خطبه فدکیه و عیادت

به روایت ابن مشهدی (از علمای قرن ششم)

مقدمه، تحقیق و ترجمه:
میثم توکلی بینا


خطبه فدکیه و عیادت
به روایت ابن مشهدی (از علمای قرن ششم)



بنیاد فرهنگی امامت



بنیاد
فرهنگی
امامت





بنیاد
فرهنگی
امامت



خطبه فدکیه و عبادت

به روایت ابن مشهدی (از علمای قرن ششم)

مقدمه، تحقیق و ترجمه:

میثم توکلی بینا

سرشناسه: فاطمه زهرا(س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق.
Fatimah Zahra, The Saint
عنوان قراردادی: خطبه فدک . برگزیده. فارسی - عربی
خطبه عیادت .برگزیده .فارسی- عربی
اقرارالصحابة بفضل امام‌الهدی و القرابة .برگزیده .فارسی- عربی
عنوان و نام پدیدآور: خطبه فدکیه و عیادت/ به روایت ابن‌مشهدی؛ مقدمه، تحقیق و ترجمه میثم توکلی‌بینا.
مشخصات نشر: قم: موسسه فرهنگی‌هنری امامت اهل بیت(ع)، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۱۱۲ ص.: جدول(رنگی)، نمونه.
شابک: ۲۸۰۰۰۰ ریال:۹۷۸-۶۰۰-۹۷۲۸۷-۳-۲
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه:ص.۹۲-۹۳.
یادداشت: خطبه‌های کتاب حاضر از نسخه خطی تحت عنوان« اقرارالصحابه بفضل امام الهدی والقرابه» تالیف ابی‌القاسم محمدبن جعفربن‌علی‌المشهدی‌الحائری استخراج شده است.
موضوع: فاطمه زهرا(س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- خطبه‌ها
موضوع: Fatimah Zahra, The Saint -- Public speaking -- Religious aspects -- Islam
موضوع: خطبه فدک
موضوع: خطبه عیادت
شناسه افزوده: ابن مشهدی، محمدبن جعفر، قرن ۶ق.
شناسه افزوده: توکلی بینا، میثم، ۱۳۵۷ -، مترجم
رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ BP۲۷/۲۲/الف۲خ۶
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳
شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۹۶۵۱۲

ناشر: انتشارات امامت اهل بیت علیهم‌السلام
چاپ: اشراق
نوبت چاپ: اوّل، ۱۳۹۷
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت : ومان

مراکز پخش:

بنیاد فرهنگی امامت:
قم، بلوار معلّم، کوی ۱۰، خیابان شهیدین، پلاک ۵۶ کد پستی: ۳۷۱۵۶۹۳۴۳۶
تلفن و نمابر: ۲- ۰۲۵_۳۷۸۳۸۶۹۰ آدرس پستی: Nnashr@emamat.ir www.emamat.ir
فروشگاه کتاب ما:
قم، بلوار معلّم، مجتمع ناشران، طبقهٔ همکف، پلاک ۱۱ تلفن: ۰۲۵_۳۷۸۴۲۴۴۳



مقدمهٔ بنیاد

معرفت اهل بیت (علیهم‌السلام) ماء معینی است که شکر بهره‌مندی از آن، یک از هزار در توان آدمی نیست. این معرفت چنان نورانی و بی‌آلایش است که به مصداق «الناس اذا علموا محاسن کلامنا لاتبعونا» بر جان و نهاد انسان می‌نشیند و کسی را یارای مقاومت در برابر حقانیت آن نیست، اگرچه شاید به زبان انکار شود. زلالی و گوارایی این آب حیات آن گاه دو چندان می‌شود که بی‌واسطه و از سرچشمه نوشیده شود و چه سرچشمه‌ای بهتر از چشمهٔ جوشان دانش معصوم، آن‌گاه که خود، خویشتن را به تعریف و تصویر بنشیند و یکی از این جوشش‌ها آن زمان بود که حضرت صدیقهٔ طاهره (سلام‌الله‌علیها) در مقام دفاع از امام خویش، در عین رنجوری تن از ظلم دشمن، با سلاح زبان نیز به پاخاست و ضمن تبیین جایگاه و منزلت اهل بیت پیامبر (علیهم‌السلام) و امامت ایشان و ابطال دعاوی زیاده‌گویانِ زیاده‌خواه، لجام رسوایی بر مرکب عنان گسیختهٔ نفاقی زد که پس از فقدان پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) حقیقت خویش را از پس پرده آشکار کرده بود. این بیان نورانی که «خطبهٔ فدکیه» نام گرفت، به همت راویان اخبار اهل بیت (علیهم‌السلام) در میراث علمی شیعیان به دست آیندگان رسید تا از آن بهره‌مند شوند و رسم امانت اقتضا می کند که ما نیز در حفظ آن جدّ و جهد کنیم. بر همین اساس، بنیاد فرهنگی امامت که نشر معارف اهل بیت (علیهم‌السلام) را سرلوحهٔ اهداف خویش قرار داده است، به حسب وظیفه اقدام به نشر این اثر ارزشمند کرده است.

این اثر که به همت نویسندهٔ ارجمند جناب آقای میثم توکلی بینا شکل گرفته است، در حقیقت معرفی نسخه‌ای جدید است از «خطبهٔ فدکیه» و «خطبهٔ عیادت» که از پس تلاش شایستهٔ تقدیر ایشان و بررسی‌های سندی و محتوایی، صورتی محقَّق و مترجَم به خود گرفت و از این طریق در اختیار علاقه‌مندان قرار می گیرد. باشد که مقبول درگاه خداوند متعال و برگزیدگان وی قرار گیرد.

بنیاد فرهنگی امامت

مقدمهٔ مؤلف

آن چه در این کتاب می‌توان یافت، مصدر جدیدی برای خطبهٔ مشهور به فدک، وقایع مرتبط با آن و خطبهٔ موسوم به عیادت است. صدیقهٔ طاهره عليها‌السلام در این دو خطبه و وقایع مرتبط با آنها، حقوق مبنایی و مالی خود را مطالبه می‌کنند و از این طریق، در کوس رسوایی زمامداران وقت می‌دمند. نسخهٔ خطی متعلق به مصدر پیش رو به تازگی در یکی از کتابخانه‌های خصوصی یمن یافت شده و تاکنون به چاپ نرسیده است. شاید اندکی پس از چاپ کتاب حاضر ـ که تنها مشتمل بر موضوع فدک از آن نسخه است ـ کل نسخه به چاپ برسد. ما از این کتاب تازه‌یاب، موضوع خطبهٔ فدک را برگزیدیم تا مصدر مهمی به مصادر این خطبه بیفزاییم و نیز بتوانیم با تمرکز بر آن، برخی تحقیقات سندی و اسنادی این بخش از کتاب را واکاوی دقیق‌تری کنیم. افسوس و صد افسوس که میراث شیعی، در مسیر غارت‌ها، کتاب‌سوزی‌ها و تجارت‌ها، از گذر تاریخ به سختی عبور کرده و پاره‌هایی از آن جدا شده‌اند. گاهی که سندی این چنینی یافت می‌شود، گویی هوای تازه‌ای از تنگنای یک پنجرهٔ بسته وزیدن می‌گیرد و نفسی تازه می‌کنیم و دوباره در حسرت می‌مانیم. این حالتی بود که من هنگام مقابله و مطالعهٔ نسخه داشتم.

سپاس خداوند متعال را که منت نهاد و طریق عرضهٔ آن را قلم و وقت این کمترین مقرّر فرمود؛ نیز سپاس از بندگان او که در این مسیر یاری کردند: برادر گرامی حجت الاسلام علی لباف که سخاوتمندانه این فرصت را در اختیار من نهاد و اگر چه «اندکی این مثنوی تأخیر شد»، بردباری پیشه کرد و تمام امکانات خود را برای عرضهٔ خطبه، بسیج داشت. نیز حجت‌الاسلام عبدالله غفرانی که در سفری که برای مشاهدهٔ نسخه داشتم، همکاری و آشنایی‌اش

مزید امتنان بود. هم چنین خانواده‌ام که تحمل و یاری کردند تا در سفر و حضر پیوسته سر به لاک کتاب و نسخه و نت بوک ببرم و البته به این نوع شکیبایی خو کرده‌اند!

در پایان، بدون هیچ تعارف و بی آن‌که خواسته باشم رسم مقدمه نویسی به جا آورم، باید اعتراف کنم که نمی‌توانم به عدم وجود خطا در این نوشته شهادت دهم؛ لذا چشم امید دارم که خطاها و یا کاستی‌های متن، به این جانب ـ اگرچه عتاب‌آلود ـ گوشزد شود.

میثم توکّلی بینا

پیشگفتار

پس از مدت‌ها و در قرن پانزدهم هجری نسخه‌ای مشتمل بر متن خطبهٔ فدک ـ که در مسجدالنبی ایراد شده است ـ پیدا شده که برای نخستین بار در معرض دید پژوهشگران قرار می‌گیرد. این نسخه مربوط به کتابی تازه‌یاب است که در کشور یمن یافت شده و تاکنون اطلاعی از آن در دست نبوده است.

آن‌چه در پی می‌آید احیا، تصحیح، اعراب‌گذاری و ترجمهٔ فارسی بخشی از کتاب است که در آن، خطبهٔ صدیقهٔ طاهره عليها السلام در مسجدالنبی ـ معروف به خطبهٔ فدک ـ و بخشی از جریانات و اتفاقات وابسته به آن و در نهایت، خطبهٔ موسوم به عیادت نقل شده است. مصنف در این بخش کتاب، مطالب را از طریق هارون بن موسی تَلَّعُکبَرِی از اصل ابن عقدهٔ کوفی نقل کرده و ما همین قسمت را مدنظر قرار داده‌ایم. به این‌ترتیب، نسخه‌ای جدید از دو خطبهٔ فاطمی در معرض دید محققان قرار خواهد گرفت. در این پیشگفتار کوتاه بنا داریم نسخه و محتوای آن و سندِ نقل خطبه‌ها و در پایان روش کار را شرح دهیم.

۱. شناخت نسخه

نام کامل کتاب، که نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ «الغربیة» جامع کبیر صنعا موجود است، آن چنان که به طور کامل و خوانا در برگ نخست آمده **«إقرار الصحابة بفضل إمام الهدى و القرابة»** است. نام نویسنده و نسب کامل وی، در برگ نخست چنین ذکر شده است: **«تأليف الشيخ الفقيه العالم العابد الفقيرإلى كرم الله تعالى أبي القاسم محمد بن جعفر بن علي المشهدي الحائري غفر الله له، آمين»**. با توجه به وضوح این عبارات، می‌توان گفت که هیچ ابهامی در مورد مؤلف و نام کتاب وجود ندارد. نسخهٔ این کتاب اگرچه در پایان ناقص است اما خوشبختانه از ابتدا افتادگی ندارد.

این کتاب در جریان تحقیقات آقای حسن انصاری قمی[1] در میان نسخه‌های خطی کتابخانه‌های خصوصی یمن پیدا شده و این حقیقت را یادآور می‌شود که کتاب‌های فراوانی از شیعه به کلی از بین رفته و یا فهرست‌نویسی نشده‌اند.[2] نام این کتاب در فهرست *الذریعة الی تصانیف الشیعة* مرحوم آقا بزرگ طهرانی و *اعیان الشیعة* سید محسن امین ذکر نشده است. علت این امر آن است که تألیفات دورهٔ پس از شیخ طوسی در فهارسی همچون ابن ابی طی و منتجب الدین و دیگر کتب اجازات و فهارس نیامده است. متأسفانه فهرست‌برداری از کتب شیعه، به خصوص تألیفات قرن هفتم تا دهم، به شکل منظم و جامع انجام نشده و در قرن پنجم و ششم هم دارای نواقصی بوده است.

بنا به گزارش حسن انصاری قمی و با توجه به شکل و نوع تعابیر موجود در برگ نخستین نسخه، می‌توان با اطمینان ابراز داشت که این نسخه از روی نسخهٔ اصل خود مؤلف کتابت شده است. ازاین‌رو، نسخهٔ اصلی (که این نسخه از روی آن نوشته شده است) حداکثر مربوط به قرن ششم هجری است. بنا به تشخیص آقای عبدالله غفرانی[3] و گزارش شفاهی وی، با توجه به شکل و نوع خط، نسخهٔ به دست آمده، مربوط به قرن یازدهم هجری است. بدخطی‌ها و افتادگی‌های متن نشان می‌دهد که نسخهٔ اصل، که به قلم خود مؤلف بوده، دچار فرسودگی شدید و در حال نابودی بوده که نسخه‌نویس به جهت حفظ کتاب از روی آن نسخه برداری کرده است. وی برای حفظ امانت، برخی ناخوانایی‌ها و محوشدگی‌ها را به همان صورت انتقال داده است؛ به عنوان مثال در برخی برگ‌ها، سفیدی و رهاشدگی‌های بزرگی به چشم می‌خورد. هم‌چنین، خط این نسخه از نوع خط کاتبان حرفه‌ای یمنی است که حرفه و شغلشان نگارش و استنساخ در برابر اجرت بوده است؛ ازاین‌رو گاهی به جای نوشتن، عین نسخه را بدون توجه به مفاهیم و محتوا تقلید و نقاشی می‌کردند.[4]

یکی از موارد اصلی افتادگی، برگ‌های ۵۰ تا ۵۳ نسخه است. بخشی که ما برگزیدیم و به

---

۱. پژوهشگر مهمان در مؤسسهٔ مطالعات عالی پرینستون، آمریکا.

۲. برای گزارش کامل این کشف ر.ک: انصاری قمی، حسن، «کتابی تازه‌یاب از ابن المشهدی»، کتاب ماه دین، ۸۳و۸۴/ ۸۹-۹۳. بخش مهمی از گزارش نسخه‌شناختی این پیشگفتار، برگرفته از مقالهٔ مذکور است.

۳. نسخه‌شناس، پژوهشگر گروه تصحیح متون بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی ، مشهد مقدس، ایران.

۴. این گزارش در گفتگوی بنده با ایشان در بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی در مشهد مقدس و نیز بررسی و مطالعهٔ عین نسخه به دست آمده است.

تصحیح و تحقیق آن پرداختیم بعد از افتادگی آغاز می‌شود و در برگ های ۵۳ تا ۶۵ نسخه واقع شده است. خوشبختانه افتادگی های وسط نسخه، به خطبه‌ها آسیبی نرسانده است. کاتب در قسمت‌هایی از متن، رنگ قرمز را نیز مورد استفاده قرار داده و کوشیده با ترسیم دو خط قرمز موازی در حاشیهٔ متن ـ که مانند کادری مستطیلی متن را احاطه کرده است ـ آن را زیباتر نماید. نسخه دارای خطی نسبتاً مناسب ولی در پارهٔ قابل توجهی از موارد، به همان دلیل سابق، ناخوانا یا بدخوان است. همین مسئله، تصحیح و احیای نسخه را کمی مشکل کرد و تردیدهایی را به وجود آورد که آنها را از طریق مقابله با سایر نسخ خطبه و مراجعات لغوی برطرف کردیم.

لازم به ذکر است که یافتن این نسخه در یمن، امری طبیعی است و برای نسخه‌شناسان، عادی به شمار می‌رود. در طول تاریخ، اکثر میراث مکتوب تشیع مورد غارت و آتش‌سوزی قرار گرفته و امروزه نیز خرید و از میان بردن نسخه‌های خطی شیعه رایج است. اما حکایت یمن آن است که در گذشته به دلیل حضور شیعیان زیدی در یمن، مکتوبات شیعی فراوانی توسط آنان از عراق و ایران تهیه و به آن جا برده شده است. این میراث مکتوب شامل اکثر کتب مناقب اهل بیت علیهم‌السلام می‌شود که توسط امامیه و غیر امامیه نوشته شده است؛ زیرا زیدیان به فضائل و مناقب اهل بیت علیهم‌السلام بهای فراوان داده و می‌دهند و در فاصلهٔ قرن‌های ششم تا دهم، امامان زیدیّه حکومت فکری و سیاسی نسبتاً پایداری را در یمن تشکیل دادند.[1] باید افزود که خود زیدیان هم در مسیر انتقال میراث روایی فضائل، نقش مهمی داشته‌اند.[2]

محتوای نسخه، چنان‌که از نام کتاب پیداست، روایات و احادیثی در فضایل امیرالمؤمنین علیه‌السلام و خاندان پاک پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که از زبان سران صحابه ـ به خصوص تخلّف‌کنندگان از پیمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در روز غدیر برای ولایت و وصایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ـ جاری شده است. ابن مشهدی در مقدمهٔ کتاب، انگیزهٔ خود از تألیف آن را به خوبی بیان داشته است:

أمّا بعدُ، فَإنّي جَمَعتُ في كتابي هذا مِن دُرَرِ الأخبار و غُرَرِها و عُيونِ المَعاني و بِدَعِها، ما فيهِ نفعٌ لِمَنِ انتَفَع و حُجَّةٌ عَلى خُصومِ الدّينِ لِمن دَعا و استَمَع،

---

۱. ر.ک: العمراني، محمد بن اسماعيل، *الزيدية باليمن*.

۲. مانند نقش آنان در نقل *صحیفهٔ سجادیه* و اجازهٔ روایاتی که از طریق ثقات آنان به شیعه رسیده است. حتی اصل ابن عقده که مورد اعتماد کامل شیعیان اثناعشری قرار گرفته، مربوط به ابن عقدهٔ کوفی است که شخصی زیدی مذهب ولی موثق و بسیار مورد اعتماد است.

فَجَعَلتُهُ فُصولاً مُبَوَّبَةً، اثنَيْ عَشَرَ باباً و سَمَّيتُهُ «*إقرارَ الصَّحابَةِ بِفَضلِ إمامِ الهُدی و القَرابَةِ*». إذ[؟] فيه حَوَی[1] كُلَّ خَبَرٍ عَجيبٍ و لَفظٍ مِنَ الخُصومِ مَهيبٍ و جَعَلتُهُ لِلمُستضعَفينَ مِن شيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ [ﷺ] مُنتَهیً و ديناً و لِأعداءِ الدّينِ خِزياً و شَيْناً و جَعَلتُ ما يَعتَقِدونَهُ مِنَ الفَضائِلِ حُجَّةً عَلَيهِم مِن أوضَحِ الدَّلائِلِ و إنَّما حَداني [حَدا بي][2] عَلی تأليفِ هذَا الكتابِ: أنّي رأيتُ صَبيّاً مِن أبناءِ المُؤمنينَ و قَدِ انتاشَتهُ مَخاليبُ المُخالفينَ و عَلَّقَتهُ بِكَلالِيبِها أعداءُ الدّينِ و عُلَماءُ النَّواصِبِ المُبلِسينَ، إذ لا مَعرِفَةَ لَهُم بِأُصولِ الدّينِ و ما جاءَ في فَضلِ أميرِالمُؤمنينَ عَلِيِّ بنِ أبي طالبٍ ـ عَلَيهِ السَّلامُ ـ و أوقَفوهُ عَلی آياتٍ مُتَشابِهَةٍ مِنَ القرآن و أخبارٍ ﴿ما أنزَلَ اللهُ بِها مِن سُلطانٍ﴾[3] و يَحتاجُ إلی تأويلٍ و بيانٍ، فَأوثَقوهُ بِحِبالِهِم و أوقَعُوهُ في مَهاوِي ضَلالِهِم، فَأخَذَني لِذلكَ غُرَّةُ الإيمانِ و سَعَيتُ في طَلَبِ رِضَی الرَّحمن و استَخلَصتُهُ مِن شِباكِ المُلحِدينَ و استَنقَذتُهُ مِن مَهالِكِ الضّالّينَ و أوقَفتُهُ عَلی ما جاءَ مِن تَأويلِ الآياتِ عَنِ الغُرَرِ المَيامِينِ و ما جاءَ عَمَّن يَقتَدُونَ بِهِم مِن أئِمَّتِهِم مِنَ الأخبار في فَضلِ أميرِالمُؤمنينَ عليه السلام فَكَأنَّما نُشِطَ مِن عِقالٍ و بُشِّرَ مِنَ الوَبالِ، بعدَ أن كانَ لَهُم سَميراً و لَهُم في سائرِ الأحوالِ ظَهيراً، فَشُكراً لِلّهِ إذ لاحَ لَهُ الدَّليلُ و أنابَ إذ صَحَّ عِندَهُ التَّأويلُ و ذلكَ مِن فَضلِ اللهِ الجَليلِ... .[4]

اینک، من در این کتابم اخبار گران‌بها و ممتاز و مفاهیم اصلی و انحرافی را گرد آوردم؛ چیزهایی که برای کسی که دنبال بهره‌مندی است بهره دارد و برای کسی که پیگیر است و گوش فرا می‌دهد، علیه دشمنان دین حجت است و آن را در چندین فصل باب‌بندی کردم که دوازده باب است و آن را «اقرار صحابه به فضیلت امام هدایت و ذوی القربی» نام نهادم؛ لذا شامل هر خبر شگفت و نیز هر مطلب تکان‌دهنده‌ای است که از دهان دشمنان بیرون آمده و کاری کردم که این کتاب

---

۱. این عبارت در نسخه ناخواناست و بر اساس حدس و مطابقت معنایی، جایگزین شده است.

۲. در نسخه، روی دندانه نقطه گذاشته شده ولی به نظر می‌رسد در لغت «حدا» با «ب» به‌کار می‌رود که با معنای جمله تناسب بیشتری دارد.

۳. یوسف: ۴۰.

۴. نسخهٔ خطی *اقرار الصحابة*، برگ ۱ و ۲.

برای کم‌بضاعتان از شیعیان آل محمد ﷺ فرجام و دین، و برای دشمنان دین، خواری و ننگ باشد و هر چه از فضائل بدان اعتقاد دارند را از روشن‌ترین دلائل بر ایشان حجت قرار دادم و آن‌چه مرا به تألیف این کتاب وا داشت این بود که دیدم نوجوانی از فرزندان مؤمنان را چنگال مخالفان [از دین] بیرون آورده و دشمنان دین و علمای معاند فریب‌کار، وی را به قلاب‌های خود درآویخته‌اند؛ زیرا اینان به اصول دین و اخباری که در مورد فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسیده شناختی ندارند و او را به آیات متشابهی از قرآن و اخباری که خداوند هیچ برهانی در آن نازل نفرموده و نیاز به تأویل و دلیل دارند، گرفتار کرده‌اند و او را با طناب‌های خود محکم پیچیده‌اند و در گودال ضلالت خود افکنده‌اند. در پی این واقعه روشنایی ایمان، مرا به جوش آورد و در راه رضایت خداوند رحمان کوشیدم و از قفس ملحدان رهایش کردم و از مهلکه‌های گمراهان نجاتش دادم و او را نسبت به تأویل آیات که از پیش‌گامان مبارک دین رسیده و از اخباری که از پیشوایان آنان [عامه] که از ایشان پیروی می‌کنند در مورد برتری امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسیده، آگاه کردم. پس از آن‌که با آنان هم‌داستان شده بود و در باقی احوال پشتیبانشان شده بود، گویی از بند آزاد شد و رهایی از عقوبت به وی مژده داده شد. سپاس خداوند را به خاطر آن‌که دلیل برای او روشن شد و وقتی تأویل درست را یافت، بازگشت و این از فضل خداوند جلیل است... .

وی در ادامه، به روایاتی از امام رضا، امام عسکری و امیرالمؤمنین علیهم‌السلام می‌پردازد که در آنها بر وظیفهٔ علمای شیعه ـ به خصوص در عصر غیبت ـ تأکید شده است و آنان را به رسیدگی و دستگیری از ایتام آل محمد ﷺ تشویق و توصیه می‌کنند. وی این روایات را انگیزهٔ دیگر خود بر نوشتن چنین کتابی بیان می‌دارد.[1]

کتاب، طبق تصریح مقدمه در دوازده باب تنظیم شده ولی آن‌چه به دست ما رسیده هشت باب اصلی و چندین عنوان فرعی است. هر باب به یک یا دو نفر از صحابهٔ پیامبر اختصاص یافته که حاوی مطلبی در مورد فضایل امیرالمؤمنین علیه‌السلام و خاندان عصمت یا بیان نکوهشی نسبت به

---

۱. همان، برگ ۲ و ۳.

همان صحابی متخلّف است؛ البته تمرکز ابن مشهدی بر نقل احادیثی در فضیلت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و خاندان عصمت از زبان همان صحابی است. ابواب موجود از کتاب به این شرح می باشند:

باب نخست: مرویات ابوبکر و دخترش عایشه.

باب دوم: مرویات عمر بن خطاب و دخترش.

باب سوم: مرویات عثمان بن عفان.

باب چهارم: مرویات طلحة بن عبیدالله و زبیر بن عوام.

باب پنجم: مرویات سعد بن ابی وقاص و سعید بن عاص.

باب ششم: مرویات عبدالرحمان بن عوف.

باب هفتم: مرویات ابو عبیدة بن جراح و گروهی از سرشناسان.

باب هشتم: مرویات معاویه و برخی شیوخ بنی امیّه.

در قسمت پایانی کتاب نیز روایاتی پراکنده به چشم می‌خورد که به نظر می‌رسد جزء باب هشتم است ولی عنوان جداگانه‌ای برای آنها ترسیم شده است.[1]

---

۱. عناوین کامل فهرست مندرج در نسخهٔ کتاب چنین است:

فيما جاء عن أبي بكر و ابنته عائشة في فضل أميرالمؤمنين عليه‌السلام و ما دعاهما إلى الغرور و الآثام و ما عليهم من الحجج الواضحة للملك العلام.

فيما جاء عن عمر بن الخطاب و ابنه و ابنته في فضل أميرالمؤمنين عليه‌السلام ما يؤكد عليهم الحجة لله رب العالمين.

فيما جاء عن عثمان بن عفان من الروايات في فضل أميرالمؤمنين عليه‌السلام ما هو عليه حجة لرب العالمين.

فيما جاء عن طلحة بن عبيدالله و الزبير بن العوام من صائب الكلام في فضل أميرالمؤمنين علي بن أبي طالب عليه‌السلام.

فيما جاء عن سعد بن أبي‌وقاص و سعيد بن العاص في فضل أميرالمؤمنين عليه الصلاة و التسليم و هو حجة عليهم.

فيما جاء عن عبدالرحمن بن عوف في فضل أميرالمؤمنين عليه‌السلام و ما أتى بعده من الخسران.

فيما جاء عن أبي عبيدة بن الجراح وعن جماعة من الأعيان من الشهادات بالفضل الواضح على أنّه الشهادات اللائح لأميرالمؤمنين علي عليه‌السلام.

فيما جاء عن معاوية بن أبي‌سفيان و شيوخ بني اُميّة حزب الشيطان و ما جرى على آل محمد من الطغيان و اعترافهم له بالفضل بأنّه ليس يعادله في الفضل إنسان.

و در ادامهٔ کتاب، روایاتی را با موضوعات زیر آورده است که به نظر می‌رسد همگی مرتبط با همین باب هشتم باشند؛ زیرا در آنها سخن از معاویه به میان آمده است:

حديث صعصعة بن صوحان العبدي و كلامه لمعاوية و عمرو بن العاص.

خبر عبدالله بن العباس و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن الزبير مع معاوية.

كلام الحسن بن علي عليهما‌السلام لمعاوية و أصحابه.

خبر سعيد بن العريض مع معاوية.

مشاجرة عبدالله بن عباس و معاوية في مجلس آخر.

مشاجرة عبدالله بن عباس لعمرو بن العاص بين يدي معاوية.

كلام محمد بن الحنفية لأهل دمشق. ←

متأسفانه ادامهٔ کتاب، یعنی از برگ ۳۱۷ نسخهٔ خطی به بعد، از دست رفته و با توجه به تبویب دوازده‌گانهٔ مذکور در مقدمه باید گفت حداقل چهار باب از کتاب در نسخهٔ فعلی موجود نیست.

آن‌گونه که از عنوان‌های موجود در فهرست و محتوای نسخه برمی‌آید، ابن مشهدی کتابی را با موضوع فضایل اهل بیت علیهم‌السلام با محوریت امیرالمؤمنین علیه‌السلام تألیف کرده که در نوع خود دارای روشی ابتکاری است؛ وی در آن از اخبار و روایات منقول به وسیلهٔ سران، رهبران و پیشوایان مورد تقدیس مخالفان شیعه بهره جسته تا بر مبنای مقبول گروه مقابل، حقانیت مکتب شیعه را بیان کند. لازم به ذکر است کتاب دیگری از مصنفات ابن مشهدی مورد استناد برخی علما قرار گرفته که نام آن «*ما اتفق (فیه)*[1] *من الأخبار في فضل الأئمة الأطهار* علیهم‌السلام» است. این کتاب نیز تا کنون یافت نشده ولی با استفاده از برخی نقل‌ها در کتب دیگر ـ که در عنوان بعدی به آنها اشاره خواهیم کرد ـ تعداد انگشت‌شماری از روایات آن قابل دسترسی است.

نکتهٔ دیگر این‌که، ابن مشهدی *اقرار الصحابة* را پیش از «*المزار الکبیر*» نوشته است؛ زیرا او در *المزار الکبیر* با اجازهٔ روایتی که از عالم برجسته، شیخ نجم‌الدین الدوریستی دارد، نقل روایت می‌کند و وی را با «رضي الله عنه» یاد می‌کند. با توجه به این‌که در *إقرار الصحابة* از شیخ نجم‌الدین، بدون قید مذکور، نقل روایت کرده است، می‌توان احتمال داد که در زمان نگارش *المزار*، شیخ نجم‌الدین از دنیا رفته بوده ولی در زمان نگارش *إقرار الصحابة* زنده بوده است.[2]

او مقدمه را با عباراتی به پایان می‌برد که تا حدی روش کارش در کتاب را تبیین می‌کند:

ثُمَّ إنّي أتَيتُ مِنَ الأخبار الواضحةِ ما بَدا لي أنَّ شانِئِي آلِ محمّدٍ اولادُ زنا و أُبيّنُ لک على أن ما حَذاهُم عَلى ما فَعَلوا إلّا الحَسَدُ لأميرِالمؤمنينَ علیه‌السلام و مَن كانَ كذلکَ لا يَجوزُ القبولُ مِنهُ في قَولٍ و لا عَمَلٍ و أُورِدُ ذلکَ عَن كُلِّ أحَدٍ مِن أئمّتِهِم ما هو حجّةٌ عليهِ مُستَمِدّاً مِنَ اللهِ تعالَى المَعونَةَ و... .[3]

← مشاجرة عبدالله بن عباس لمعاوية و أصحابه عند وفوده عليه.
مشاجرة الحسن بن علي علیهما‌السلام مع معاوية و أصحابه من بني أُميّة.
مفاخرة الحسن بن علي علیهما‌السلام على معاوية بن أبي‌سفيان و مروان بن الحكم و الوليد بن عقبة و عتبة بن أبي‌سفيان و المغيرة بن شعبة.
كلام عبدالله بن جعفر لمعاوية بن أبي سفيان.

۱. این قسمت را، ابن جبر در *نهج الایمان* آورده است.

۲. ر.ک: انصاری قمی، حسن، «کتابی تازه‌یاب از ابن المشهدی»، *کتاب ماه دین*، ۸۳و۸۴/ ۹۳، پانوشت ۵، به نقل از *المزار*، ص ۱۲۲.

۳. نسخهٔ خطی *اقرار الصحابة*، برگ ۳و۴.

این عبارات به خوبی شیوهٔ وی را در انتخاب حدیث و تبویب کتاب نشان می‌دهد. او در صدد تبیین این است که متخلفان و پیمان‌شکنان، از سر حسد و خبث باطن، به حضرت امیر علیه‌السلام پشت کردند. او برای نشان دادن این ماجرا می‌کوشد احادیثی را از زبان خود آنان به مثابهٔ اعتراف (هم به فضایل حضرت و هم به سوء نیت خودشان) بیان کند. این ملاک خوبی برای بررسی احادیث کتاب است.

۲. شناخت مصنّف

مصنف کتاب، فردی خوش‌نام در میان علمای شیعه است؛ نام کامل او محمد بن جعفر بن علی بن جعفر المشهدي الحائري است که به ابن مشهدی مشهور است. کنیهٔ وی در کتب تراجم «ابو عبدالله» ثبت شده، ولی در برگ نخست این نسخه «ابوالقاسم» آمده است.[۱] او از محدثان (و فقیهان) پرتلاش شیعه در قرن ششم هجری قمری می‌باشد و دارای اجازاتی است که برخی از آنها نقل شده است. پدر وی نیز از محدثان و علمای عصر خویش بوده که ابن‌مشهدی از وی نقل روایت کرده است. نسخه‌ای از *الاستبصار* شیخ طوسی در کتابخانهٔ شیخ هادی کاشف الغطاء موجود است که از آغاز کتاب تا آخر کتاب الصلاة به خط جعفر بن علی بن جعفر المشهدي (ابن مشهدی پدر) می‌باشد؛ وی در شنبه، هشتم ذیقعدهٔ ۵۷۳ هجری قمری از نگارش آن فارغ شده است.[۲]

۲ـ۱. توصیف علما از ابن مشهدی

شیخ حر عاملی، از ابن مشهدی به عنوان «فاضل، محدّث و صدوق» یاد کرده و او را از راویان مصنفات فقیه برجسته، شاذان بن جبرئیل قمی دانسته است:

الشَّيْخُ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْمَشْهَدِيُّ كانَ فاضِلاً مُحَدِّثاً صَدُوقاً، لَهُ كُتُبٌ، يَرْوِي عَنْ شاذانَ بْنِ جَبْرَئِيلَ الْقُمِّيِّ.[۳]

---

۱. بعید نیست که وجه جمع را این بدانیم که ابوالقاسم از باب آن باشد که نام وی محمد است نه از باب تکنّی واقعی به نام پسر بزرگ‌تر؛ یا آن که بگوییم تراجم‌نویسان به خطا رفته‌اند و مکتوب این نسخه، صحیح است؛ زیرا در نسخهٔ *المزار الکبیر* هم کنیه نیامده است.

۲. انصاری قمی، حسن، «کتابی تازه‌یاب از ابن المشهدی»، *کتاب ماه دین*، ۸۳و۸۴/ ۹۳ به نقل از *الذریعة*، ۲/ ۱۴-۱۵؛ نیز ر.ک: امین، سید محسن، *أعیان الشیعة*، ۴/ ۱۱۶؛ ابن مشهدی پدر تصریح می‌کند که به کتاب شیخ طوسی از طریق قرائت و خط خود مصنف، یعنی شیخ طوسی دست یافته است (مقصودم وجاده نیست).

۳. حر عاملی، محمد بن حسن، *أمل الآمل*، ۲/ ۲۵۲؛ نیز ر.ک: مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، ۱۰۶/ ۲۴.

نیز مرحوم علّامه مجلسی در نقل اجازات، اجازه‌ای از شهید اوّل (محمّد بن مکّی) برای شیخ شمس‌الدین نقل می‌کند که در آن، جناب شهید اوّل چنین تعبیر می‌کنند:

الشَّيخِ الْإمامِ السَّعيدِ أَبِي عَبْدِاللهِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْمَشْهَدِيّ رَحِمَهُ اللهُ ... .[1]

هم‌چنین شیخ حسن، پسر شهید ثانی، در اجازهٔ کبیر خود فرموده که شهید اول از طریق واسطه‌هایی، تمام کتب و روایات ابن مشهدی را نقل می‌کند:

و يَروِي شيخُنَا الشَّهيدُ، عَنِ السَّيِّدِ الأجلّ شمسِ‌الدينِ محمّدِ بنِ أَبِي المَعالِي، عَنِ الشيخِ كمالِ الدينِ عليِّ بنِ حَمّادٍ الواسطِيّ، عَنِ الشيخِ نَجمِ‌الدينِ جعفرِ بنِ نُما، عَن والدِهِ الشيخِ نَجيبِ‌الدينِ محمّدِ بنِ جعفرِ بنِ نُما، جميعَ رواياتِهِ؛ و بالإسنادِ عَنِ الشيخِ نجيبِ‌الدينِ محمّدٍ، عَنِ الشيخِ السَّعيدِ أبي عَبدِاللهِ محمّدِ بنِ جعفرٍ المشهديّ الحائريّ جميعَ كُتُبِهِ و رواياتِهِ.[2]

چنان‌که از برخی نقل‌ها چنین استنباط می‌شود که شیخ نجم‌الدین ابن نما، اجازهٔ روایت تمامی کتب شیخ مفید را از طریق پدرش از ابن مشهدی (با ذکر واسطه‌هایی) صادر کرده است.[3]

در متن اجازهٔ کبیر قطعهٔ جالبی وجود دارد که حاکی از آن است که ابن مشهدی در سن کمتر از بیست سالگی، یعنی در ابتدای حیات علمی، کتاب *المقنعة* را نزد شیخ ابومنصور موصلی قرائت و مقابله کرده است. این در وضعیت کهن‌سالی شیخ مذکور بوده است:

و ذَكَرَ الشيخُ نجمُ‌الدينِ بنُ نُما أنَّهُ يَروِي *المُقنِعَةَ* لِلْمُفيدِ بالإجازةِ عَن والدِهِ عَن محمّدِ بنِ جعفرٍ المشهديّ و حُكِيَ عن محمّدِ بنِ جعفرٍ أنّهُ قَرَأَها و لَمْ يَبلُغِ العِشرينَ، عَلَى الشَّيخِ المَكينِ أبي منصورٍ محمّدِ بنِ الحسنِ بنِ منصورٍ النَّقّاشِ المُوصليّ و هو طاعِنٌ فِي السِّنِّ.[4]

با این عنایت، معلوم می‌شود که وی از اوان جوانی اهل تفقه و حدیث بوده و بسیار مهم است که کتاب فقهی عمیقی مانند *المقنعة* شیخ مفید را نزد استاد خوانده و در این زمان فنّ قرائت (از فنون پر زحمت و قاعده‌مند حدیث و مقابله در روزگار کهن) را بلد بوده؛ علی‌القاعده وی از

---

۱. همان، ۱۰۴/ ۱۹۷؛ در این جا نیز به نقل احادیث فقیه سرشناس، شاذان بن جبرئیل قمی، تصریح شده است.

۲. همان، ۱۰۶/ ۲۱.

۳. همان، ۱۰۶/ ۴۳.

۴. همان، ۱۰۶/ ۴۴.

همین جهت اجازهٔ روایت کتاب را دریافت کرده است.[1]

هم‌چنین در طرق اجازهٔ نقل *صحیفهٔ سجادیه*، ابن مشهدی و پدرش حضور دارند:[2]

و مِن ذلك ما ذَكَرَهُ الشَّيخُ نجمُ الدينِ جعفرُ بنُ نُما مِن أنَّهُ يَروِي *الصَّحيفةَ الكاملةَ* بِالإجازةِ عَن والدِه عنِ الشيخِ محمّدِ بنِ جعفرٍ المشهديّ بسماعه بقراءةِ الشّريفِ الأجلّ نظامِ الشّرفِ أبي الحسنِ بنِ العُرَيضِيّ العلويّ الحسينيّ في شوّال سنةَ ستٍّ و خمسينَ و خمسمائة و قَرَأتُه أيضاً عن والدِه جعفرِبنِ عليٍّ المشهديّ و عَلَى الشيخِ الفقيهِ هِبةِ اللهِ بنِ نُما و الشيخِ المُقرِئِ جعفرِبن أبي الفضل بن شَعرَةَ و الشريف أبي القاسم بن الزكيّ العلويّ و الشريف أبي الفتح بن الجعفريةِ و الشيخ سالم بن قباروِيه جميعاً، عن السيد بهاء الشرف بسنده المذكور هناك.[3]

نیز مجلسیِ پدر در *روضة المتقین* از وی با عنوان «شیخ سعید» یاد کرده و او را در طریق اجازه به شیخ مفید و از آن طریق به شیخ صدوق و جناب کلینی دانسته است.[4]

۲ـ۲. روایت از ابن مشهدی در دیگر کتاب‌های شیعه

عالم جلیل القدر، عاملی نباطی (متوفای ۸۷۷ ق) در کتاب مشهور *الصراط المستقیم* به روایات ابن‌مشهدی استناد کرده است؛ ظاهراً این روایات، برگرفته از کتاب *ما اتفق (فیه) من الأخبار في فضل الأئمة الأطهار* علیهم‌السلام است که از آثار ابن مشهدیِ شمرده شده ولی از دست رفته است؛ البته از طریق کتاب *الصراط المستقیم* و برخی کتب دیگر به برخی از اخبار آن دسترسی وجود دارد؛[5] شاید قدیمی‌ترین این کتب، «*نهج الایمان*» ابن جبر (نگاشتهٔ حدود ۶۵۰ هجری قمری) باشد که در آن بیشترین نقل از ابن مشهدی وجود دارد. ابن جبر، از ابن مشهدی با لقب فقیه

---

۱. مشیخه، به سادگی و با معیارهای دَمِ‌دستی، اجازهٔ روایت کتاب را به کسی نمی‌دادند، مگر آن‌که به وی اعتماد کرده و از ضبط و مقابله و شخصیت شاگرد، در مرور زمان و مراودهٔ تدریجی علمی ـ شخصیتی با وی، اطمینان می‌یافتند.

۲. مجلسی، محمدباقر، *بحارالانوار*، ۱۰۶/ ۵۳.

۳. همان، ۱۰۶/ ۴۷-۴۸.

۴. مجلسی، محمدتقی، *روضة المتقین*، ۱/ ۲۴.

۵. نمونه‌ها در: عاملی نباطی، علی بن محمد، *الصراط المستقیم*، ۱/ ۲۸۵ و ۲/ ۲۵و۳۴و۵۴.

یاد کرده[1] و تصریح کرده که هرچه از او نقل می‌کند از کتاب *ما اتّفق فیه من الأخبار* است.[2-3]

سیّد بن طاوس (م ۶۶۴ ق) در *الیقین في اختصاص مولانا عليّ* علیه‌السلام *بإمرة المؤمنين* از همین کتاب ابن مشهدی نقل کرده است.[4]

آقا بزرگ طهرانی کتابی با نام *الحجج القوية* را ذیل رقم ۱۴۴۹ نام برده که در موضوع اثبات جانشینی و خلافت مولی الموحدین علیه‌السلام است؛ مصنف این کتاب پنج نوع حجت را بر اساس ذوق خود تنظیم کرده که حجت نوع دوم ذیل عنوان «في نقل كلمات الأعلام بعين عباراتهم في كتبهم» آمده است و در آن به منقولات ابن مشهدی در کتاب *ما اتّفق (فيه) من الأخبار في فضل الأئمة الأطهار* علیهم‌السلام استشهاد شده است. برخی گمان کرده‌اند این کتاب نگاشتهٔ علّامه حلی است، ولی چنین نیست و به نظر می‌رسد نوشتهٔ حدود قرن دهم و یازدهم باشد؛ زیرا از *الصراط المستقیم*، که تاریخ وفات مصنّفش اواخر قرن نهم می باشد، شاهد آورده است.[5]

رجب البرسي (م ۸۱۴ ق) نیز در *مشارق انوار الیقین* از کتاب *ما اتّفق (فيه) من الأخبار في فضل الأئمة الأطهار* علیهم‌السلام ابن مشهدی، حدیثی را نقل کرده است.[6]

مرحوم شیخ علی استرآبادی (م ۹۴۰ ق) در *تأویل الآیات* از وی روایتی را نقل کرده که باز به همان کتاب از دست رفته باز می‌گردد. هم چنین در جای دیگر، از وی با عنوان «الشیخ الفقیه محمد بن جعفر» حدیث انس بن مالک را نقل می‌کند که به قرینهٔ نقل شیخ حرّ عاملی که در پی می‌آید، همان ابن مشهدی است.[7]

مرحوم شیخ حرّ عاملی (م ۱۱۰۴ ق) در *اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات* روایتی را به «المشهدي الحائري»[8] اسناد می‌دهد که در *المزار* نیست و از نظر مفهوم، از جنس روایات فضیلتیِ

---

۱. ابن جبر، علی بن یوسف، *نهج الایمان*، ص ۴۷۲ و ۵۴۱.

۲. همان، ص ۴۷۲.

۳. همان، ص ۴۱۳-۴۲۶و۴۶۹-۴۷۲ (۵ روایت) و۵۱۰و۵۴۱و۵۴۲.

۴. سید بن طاوس، علی بن موسی، *الیقین*، ص ۴۲۱و۴۲۲.

۵. ر.ک: طهرانی، آقا بزرگ، *الذریعة إلی تصانیف الشیعة*، ۶/ ۲۶۵؛ تاریخ کتابت نسخهٔ استنساخ شدهٔ موجود در کتابخانهٔ کاشف الغطاء، ۱۱۲۱ قمری آمده است.

۶. حافظ البرسي، رجب بن محمد، *مشارق انوار الیقین في أسرار أمیرالمؤمنین* علیه‌السلام، ص ۷۹.

۷. استرآبادی، علی، *تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة*، ص ۱۸۹ و ۳۷۵.

۸. این نکته، یافت بسیار مهمی است؛ زیرا شیخ حر، بعدها به اشتباه «المشهدي» و «الحائري» را دو نفر تلقی کرده است.

کتاب *ما اتفق (فيه) من الأخبار* می‌نماید و دیگران نیز آن را نقل کرده‌اند.[1] وی به واسطهٔ نباطی عاملی نیز از ابن مشهدی نقل حدیث می‌کند.[2]

مرحوم سیّد هاشم بحرانی (م ۱۱۰۷ ق) نیز در *حلية الأبرار* روایت دیگری از *ما اتفق (فيه) من الأخبار* ابن مشهدی آورده و از وی با عنوان «الشيخ محمد بن جعفر الحائري» یاد کرده است.[3]

علّامه مجلسی می‌گوید:

و المزار الكبير يُعلَم من كيفية إسناده أنه كتاب معتبر و قد أخذ منه السيدان ابنا طاوس كثيراً من الأخبار و الزيارات.[4]

از این عبارت به دست می‌آید که علامه مجلسی *المزار* را معتبر می‌دانسته و منبع نقل هر دو سید بن طاوس (رضی الدین علی بن موسی بن طاوس و برادرش جمال الدین احمد بن موسی بن طاوس) برشمرده است. با تکیه بر این نقلِ علّامه مجلسی و توجّه به سال و محل تولد سیّد بن طاوس (۵۸۹ هجری قمری در حلّه) می‌توان به این نتیجه رسید که میراث ابن مشهدی به میراث مکتب و مدرسهٔ حلّه پیوسته و مورد اعتماد و اتّکا قرار گرفته‌است. ازاین رو، احتمال وفات وی در همان جا با توجه به قرائن قبلی فزون‌تر می‌شود. ضمن آن که مجلسی نقلی از کشف *اليقين* آورده که در آن از ابن مشهدی نقل حدیث کرده و گفته: «آن را به خط محدّث اخباری، ابن مشهدی یافتم.»[5]

آقای حسن انصاری قمی به نکتهٔ بسیار مهمی اشاره کرده که درخور تأمل محققان است:

... در عین حال، توجه به سند آغازین کتاب سلیم بن قیس الهلالی این احتمال را تقویت می‌کند که شاید راوی این کتاب از مشایخ سه‌گانهٔ در آغاز سند به شیخ

---

۱. حر عاملی، محمد بن حسن، *اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات*، ۳/ ۱۹۹.

۲. همان، ۵/ ۲۰۶.

۳. بحرانی، سید هاشم، *حلية الأبرار في أحوال محمد وآله الأطهار* ، ۴/ ۳۲۷.

۴. مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار*، ۱/ ۳۵ و نیز در صفحهٔ ۱۸ که وجه تسمیه به *مزار کبیر* را ذکر می‌کند و تأیید می‌کند که سید بن طاوس از *المزار الكبير* بهره برده، بی آن‌که از آن نام برده باشد.

۵. همان، ۵۲/ ۲۱۷ و ۹۹/ ۲۶؛ به نظر شیخ آقا بزرگ طهرانی این «*کشف اليقين*» که مجلسی از آن (با مخفف شف) نقل حدیث می‌کند «*اليقين*» نوشتهٔ سید بن طاوس است نه «*کشف اليقين*» علامه حلی و بر اثر شباهت نام، برای علامه خطایی پیش آمده است؛ زیرا در کتاب علامه حلی چنین احادیثی یافت نمی‌شود؛ (نام کامل کتاب سید بن طاوس «*اليقين في اختصاص مولانا عليّ بإمرة المؤمنين*» است.) ر.ک: الذريعة، ۱۸/ ۶۹.

طوسی، ابن المشهدی باشد و در حقیقت اوست که نسخهٔ کتاب را به روایت از این سه تن که همگی در شمار مشایخ او نیز ذکر شده‌اند، برای نسل بعد به واسطهٔ نسخهٔ اصل خود روایت می‌کرده است. گرچه نام او که عادتاً باید در اجازه‌ای در آغاز یا پایان کتاب (که به آن بلاغ می‌گفتند) ثبت شده باشد، از نسخهٔ مادر افتاده و به تدریج این نسخهٔ مشهور از کتاب سلیم بدون آن که راوی اصل نسخه شناخته شود، در اختیار علمای امامیه قرار گرفته است.[1]

به روشنی، سند موجود در دیباچهٔ کتاب سلیم با اسنادی که ابن مشهدی در *المزار* ذکر کرده است، شباهت تام دارد و هر چهار شیخ اجازه در کتاب سلیم، از مشایخ وی (با همین شکل اجازهٔ روایت) هستند. در دیباچهٔ سلیم آمده است:

أَخْبَرَنِي الرَّئِيسُ الْعَفِيفُ أَبُوالْبَقاءِ هِبَةُ اللهِ بْنُ نُمَا بْنِ عَلِيِّ بْنِ حَمْدُونٍ -رَضِيَ اللهُ عَنْهُ- قِراءَةً عَلَيْهِ بِدارِهِ بِحِلَّةِ الجامعيين [الْجَامِعَيْنِ] فِي جُمادَى الْأُولَى سَنَةَ خَمْسٍ وَ سِتِّينَ وَ خَمْسِمائَةٍ، قالَ: حَدَّثَنِي الشَّيْخُ الْأَمِينُ الْعالِمُ أَبُو عَبْدِاللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ طَحّالٍ الْمِقْدادِيُّ الْمُجاوِرُ قِراءَةً عَلَيْهِ بِمَشْهَدِ مَوْلانا أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ سَنَةَ عِشْرِينَ وَ خَمْسِمائَةٍ، قالَ: حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْمُفِيدُ أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطُّوسِيُّ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - فِي رَجَبٍ سَنَةَ تِسْعِينَ وَ أَرْبَعِمائَةٍ.

وَ أَخْبَرَنِي الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو عَبْدِاللهِ الْحَسَنُ بْنُ هِبَةِ اللهِ بْنِ رَطْبَةَ، عَنِ الشَّيْخِ الْمُفِيدِ أَبِي عَلِيٍّ عَنْ والِدِهِ، فِيما سَمِعْتُهُ يَقْرَأُ عَلَيْهِ بِمَشْهَدِ مَوْلانَا السِّبْطِ الشَّهِيدِ أَبِي عَبْدِاللهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ - صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ - فِي الْمُحَرَّمِ سَنَةَ سِتِّينَ وَ خَمْسِمائَةٍ.

وَ أَخْبَرَنِي الشَّيْخُ الْمُقْرِئُ أَبُو عَبْدِاللهِ مُحَمَّدُ بْنُ الكال عَنِ الشَّرِيفِ الْجَلِيلِ نِظامِ الشَّرَفِ أَبِي الْحَسَنِ الْعُرَيْضِيِّ عَنِ ابْنِ شَهْرِيارَ الْخازِنِ عَنِ الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ الطُّوسِيِّ.

وَ أَخْبَرَنِي الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو عَبْدِاللهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ شَهْرَآشُوبَ قِراءَةً عَلَيْهِ بِحِلَّةِ الجامعيين [الْجَامِعَيْنِ] فِي شُهُورِ سَنَةِ سَبْعٍ وَ سِتِّينَ وَ خَمْسِمائَةٍ، عَنْ جَدِّهِ شَهْرَآشُوبَ عَنِ الشَّيْخِ السَّعِيدِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الطُّوسِيِّ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - قالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي جِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقاسِمِ

---

۱. انصاری قمی، حسن، «کتابی تازه‌یاب از ابن المشهدی»، *کتاب ماه دین*، ۸۳و۸۴/ ۹۳، پانوشت ۱۹.

الْمُلَقَّبِ بِماجِيلَوَيْهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ ... .[1]

چنان‌که مشاهده می‌شود هر چهار شیخ از اساتید و مشایخ ابن مشهدی هستند و وی با همین طرق از ابوعلی (فرزند شیخ) از شیخ طوسی نقل روایت می‌کند. سه طریق از طرق کتاب سلیم، به صراحت منتهی به شیخ طوسی می‌شود. (برای مقایسهٔ بهتر، به جدولی که در پی می‌آید مراجعه کنید.)

نباید از یاد برد که ابن مشهدی یکی از حلقات مهم و اصلی روایت کتاب *صحیفهٔ سجادیه* بوده که با قرائت نزد اساتید و اجازهٔ آنان، *صحیفهٔ سجادیه* را منتقل کرده است.[2]

نکتهٔ مهم این است که در کتاب *الصراط المستقیم* و موارد دیگری که در مقدمهٔ تحقیق *المزار الکبیر* (تنها اثر موجود و چاپ شدهٔ ابن مشهدی قبل از اثر حاضر) درج شده، ابن مشهدی با عبارت «شیخ محمد بن جعفر بن المشهدي الحائري» معرفی شده‌است؛[3] بر این اساس، شبههٔ دو نفر بودن «محمد بن جعفر الحائري» و «محمد بن جعفر المشهدي» برطرف می‌شود؛ مایهٔ تعجب است که چنین اشتباهی از شیخ حرّ عاملی سر زده، درحالی‌که در کتاب دیگر خود ـ مطابق آن چه ذکر شد ـ وی را «المشهدي الحائري» خوانده است.[4] ضمن این‌که در برگ نخست اثر تازه‌یاب حاضر، به وضوح نام کامل ابن المشهدي الحائري (با هر دو لقب) آمده است.[5]

از مجموع قرائن ذکر شده در این قسمت، می‌توان دریافت که نسخ برخی آثار ابن مشهدی تا حدود قرن یازده در دسترس علما بوده و این، تأییدی است بر این‌که نسخهٔ پیش رو در قرن یازدهم استنساخ شده است. شکل و نوع نسخه ـ که برای نسخه‌شناسان هیچ امر مبهمی ندارد ـ از دیگر قرائنی است که می‌تواند به اعتبار نسخه بیفزاید. مشایخ مذکور در نسخه نیز، با طبقات فقها و مشایخ موجود در *المزار* و اجازات موجود در *بحار الأنوار* هم‌بستگی و سازگاری کامل دارد.

---

۱. هلالی، سلیم بن قیس، *کتاب سلیم*، ۲/ ۵۵۵-۵۵۶.

۲. در بخش مشایخ و درون جدول، اسناد آن ارائه خواهد شد.

۳. ر.ک: عاملی نباطی، علی بن محمد، *الصراط المستقیم*، ۲/ ۳۴؛ نیز ر.ک: قیومی اصفهانی، جواد، *مقدّمهٔ تحقیق المزار الکبیر*.

۴. شبههٔ عجیب فوق برای شیخ حر عاملی پیش آمده و وی در *أمل الآمل* به اشتباه اینها را دو نفر دانسته و *ما اتفق من الأخبار* را به ابن الحائري نسبت داده که این کار منشأ اشکالات بعدی شده است. ر.ک: حر عاملی، محمد بن حسن، *أمل الآمل*، ۲/ ۲۵۲.

۵. ر.ک: تصویر برگ نخست نسخه، پیوست پایانی.

۲ـ۳. مشایخ و شاگردان ابن مشهدی

برای سهولت بررسی و معلوم شدن زمان‌ها، مکان‌ها، کتب و مشاهیر، حاصل بررسی‌ها در مورد مشایخ ابن مشهدی را در جدولی ارائه کردیم.

ردیف	نام مشیخه	مستند (ات)	کتاب(ها) یا مشاهیر مصرّح به اخذ (در طریق اجازه)	سال(های) مصرّح به اخذ	شهر محل اخذ
۱	الشيخ الفقيه سديد الدين شاذان بن جبرئيل القمي	برگ ۴ و ۲۶۸ و ۲۷۱ خطی *إقرار* ص ۳۱ *المزار* بحار، ج ۱۰۶، ص ۲۳	ابوعلی فرزند شیخ و شیخ طوسی شیخ منتجب الدین شیخ کلینی ابوالقاسم جعفر بن قولویه عماد الدین طبری علی بن ابراهیم و پدرش حسین بن روح عثمان بن سعید *المفید في التكليف* (البصروی شاگرد سیّد مرتضی)	صفر ۵۷۱ رمضان ۵۷۳	
۲	الشيخ الفقيه الجليل العالم نجم الدين عبدالله بن جعفر الدوريستي	برگ ۲۱، ۱۷۰، ۲۴۵، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۸ و ۲۷۱ خطی *إقرار* ص ۳۱، ۱۲۲ و ۵۴۴ *المزار*	*الحسنی* (نوشتهٔ پدر نجم‌الدین مذکور) محمد بن علی بن بابویه شیخ طوسی و فرزندش ابوعلی شیخ منتجب‌الدین شیخ کلینی علی بن ابراهیم	۵۷۱	
۳	الشريف الأجل العالم عزالدين شرفشاه بن محمد بن زبارة الأفطسي النيسابوري	برگ ۴۹، ۲۰ و ۲۷۱ خطی *إقرار* بحار، ج ۱۰۶، ص ۲۳	*عيون الأخبار* (شیخ صدوق) محمد بن علی بن بابویه *المفيد في التكليف* (البصروي)	رمضان ۵۷۳	
۴	الشيخ العفيف الفقيه ابوالبقا هبة‌الله بن نما	برگ ۲۲۳، ۸۱، ۸۹ و ۱۶۰خطی *إقرار*	ابوعلی فرزند شیخ از شیخ طوسی محمد بن هارون بن موسی تلعکبری *صحیفهٔ سجادیه* همهٔ کتب شیخ طوسی	ذیقعدهٔ ۵۶۳ رمضان ۵۷۷	حلّه[1] حلّه
		برگ ۱۳۲، ۴۳۴، ۴۳۵، ۵۲۳ و ۵۶۷ *المزار*		رمضان ۵۶۹ ربیع‌الاول ۵۷۳	حلّه
۵	الشيخ سديدالدين عربي بن مسافر العبادي	برگ ۱۰۱، ۲۶۸ و ۲۷۱ خطی *إقرار*	شیخ طوسی و فرزندش ابوعلی	۵۷۰	حله
		برگ ۵۲۳، ۵۶۶ و ۵۶۷ *المزار*		ربیع‌الاول ۵۷۳	حله

---

۱. مکرراً در متون اجازات از حلهٔ سیفیه یا از حلهٔ جامعین به جای حله نام برده می‌شود. دلیل این مضاف الیه‌ها این است که در زمان گذشته چند منطقه به نام حله شناخته می‌شده و برای اشاره به حلهٔ امروزی و متمایز کردن آن از دیگر مناطق، حلهٔ جامعین می‌گفتند؛ یعنی حله‌ای که دو مسجد بزرگ دارد. نیز پس از آن‌که سیف‌الدولهٔ صدقه به حلهٔ جامعین مهاجرت و آن را در سال ۴۹۵ آباد کرد و شهرسازی در آن آغاز کرد، آن شهر را حلهٔ سیفیه، یعنی حلهٔ منسوب به سیف‌الدوله نامیدند؛ (ر.ک: حموی بغدادی، یاقوت، معجم *البلدان*، ۲۹۴/۲) لذا برای آسان شدن متن، به ذکر حله اکتفا کردیم که اکنون هیچ ابهامی ایجاد نمی‌کند و بر همان شهر مشهور عراق که بین بغداد و کوفه است، دلالت دارد.

۶	الشريف الأجل ضياء‌الدين أبوالفتح محمد بن الجعفرية	برگ ۲۲۴، ۱۵۱، ۱۵۲، ۲۶۸ و ۲۷۱ خطی *إقرار* ص ۱۲۰ و ۴۸۵ *المزار* *بحار*، ج ۱۰۶، ص۴۸؛ ج ۱۰۷، ص۹۴	عمادالدین طبری هارون بن موسی تلعکبری شیخ طوسی و ابوعلی فرزندش *صحیفهٔ سجادیه*	۵۶۸	
۷	ابومحمد عبدالله بن سليمان	برگ ۱۵۸ خطی *إقرار*	صحیح مسلم و صحیح بخاری مسلم نیشابوری و بخاری	۵۷۰	
۸	الشيخ الجليل ابوالعباس احمد بن علی الحمال	برگ ۱۵۹ خطی *إقرار*			
۹	الشيخ الجليل ابونصر بن ابي رشيد	برگ ۲۰۱ خطی *إقرار*	ابوبکر صولی (کاتب *تلخیص الشافي*)	ذیحجهٔ ۵۷۲	نجف
۱۰	نجيب الدين يحيى	برگ ۲۶۸ و ۲۷۱ خطی *إقرار*	شیخ طوسی و فرزندش ابوعلی		
۱۱	جمال الدين الحسين بن هبة‌الله بن رطبة السوراوي	برگ ۲۶۸ و ۲۷۱ خطی *إقرار* ص ۴۸۵ *المزار*	شیخ طوسی و فرزندش ابوعلی (همهٔ کتب شیخ)		
۱۲	النصير	ص ۵۸ *المزار*			
۱۳	الشيخ الجليل المُقرِئ مسلم بن نجم (ابن الأخت البزاز الكوفي الزيدي)	ص ۱۲۰ *المزار*			
۱۴	الفقيه الجليل (الشريف) عزالدين ابوالمكارم حمزة بن زهرة الحسني الحلبي[1]	ص ۱۲۰، ۱۴۰ و ۱۴۹ *المزار* برگ ۴۹ نسخه (با واسطهٔ شرفشاه)	شیخ صدوق شیخ کلینی علی بن ابراهیم	۵۷۴ در راه سفرحج	کوفه حله
۱۵	السيد الاجل عبدالحميد بن التقي بن عبدالله بن أسامة العلوي الحسيني	ص ۱۲۶ *المزار*		ذیقعدهٔ ۵۸۰	حله
۱۶	الشريف الاجل العالم ابوجعفر محمد، المعروف بابن الحمد النحوي	ص ۲۶۳ *المزار*		۵۷۱	
۱۷	ابوالخير سعد بن ابی‌الحسن الفراء	ص ۱۳۲ *المزار*			
۱۸	الشيخ الفقيه ابوعبدالله محمد بن علی بن شهرآشوب المازندراني[2]	ص ۵۴۴ *المزار* (نیز در *بحار الانوار*)	شهرآشوب (جد شیخ) شیخ طوسی شیخ مفید ابن قولویه شیخ کلینی		

۱. در این نقل می‌گوید جناب ابن‌زهره مسجد را در کوفه به من نشان داد و این مطلب را در باب آن املا کرد و نوشتم؛ لذا شبهه‌ای در ملاقات وی و اخذ او از ابن زهره نمی‌توان کرد.

۲. ابن شهرآشوب در سال ۵۶۷ قمری در حله بوده است.

۱۹	الشيخ الزاهد أبوالحسين ورام بن أبي فراس	*بحار*، ج ۱۰۶، ص ۲۲ (اجازات *بحار*)	*تنبيه الخاطر و نزهة الناظر*		
۲۰	الشيخ الفقيه أبوالحسين يحيى بن الحسن بن البطريق	*بحار*، ج ۱۰۶، ص ۲۲	همهٔ روايات و تأليفات ابن بطريق از جمله: *العمدة*، *اتفاق صحاح الأثرفي إمامة الاثني عشر*، *الرد على من أهمل النظرفي تصفح أدلة القضاء و القدر*، *نهج العلوم إلى نفي المعدوم المعروف بسؤال أهل الحلب* و كتاب *تصفح الصحيحين في تحليل المتعتين*		
۲۱	الشيخ المقرئ ابوعبدالله محمد بن هارون بن الكال	*بحار*، ج ۱۰۶، ص ۲۳	همهٔ كتاب‌ها و رواياتش، از جمله: *البيان في تفسير القرآن*، *متشابه القرآن*، *اللحن الجلي و اللحن الخفي*		
۲۲	الشيخ الفقيه أبومحمد جعفر بن ابي الفضل بن شعرة الجامعاني	*بحار*، ج ۱۰۶، ص ۲۳؛ ج ۱۰۶، ص ۴۹؛ ج ۱۰۷، ص ۹۴	همهٔ روايات وی *صحيفهٔ سجاديه*		
۲۳	الشيخ الفقيه مهذب الدين ابوعبدالله الحسين بن احمد بن ردة	*بحار*، ج ۱۰۶، ص ۲۳	همهٔ روايات وی		
۲۴	السيد الاجل بهاءالشرف محمد بن الحسن بن أحمد	*بحار*ج ۱۰۶، ص ۴۸؛ ج ۱۰۷، ص ۹۴	*صحيفهٔ سجاديه*		
۲۵	الشيخ المكين أبومنصور محمد بن الحسن بن منصور النقاش الموصلي	*بحار*، ج ۱۰۶، ص ۴۴	*المقنعة* (شيخ مفيد)	حدود ۵۳۰	
۲۶	الشيخ الجليل عمادالدين محمد بن ابي‌القاسم الطبري (مؤلف *بشارة المصطفی*)	ص ۴۷۳ *المزار*	شيخ طوسی و فرزندش ابوعلی شيخ مفيد شيخ كلينی ابن قولويه شيخ صدوق	۵۵۳	نجف
۲۷	الشريف نظام الشرف أبوالحسين العريضي العلوي	*بحار*ج ۱۰۶، ص ۴۷ و ۴۸؛ ج ۱۰۷، ص ۹۴	*صحيفهٔ سجاديه*	شوال ۵۵۶	
۲۸	الشيخ جعفر بن علي المشهدي (پدرش)	*بحار*ج ۱۰۶، ص ۴۸؛ ج ۱۰۷، ص ۹۴	*صحيفهٔ سجاديه*		
۲۹	الشريف أبوالقاسم ابن الزكي العلوي	*بحار*ج ۱۰۶، ص ۴۸؛ ج ۱۰۷، ص ۹۴	*صحيفهٔ سجاديه*		
۳۰	الشيخ سالم بن قبارويه	*بحار*ج ۱۰۶، ص ۴۸؛ ج ۱۰۷، ص ۹۴	*صحيفهٔ سجاديه*		
۳۱	السيد الأجل عميدالرؤساء هبةالله بن حامد بن أيّوب	*بحار*، ج ۱۰۷، ص ۵۳	*صحيفهٔ سجاديه* با قرائت نظام الشرف مذكور		

از جدول بالا، نتایج زیر به دست می‌آید:

۱- عمدهٔ اخذ و قرائت و تلاش‌های علمی ابن مشهدی در فاصلهٔ سال‌های ۵۵۳ تا ۵۸۰ هجری قمری بوده است؛ گزارش‌های نادری دربارهٔ فعالیت‌های علمی وی در غیر از بازهٔ زمانی مذکور وجود دارد و احتمال یافت شدن فعالیت علمی از وی، بعد از سال ۵۸۰ یا پیش از سال ۵۵۳ هجری قمری نیز، به کل منتفی نیست.

۲- عمدهٔ تلاش‌های وی در منطقهٔ حلّه بوده است؛ لذا می‌توان او را یکی از ارکان مکتب حلّه به شمار آورد. ضمن آن‌که در نجف و کوفه تردد علمی زیادی داشته و در این منطقه نیز، اخذ حدیث می‌کرده است. لذا می‌توان گفت لقب «المشهدي» به همان «مشهد امیرالمؤمنین عليه‌السلام» که در نقل اجازات *بحار* و نیز نقل از مشیخهٔ او دیده می‌شود، باز می‌گردد؛ یعنی پدر وی اهل آن دیار بوده و بعد از مرکزیت علمی حلّه به آن‌جا منتقل شده‌اند.

۳- ابن مشهدی حلقهٔ واسط بسیار مهمی در نقل کتب، نقل روایات و ساختار اجازات است. وی با این میزان از حشر و نشر با مؤلفان بزرگ شیعه و دریافت اجازهٔ روایت بسیاری از کتب و مصنفات انتقال یافته به نسل بعد، نقشی محوری در سده‌های میانه برای حفظ میراث مکتوب شیعی دارد؛ هم‌چنین این مسئله، حاکی از وثوق مشایخ، نسبت به وی می‌باشد.

۴- او با تلاش فراوان در استماع و قرائت نزد افراد متعدد، یکی از مهم‌ترین حلقه‌های انتقال *صحیفهٔ سجادیه* بوده است. هم‌چنان که به احتمال فراوان کتاب سلیم نیز از طریق او انتقال یافته است.

۵- با پیدا شدن نسخهٔ *إقرار الصحابة*، چهار نفر به مشایخ شناخته‌شدهٔ او اضافه شده است. نام این مشایخ، فقط در کتاب *إقرار الصحابة* وجود دارد.[1] البته در *المزار* نام شخصی وجود دارد که چون قابل شناسایی نیست، آن را در فهرست نیاوردیم؛ ابن مشهدی وی را ابوالفتح القیم بالجامع (که با توجه به عنوان باب، علی القاعده متولّی مسجد کوفه مد نظر است) معرفی می‌کند.[2]

۶- تمام آثار شیخ طوسی و شاذان بن جبرئیل قمی با وساطت وی منتقل شده است. دسترسی

---

۱. ر.ک: ردیف‌های ۷ تا ۱۰ جدول مشایخ و شاگردان ابن مشهدی که در صفحات قبل آمده است.

۲. ابن مشهدی، محمد بن جعفر، *المزار الکبیر*، ص ۱۲۰.

او به میراث جعفر بن قولویه، شیخ کلینی، هارون بن موسی تلعکبری، شیخ صدوق، عمادالدین طبری، ابن شهرآشوب، ابن زهره، شیخ مفید، ابوعلی (فرزند شیخ طوسی)، ابن نما، سید مرتضی،[۱] حسین بن روح، عثمان بن سعید، ابوجعفر طبری، عیس بن المستفاد (صاحب *الوصیة*)، علی بن ابراهیم، عبدالعظیم حسنی، منتجب الدین، ابن الجوزی،[۲] مسلم، بخاری و عبدالله بن احمد بن حنبل، نشان دهندهٔ اهمیت فراوان وی در تاریخ تشیع است.

۷- باید افزود که ابن مشهدی در مقدمهٔ کتاب *المزار* خود، (دست‌کم)[۳] مشایخی که در آن کتاب از آنها نقل کرده را صراحتاً توثیق کرده است؛[۴] به‌این‌ترتیب، دست‌کم مشایخ مشترک میان دو کتاب *المزار* و *إقرار الصحابة*، توسط وی توثیق شده‌اند، اگرچه شناختی از آنها وجود نداشته باشد.[۵]

شاگردان و راویان مستقیم از وی که به نام آنها در کتب تصریح شده باشد، محدود به افراد ذیل می‌باشند:[۶]

۱. السید الأجل فخار بن معد الموسوي؛ نویسندهٔ کتاب *ایمان ابي طالب* که در بسیاری اجازات، حلقهٔ واسط است.

۲. نجم الدین محمد بن جعفر بن نما الحلي، صاحب *مثیر الأحزان*.[۷]

۳. الشیخ کمال الدین علي بن الحسین بن حماد الواسطي.[۸]

۴. هبة‌الله بن سلمان که کتاب *المزار* - چنان‌که در مقدمهٔ آن آمده - به درخواست وی نوشته شده است.

---

۱. در برگ ۲۱۳ نسخهٔ خطی *اقرار الصحابة* هم به *الشافي في الامامة* وی ارجاع داده است.

۲. در برگ ۲۴۴ نسخهٔ خطی *اقرار الصحابة* به او اشاره شده است. وی صاحب کتاب *الرد علی المتعصب العنید المانع من ذم یزید* است.

۳. از این جهت که افرادی مثل میرزاحسین نوری در *خاتمة المستدرک* از عبارت پاورقی بعدی، توثیق راویان را هم برداشت کرده‌اند. این برداشت با برخی سلسله سندهای بسیار محکمی که در *المزار* آمده می‌تواند سازگار باشد. (به عنوان نمونه ر.ک: سند زیارت روز غدیر امیرالمؤمنین علیه‌السلام.)

۴. ابن مشهدی، محمد بن جعفر، *المزار الکبیر*، ص ۲۷؛ عین عبارت این است: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي قَدْ جَمَعْتُ فِي كِتَابِي هَذَا مِنْ فُنُونِ الزِّيَارَاتِ ... **مِمَّا اتَّصَلَتْ بِهِ مِنْ ثِقَاتِ الرُّوَاةِ إِلَى السَّادَاتِ**. وَ حَثَّنِي عَلَى ذَلك أَيْضاً مَا الْتَمَسَتْهُ مِنِّي الْحَضْرَةُ السَّامِيَةُ الْقَضَوِيَّةُ الْمُجْدِيَّةُ، أَبِي الْقَاسِمِ هِبَةِ‌اللهِ بْنِ سَلْمَان.»

۵. ر.ک: ردیف‌های ۱، ۲، ۴، ۵ و ۶ جدول مشایخ و شاگردان ابن مشهدی که در صفحات قبل آمده است.

۶. این تعبیر از آن جهت است که ممکن است نام شاگردان وی نیز به‌سانِ کتب وی در فهرست و اجازات نیامده و از دست رفته باشد.

۷. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، ۱۰۵/ ۴۵: نقل هر دو شاگرد.

۸. نوری، حسین، *خاتمة مستدرک الوسائل*، ۳/ ۴۴۷.

۲_۴. کتاب‌های ابن مشهدی

تا به امروز اطلاعات ما شامل کتاب‌های زیر می‌شود:

۱. *المزار*؛ معروف به *مزار کبیر* که به چاپ رسیده است.

۲. *بغیة الطالب و إیضاح المناسک لمن هو راغب في الحج*؛ در *المزار* در بحث از آداب مدینه به آن اشاره کرده و آن را کتابی معروف و کامل در موضوع خود دانسته است.[۱]

۳. *ما اتفق (فیه) من الأخبار في فضل الأئمة الأطهار* علیهم‌السلام؛ تا کنون نسخه‌ای از آن یافت نشده و فقط اخبار بسیار محدودی، به نقل از آن، در *الصراط المستقیم*، *نهج الایمان* (ابن جبر)،[۲] *بحار الانوار*، *کشف الیقین* (سید بن طاوس) و *تأویل الآیات* آمده است.[۳]

۴. *إقرار الصحابة بفضل امام الهدی و القرابة*؛ کتابی تازه یافت که تقریباً ذکری از آن در دیگر کتب نیامده است.[۴]

نکتهٔ مبهمی که ممکن است وجود داشته باشد، این است که با وجود گستردگی ارتباطات علمی ابن مشهدی در حلّه با مشایخ و نیز اخذ علما از طریق وی، حتّی نام کتاب *اقرار الصحابة* در مصدری ذکر و نقل نشده است. در این رابطه چند نکته را می‌توان مطرح کرد:

أ. بعد از فهرست نگاری ارزشمند اولیه، توسط شیخ منتجب‌الدین (و شاید ابن ابی طی)، از کتب شیعه در قرون هفتم تا دهم، فهرست‌نگاری جامع و کاملی نشده و اطلاعات مربوطه را باید از میان اجازات پراکندهٔ علما و نیز تألیفات محدود رجالی آن دوره به دست آورد. با کنار هم قرار دادن این مطلب و غارت‌های مکرر و کتاب‌سوزی‌ها در تاریخ مکتوبات شیعه، کمبود اطلاعات در مورد کتاب *اقرار الصحابة*، امری غیر عادی نیست.

ب. با توجه به قرابت بسیار محتوا و نوع انتخاب حدیث و نیز اهداف تألیف، می‌توان احتمال

---

۱. ابن مشهدی، محمد بن جعفر، *المزار الکبیر*، ص ۱۰۲.

۲. ابن جبر، علی بن یوسف، *نهج الایمان*، ص ۲۱۷، ۴۱۳، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۵۱۰، ۵۴۱.

۳. پیش‌تر به آنها اشاره شد.

۴. فقط احتمال می‌رود روایتی که سید بن طاوس در فضل امیرالمؤمنین علیه‌السلام آورده از این کتاب باشد. ر.ک: کلبرگ، اتان، *کتابخانهٔ سید بن طاوس*، ص ۳۶۸؛ اصل مصدر: سید بن طاوس، علی بن موسی، *الیقین*، ص ۴۲۱ که در آن آمده است: «۱۵۷: الباب فیما نذکره من تسمیة مولانا علي علیه‌السلام بأمیرالمؤمنین حقاً حقاً علی لسان العلماء و الأحبار من بني إسرائیل بروایة الأعمش عن جابر بن عبدالله الأنصاري، وجدنا ذلك بخط المحدث الأخباري محمد بن المشهدي: بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مَشَايِخِهِ عَنْ سُلَيْمَانَ الْأَعْمَشِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ وَ كَانَ خَادِمَ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله قَال ... .» البته این مطلب، حدسی بیش نیست.

داد که کتاب تازه‌یاب *إقرار الصحابة* و کتاب *ما اتفق (فیه) من الأخبار* ـ که علما از آن نقل کرده‌اند ـ یکی باشند.[1] در هر دو کتاب، موضوع بحث، روایاتی از صحابه و از هر دو فرقه است که باعث ایجاد اعتقاد مشترک در مورد فضیلت مولی الموحدین و خاندان پاک ایشان علیهم‌السلام می‌شود. با توجه به احتمال پیش‌گفته در مورد تقدم زمانی تألیف کتاب *إقرار بر المزار*، این گمانه تقویت می‌شود. توجه به این‌که از یک محدث و فقیه با سیطرهٔ اطلاعات وسیع، اندکی بعید است که کتابی با موضوع واحد، در دو عنوان بنویسد، نیز این احتمال را قوی‌تر می‌کند؛ زیرا از چنین شخصیتی انتظار می‌رود که وقتی به موضوعی می‌پردازد، با سیطرهٔ کامل خود تمام روایات مشترک و متفق هر دو فرقه در فضایل اهل بیت علیهم‌السلام را احصا کند؛ نه این‌که هر کدام را به شکلی ناقص تألیف کند؛ چنان چه *المزار* کتابی بسیار کامل و جامع در موضوع خود است و همان طور که خود ابن مشهدی اشاره کرده کتاب *بغیة الطالب* وی نیز، به صورتی است که برای مخاطب کفایت و بسندگی ارمغان می‌آورد. هم‌چنین نگارنده در جریان بررسی نسخه، متوجه آن شد که برخی روایات *إقرار الصحابة* مطابق همانی است که در کتب دیگر، به نقل از *ما اتفق (فیه) من الأخبار* آمده است. به عنوان مثال، ابن جبر در *نهج الایمان* (صفحات ۴۱۳ تا ۴۲۴) روایتی بسیار طولانی به نقل از کتاب *ما اتفق (فیه) من الأخبار* ابن مشهدی، در فضیلت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آورده که عینِ این روایت در نسخهٔ خطی *إقرار الصحابة* (برگ های ۲۲۶ تا ۲۳۵) نیز وجود دارد؛ این خبر، از قول عبدالله بن عباس و عبدالرحمن بن عوف آورده شده است.[2] البته باید این نکته را نیز مدنظر داشت که روایاتی که از *ما اتفق (فیه) من الأخبار* در سایر آثار نقل شده و در *إقرار الصحابة* یافت نمی‌شود، باید جزء قسمت‌های افتادگی و محذوف نسخه تلقی شود.

---

۱. و شاید بهتر باشد احتمال دهیم که *اقرار الصحابة*، نام انتخابی و اصلی کتاب بوده و در مسیر نقل در آثار بزرگان دچار تغییر شده است؛ زیرا این نسخه به نام کتاب و نویسنده به روشنی تصریح دارد.

۲. صبحگاه روز عرفه، ۱۳۹۳/۷/۱۲، فرصت کوتاهی برای دیدن نسخهٔ کامل دست داد که توانستم این یکسانی را بیابم. با تکیه بر حافظه، احتمال می‌دادم که روایت‌های دیگری را هم، در نسخه و در *نهج الایمان* به صورتی یکسان دیده باشم، ولی زمان فشرده، اجازهٔ تفحص دقیق‌تر نمی‌داد. مجموعهٔ نقل‌های موجود از کتاب *ما اتفق* را در مسیر طولانی سفر گرد آوردم تا با اتکا به حافظه و در حین مطالعهٔ نسخهٔ خطی بتوانم مشابهت را درک کنم و شواهدی برای حدس خود پیدا کنم که البته کاری بس دشوار بود. به طور طبیعی، پس از چاپ نسخه و حروف‌چینی، با امکان جستجو و مقایسهٔ رایانه‌ای، این امر، دقیق‌تر تحقیق خواهد شد.

این افتادگی بسیار محتمل است؛ زیرا چنان‌که پیش‌تر یادآور شدیم ابن مشهدی در مقدمه تصریح می‌کند که کتاب را در دوازده باب نوشته، ولی هشت باب آن در نسخهٔ تازه یافت، موجود است و حدود یک سوم کتاب (چهار باب) از میان رفته و به دست ما نرسیده است.

شاهد دیگر این است که در مقدمهٔ این نسخه ـ چنان‌که پیش‌تر گفتیم ـ ابن مشهدی حکایت نوجوانِ گرفتار را به عنوان انگیزهٔ تألیف بیان می‌کند و نیز می‌افزاید که این انگیزه، تحقق یافته و آن نوجوان به راه راست بازگشته است. به طور طبیعی، این واقعه در زمان خود بازتاب اجتماعی قابل توجهی داشته و باعث شهرت کتاب و رایج شدن نقل از آن می‌شده است. با توجه به این‌که ابن مشهدی، در مقدمهٔ نسخهٔ خطی *إقرار الصحابة*، الفاظی این چنینی آورده:

و جَعَلتُ ما يَعتَقِدونَهُ مِن الفَضائِلِ حُجَّةً عَلَيهِم مِن أوضَحِ الدَّلائِلِ... و ما جاءَ عَمَّن يَقتَدُونَ بِهِم مِن أئِمَّتِهِم مِنَ الأخبار في فَضلِ أميرالمُؤمِنينَ عليه‌السلام ... ثُمَّ إنّي أتَيتُ مِنَ الأخبار الواضحةِ... و أُورِدُ ذلکَ عَن كُلِّ أحَدٍ مِن أئِمَّتِهِم ما هو حجّةٌ عليهِ...

می‌توان حدس زد که همین تعابیر رواج یافته و کتاب در میان دانشمندان، به *ما اتفق (فيه) من الأخبار في فضل الأئمة الأطهار* شهرت یافته باشد. در تاریخ میراث مکتوب، این نخستین بار نیست که کتابی، به دو نام معرفی یا شناخته شده باشد. در هر صورت، اگر این نظریه را ـ با وجود قرائن مذکور ـ ثابت بدانیم، ابهام فوق به طور کامل برطرف می‌گردد.

ج. دانستیم که ابن مشهدی، به نقل، قرائت و انتقال میراث شیعی اهتمام تام داشته و به طور طبیعی، این کار با توجه به حجم وسیع قرائت‌ها و مصادری که وی طریق نقلشان بوده، زمان بسیاری می‌گرفته است؛ به‌این‌ترتیب، بعید نیست که نشر کتب تألیفی خود را در اولویت درجهٔ دوم قرار داده باشد، طوری‌که باعث عدم نقل گستردهٔ نام یا خود کتاب‌ها شده باشد.

۲ـ۵. سال ولادت و وفات

با توجه به تحلیل مشایخ و ترجمه‌ها به دست می‌آید[۱] که ابن مشهدی از نظر سنی، به فقیه

۱. طهرانی، آقا بزرگ، *الذريعة إلى تصانيف الشيعة*، ۸/ ۱۹۳-۱۹۴، ذیل رقم ۷۶۲، مربوط به دعای ندبه که با توجه به نقل آن در *المزار* به سن و تحلیل دورهٔ زمانی حیات ابن مشهدی پرداخته است.

گران‌قدر، ابو المکارم حمزة بن زهره حلبی، نزدیک بوده است؛ زیرا ابن زهره اظهار می‌کند که در سن کمتر از بیست سالگی نزد ابومنصور نقاش موصلی کتاب *المقنعة* شیخ مفید را برخوانده است و چنین اظهار مشابهی را پیش‌تر در مورد ابن مشهدی نیز نقل کردیم. ابن زهره متولد سال ۵۱۱ قمری است و به‌این‌ترتیب باید ابن مشهدی را نیز متولد حوالی سال‌های ۵۱۰ و ۵۱۱ قمری دانست.[۱-۲]

از سوی دیگر، با توجه به این نکتهٔ مهم که ابن مشهدی معمولاً سال اخذ روایت یا کتاب از مشیخه را به همراه محل اخذ، ذکر کرده است، می‌توان دریافت که واپسین تاریخ نقل شده از وی برای اخذ، ذیقعدهٔ سال ۵۸۰ قمری و مربوط به سید عبدالحمید بن التقي علوي حسيني در حله است که از وی در *المزار* نقل می‌کند.[۳] اگر سال تولد را در کنار مطلب بالا لحاظ کنیم، به دست می‌آید که در سال ۵۸۰، او حدود هفتاد سال داشته و پدرش حداقل تا حدود سن ۶۳ سالگی‌اش در قید حیات بوده است.[۴] نیز علامه مجلسی از قول شهید نقل کرده که از طریق ابن مشهدی به کتاب عالم برجسته، شمس‌الدین ابن بطریق دست یافته و ابن مشهدی کتاب ابن بطریق را در حله بر وی (ابن بطریق) برخوانده است. ابن بطریق سال ۶۰۰ هجری قمری در حله وفات یافته است؛[۵] حال اگر این قرینه را فراتر از قرینه‌ای که آقا بزرگ ذکر کرده در نظر بگیریم و نیز سنواتی را برای تألیفات ابن مشهدی پس از تاریخ ۵۸۰ قمری لحاظ کنیم و وی را دارای عمری نسبتاً طولانی بدانیم، به دست می‌آید که او حداکثر تا اواخر قرن ششم یا اندکی از قرن هفتم زنده بوده است؛ البته تاریخ دقیقی برای وفات وی نمی‌توان تعیین کرد. با توجه

---

۱. حسن انصاری قمی در این گزارش تردید کرده است؛ زیرا از ابن زهره در مشایخ ابن مشهدی نیز نام برده شده و لذا ابن مشهدی باید متأخرتر باشد؛ اما بعید نیست که دو هم‌عصر یا هم‌سن، با توجه به طرق مختلف اخذ و اجازهٔ کتب و روایات، بعد از مرور ایام در ردیف مشایخ هم نیز قرار گیرند؛ کما این‌که در رسوم حوزوی فعلی نیز این اتفاق می‌افتد. البته این قرینه پذیرفتنی است که دورهٔ زمانی نوع تحصیلات و اخذ کتب وی با زمان مذکور قرابت ندارد. ر.ک: انصاری قمی، حسن، «کتابی تازه‌یاب از ابن المشهدی»، *کتاب ماه دین*، ۸۳و۸۴/ ۹۲.

۲. مجلسی در *بحار*، در صورت اجازهٔ شمارهٔ ۱۸، نقلی از ابن مشهدی را آورده که وی در سال ۵۷۴ قمری در حله ابوالمکارم حمزة بن زهره را که عازم حج بوده دیده و وی حدیثی در فضیلت حلّه برای وی برخوانده است. ر.ک: مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، ۱۰۴/ ۱۷۹.

۳. «وَأَخْبَرَنِي السَّيِّدُ الْأَجَلُّ الْعَالِمُ عَبْدُالْحَمِيدِ بْنُ التَّقِي بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ أُسَامَةَ الْعَلَوِيُّ الْحُسَيْنِيُّ ﷺ فِي ذِي الْقَعْدَةِ مِنْ سَنَةِ ثَمَانِينَ وَ خَمْسِمِائَةٍ قِرَاءَةً عَلَيْهِ بِحِلَّةِ الْجَامِعِين». ابن مشهدی، محمد بن جعفر، *المزار*، ص ۱۲۶.

۴. با توجه به نسخهٔ *الاستبصار* به خط ابن مشهدی پدر، که تاریخ ۵۷۳ قمری را دارد و قبلاً بدان اشاره شد.

۵. مجلسی، محمدباقر، همان، المدخل، ص ۱۴۹.

به قرائن پیشین نیز، احتمال این‌که ابن مشهدی، در نهایت، حلّه را وطن خود قرار داده و همان جا چشم از جهان فرو بسته باشد، کم نیست.[1]

دانستیم که بزرگان زیادی به ابن مشهدی اعتماد داشته و از طریق وی اخذ کتاب و روایت کرده‌اند و او نیز در محضر بسیاری از مشایخ شیعه اخذ و تلمّذ کرده است؛ لذا در میان علمای قرون شش تا یازده هجری قمری، فردی مورد اعتماد و شناخته‌شده بوده و واسطهٔ مهمی در اعتبار بخشی به انتقال میراث شیعی به شمار می‌رود. در عین حال متأسفانه شرح حال و زندگی وی در دسترس نیست و اطلاعات ما در مورد او به عملکرد علمی‌اش محدود می‌شود.[2]

۳. شناخت ویژگی‌های خطبهٔ مشهور به فدک

یکی از جنبه‌های درخشان این کتاب، نقل خطبهٔ مشهور به فدک است. ابن مشهدی با توجه به اخبار و اجازات خود، فراتر از نقل خطبه عمل کرده و داستان وقایع پس از رسول خدا ﷺ را با محوریت صدیقهٔ کبری علیها السلام بازگو کرده است؛ این بازگویی شامل داستان حضور بانو، در جمع خلیفهٔ وقت و مهاجران و انصار در مسجد است. عنوان خطبه در حاشیهٔ نسخه درج شده و در آن اشاره شده که حضرت این خطبه را در زمان خلافت ابوبکر در مسجد ایراد فرمودند و زمینی را از ابوبکر مطالبه کردند که او نیز از دادن آن سر باز زد. لذا خطبه، بدون مقدمه و با اولین کلمهٔ خود بانو -«ابتدئ ...»- شروع می‌شود؛ بعید نیست به دلیل از دست رفتن و افتادگی هر چهار برگ پیش از این خطبه در نسخه، نسخه‌نویس مجبور شده باشد عنوان را در حاشیه بیفزاید. این در حالی است که در متن خطبه نامی از «فدک» به چشم نمی‌خورد و ظن قوی بر این است که نسخه‌نویس با توجه به افتادگی نسخه یا سابقهٔ خطبه در سایر نسخه‌ها یا داستان موجود در بخش میانی خطبه، در حاشیه، آن را به نام مطالبهٔ فدک

---

۱. به خصوص که در نقل *بحار* از قول ابوالمکارم که با وی در سال ۵۷۴ در حله ملاقات کرده، آمده که ابوالمکارم به او می‌گوید: «إني لأعلم أن **لمدينتكم** هذه فضلاً جزيلاً» که دلالت دارد بر آن‌که ابن زهره، ابن مشهدی را ساکن شهر حلّه می‌دانسته است.

۲. تا آن جا که مرحوم آیت الله خوئی ذکر کرده که: «فإنَّ مُحَمَّدَ ابْنَ الْمَشْهَدِيِّ لَمْ يَظْهَرْ حَالُهُ بَلْ لَمْ يُعْلَمْ شَخْصُه»؛ خوئی، ابوالقاسم، معجم *رجال الحدیث*، ۱/ ۵۲؛ البته اشکال ایشان در سطور قبلی بررسی شد و منشأ آن اشتباهی دانسته شد که در نوشتهٔ شیخ حرّ عاملی و حتی در نوشتهٔ علامه مجلسی راه یافته است. برای توضیحات و قرائن بیشتر، ر.ک: قیومی اصفهانی، جواد، مقدمهٔ *تصحیح المزار*.

خوانده باشد.[1] اگرچه خطبه، بدون مقدمه و از کلمهٔ اول حضرت شروع شده، اما خوشبختانه سند آن در انتهای خطبه آمده که به آن اشاره خواهد شد. این خطبه ذیل باب اول کتاب آمده است؛ همان بابی که طبق عنوانش در صدد آن است که فضایل امیرالمؤمنین علیه‌السلام و خاندان ایشان و نکوهش و گستاخی پیمان شکنان را از زبان دو تن از سران اصلی و نخستین مخالفان، یعنی ابوبکر و دخترش عایشه، بیان کند که ظاهراً این خطبه برای تبیین عملکرد معاندانهٔ ابوبکر است.

۳ـ۱. مضامین (دو خطبه و ضمائم)

خطبه، با سخنان بانو آغاز می‌شود که شامل حمد و ثنای الهی و در ادامه، ستایش و تمجید پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. سپس سخنان حضرت خطاب به مهاجران و انصار می‌آید که در آن ابتدا اهمیت و نقش ایشان به آنان یادآوری می‌شود؛ در ادامه، حضرت زهرا علیهاالسلام بخشی از حکمت‌ها و پیامدهای احکام الهی را، که فرهنگ عرب جاهلی را تغییر و به تمدن سوق داده، تذکر می‌دهند و خاندان پیامبر علیهم‌السلام را محور و حجت دین معرفی می‌کنند.

در ادامه، سختی‌ها و مرارت‌های جانکاه برای همه‌گیر شدن اسلام در سرزمین اعراب مطرح می‌شود و در کنار آن ذلت، خفت و ناکارآمدی مخاطبان عرب یادآوری می‌شود. سپس، حضرت به اوج رشادت‌های همسرشان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌پردازند و پی‌درپی وقایع بعد از درگذشت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را بیان می‌کنند که در آن زمان، مردم، شتابان منحرف شده و گوش به فرمان شیاطین جن و انس شدند؛ هم‌چنین خباثت باطن نومسلمانان ظاهرالصلاح را با عباراتی کوبنده و دردناک به رخ ایشان می‌کشند.

در پایان این بخش، حضرت فاطمه علیهاالسلام استدلال‌های خود را از آیات قرآن بیان می‌کنند تا نشان دهند مصادرهٔ میراث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خلاف صریح قرآن است و بر اساس آن به بازخواست مخاطبان می‌پردازند. پایان این قسمت از خطبه، همراه با اظهار تأسف برای مصادره‌کنندگان و واگذاری قضاوت این فاجعه به روز قیامت است. سپس اشعاری را به عنوان عرض حال، رو به مرقد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قرائت می‌فرمایند.

---

۱. در نسخه‌های دیگر به خصوص *دلائل الامامة* طبری، صریحاً بیان شده که وقتی به حضرت خبر رسید که ابوبکر عزم خود را بر مصادرهٔ فدک جزم کرد (یا کارگزاران حضرت را از باغ فدک بیرون کرد) به مسجد آمد و این خطبه را ایراد فرمود؛ ر.ک: طبری آملی، محمد بن جریر بن رستم، *دلائل الامامة*، ص ۱۱۰؛ ابن طیفور، *بلاغات النساء*، ص ۲۳ و ۲۶.

ابوبکر در این قسمت از خطبه، با آرامش و زبانی سیاست‌مدارانه و مزوّرانه، به احترام و تکریم آن بانو می‌پردازد ولی نهایتاً، با توسل به حدیثی مجعول (یا دست‌کم با تفسیری مجعول) از پس دادن میراث سر باز می‌زند. حضرت صدیقه علیهاالسلام حدیث مورد استناد ابوبکر را مخالف قرآن معرفی می‌کنند، چیزی که غیرممکن است پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را اراده کرده باشد. ضمناً معنای درستی برای آن حدیث بیان می‌کنند که حتی با فرض راست بودن آن خبر، راه تفسیر انحرافی از آن بسته شود.

در پاسخ، ابوبکر همهٔ جماعت را در جرم خود شریک کرده و در برابر آن حضرت قرار می‌دهد و این مسئولیت را مسئولیتی همگانی و خود را نمایندهٔ جمع می‌نمایاند. آن حضرت هم، حضّار را مخاطب قرار داده و آنها را به خاطر اجماع بر دروغ و باطل، اهل ضلالت و خسران در روز قیامت برمی‌شمرند.

تا این قسمت از خطبه، سخنی از باغ وسیع فدک به میان نیامده و تنها، بحث از میراث، مطرح شده و تمام استدلال‌های قرآنی حضرت بر محور ارث بردن از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است. از ادامهٔ خبر معلوم می‌شود که مناسبت زمانی ایراد خطبه، همان بوده که در عنوان ذکر شده است؛ زیرا در ادامه، مطرح می‌شود که ابوبکر در نبود عمر، دستور پس دادن فدک را می‌نویسد. با توجه به مقاومت ابوبکر در برابر پس دادن میراث، معلوم می‌شود که او پذیرفته یا می‌دانسته که فدک جزء میراث نیست و در زمان خودِ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به بانو هبه شده است؛ لذا برای دلجویی و تلطیف اوضاع سیاسی، آن را برمی‌گرداند و از تصمیم مصادرهٔ آن، منصرف می‌شود. گویی تا زمان مصادرهٔ فدک، حضرت صدیقه علیهاالسلام نسبت به مصادرهٔ میراث، سکوت کرده بودند ولی با پیشروی و تعدّی بیشتر خلفا، همهٔ حقوق خود را مطالبه فرمودند. در هنگام خروج از مسجد، عمر با آن حضرت مواجه شده و بعد از گرفتن نامه، در آن تف انداخته و آن را پاره می‌کند؛ او ابوبکر را به جهت نوشتن چنین مطلبی، شخصی خرفت معرفی می‌کند. حضرت نیز، او را نفرین می‌کنند.

بانو دوباره نزد انصار برمی‌گردد و با استفاده از شکاف و اختلاف میان مهاجران و انصار، انصار را که به تازگی در عرصهٔ رقابت قدرت شکست خورده بودند، به قیام و شورش در برابر حاکمان وقت و نصرت خود فرا می‌خواند؛ اما سر انجام از آنان اعلام نومیدی می‌کند و بازمی‌گردد.

در ادامه، داستان رافع بن رفاعه آمده که حضرت را دنبال کرده و به ایشان گفته که کاش همسر شما زودتر ما را تذکر داده بود. حضرت با تندی پاسخ می‌دهند که روز غدیر حجت تمام

شده و جای عذر و بهانه نیست؛ غدیری که کمتر از سه ماه قبل اتفاق افتاده و از حافظهٔ عمومی نرفته است. نکتهٔ جالب این بخش آن است که رافع بن رفاعه (که می‌توان وی را نمونه‌ای از جامعهٔ مخاطب حضرت دانست) به خوبی می‌داند که مرافعه و مجادلهٔ اصلی حضرت بر سر میراث نیست، بلکه مطالبهٔ میراث، بهانه‌ای برای نشان دادن جایگاه نامشروع خلیفه در قدرت سیاسی است.

سپس گفتگوهای خصوصی میان دو زمامدار نخست، که در صدد آرام کردن خویش و نیز مهار هیجان نشئت گرفته از خطبه در جامعه بودند، نقل شده است. این فرازها بازگو کنندهٔ فضای فکری حاکم بر هر دو نفر است. در پی آن، ابوبکر مردم را به تجمع فرامی‌خواند و آنان را با سخنانی که سراسر توهین و ناسزاگویی به امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام است، تهدید می‌کند تا با این نحوه مواجههٔ زورمدارانه و سرکوب‌گرانه، مردم ـ به خصوص انصار ـ را کنترل کند و مانع شورش آنان شود.

سپس جناب امّ‌سلمه از حجرهٔ خود، که مشرف به مسجد است، لب به سخن می‌گشاید و سخن گفتن زشت خلیفه را تقبیح و شخصیت صدیقهٔ طاهره علیها السلام را تکریم می‌کند؛ راوی در ادامه می‌گوید که ام‌سلمه به همین دلیل، یک سال از مستمری خود محروم شد.

نکتهٔ جالب دیگر در کتاب ابن مشهدی، ادامه یافتن این نقل با نقل ماجرای عیادت زنان مهاجر و انصار است که با همان استناد و نه با سندی متمایز نقل می‌شود. آن حضرت به خانه می‌رود و بیمار می‌شود و زنان به عیادت ایشان می‌روند.[1] حضرت زهرا علیها السلام در پاسخ به احوالپرسی زنان، به بیان بدذاتی و آلودگی مردانشان می‌پردازند و عواقب دنیوی و اخروی این انحراف را به آنان یادآوری می‌کنند.

در انتهای خطبه، استناد ابن مشهدی آمده است؛ وی همهٔ آن‌چه در بالا آمده را به این صورت، مستند می‌کند:

قالَ الشَّریفُ: قالَ هارونُ بْنُ موسیٰ رحمه الله : هٰذا آخِرُ ما سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِي الْعَبّاسِ بْنِ عُقْدَةَ و هُوَ جَمِیعُ ما کانَ فِي أَصْلِهِ و الْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.

آن‌چه از نسخه، برای این کتاب انتخاب شده تا همین قسمت است؛ اگرچه در مورد حضرت

---

۱. انگیزه‌های این عیادت بر ما پوشیده است. از نوع پاسخ تند و عتاب حضرت می‌توان حدس زد که این عیادت را خیرخواهانه یا عیادتی عادی تلقی نکرده‌اند. بعید نیست که این عیادت به دستور مردان مهاجر و انصار برای خبرگیری و جاسوسی از درون خانه و اوضاع جسمی صدیقهٔ طاهره علیها السلام یا نوعی حرکت سیاسی برای نشان دادن هم بستگی و آرام‌سازی هیجان اجتماعی باشد.

زهرا علیهاالسلام ،مطالب ادامه دارد، ولی یکپارچگی سندی فوق را ندارد و دیگر از اصل ابن عقده نیست. با توجه به سند فوق، تا این قسمت از مطلب، همگی از اصل ابن عقده نقل شده که از اصول روایی معتبر نزد امامیّه بوده است.

نکتهٔ بسیار مهمی که در خلال تصحیح و احیای متن آشکار شد این بود که سیاق نقل این دو خطبه و داستان‌ها و گزارش‌های حلقه‌وار میان آنها، که سیر حوادث را تا حدی تبیین می‌کند، با نسخهٔ طبری آملی در *دلائل الامامة* شباهت تام دارد.[1] لذا می‌توانیم بگوییم مصدر نقل هر دو نفر، اصل ابن عقده بوده، چنان‌چه طبری به نام ابن عقده در اسناد خود تصریح کرده است. لذا با لحاظ این نکته و تحلیل تطبیقی و مقایسه‌ای دو سند، می‌توانیم بر ابهامات باقی‌مانده از گذشته و ابهامات موجود، غلبه کنیم. ضمناً اختلافات متنی نسخهٔ حاضر با *دلائل الامامة* به صورت پاورقی در متن اصلی ذکر شده است.

۳ـ۲. شناخت سند

پیش از آن‌که وارد بحث سندی شویم، باید یادآوری کنیم که در متن نقل، چند جا «قال» آمده که گویندهٔ آن مشخص نیست. با توجه به افتادگی نسخه در برگ‌های قبل از نقل خطبه، تنها راه ما مقایسه با سند داستان فدک در *دلائل الامامة* و تحلیل آن است. در آن‌جا هم همین «قال»ها، در همان نقاط از متن به چشم می‌خورد.[2]

۳-۲-۱- مقایسه و تحلیل سند *دلائل الامامة*

آن‌چه طبری به عنوان سند آورده چنین است:

[۱] حَدَّثَنِي **أَبُوالْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ**، قَالَ: حَدَّثَنَا **أَبُوالْعَبَّاسِ أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيُّ**، قَالَ: حَدَّثَنَا **أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ الزَّيَّاتُ**، قَالَ: حَدَّثَنَا **مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْقَصَبَانِيُّ**، قَالَ: حَدَّثَنَا **أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ الْبَزَنْطِيُّ** عن **السَّكُونِيُّ**، عَنْ **أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ الْأَحْمَرِ**، عَنْ **أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ الرَّبَعِيِّ**، عَنْ **عِكْرِمَةَ**،

---

۱. ر.ک: طبری آملی، محمد بن جریر بن رستم، *دلائل الامامة*، ص ۱۰۹-۱۲۹.

۲. البته در یکی از نسخه‌های *دلائل الامامة*، به جای «قال»، «قال ابوجعفر» آمده که در این صورت به معنای آن است که گوینده و ناقل داستان‌ها، ابوجعفر طبری است. این نیز یک احتمال است ولی از آن‌جا که در هیچ نسخهٔ دیگری از *دلائل* نیامده مورد عنایت مصحّحان نسخه‌های *دلائل الامامة* قرار نگرفته است.

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: لَمَّا بَلَغَ فَاطِمَةَ عليها‌السلام إِجْمَاعُ أَبِي بَكْرٍ عَلَى مَنْعِ فَدَكٍ ... .

[۲] وَ أَخْبَرَنِي أَبُوالْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ بْنِ مُوسَى التَّلَّعُكْبَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي رحمه‌الله ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُوالْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ قَيْسٍ الْأَشْعَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَسَّانَ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عليهما‌السلام ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَمَّتِهِ زَيْنَبَ بِنْتِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام ، قَالَتْ: لَمَّا أَجْمَعَ أَبُوبَكْرٍ عَلَى مَنْعِ فَاطِمَةَ عليها‌السلام فَدَكاً ... .

[۳] وَ قَالَ أَبُوالْعَبَّاسِ: وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَشْعَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ الْجُعْفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَمَّتِهِ زَيْنَبَ بِنْتِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام ، وَ غَيْرِوَاحِدٍ مِنْ أَنَّ فَاطِمَةَ لَمَّا أَجْمَعَ أَبُوبَكْرٍ عَلَى مَنْعِهَا فَدَكاً ... .

[۴] وَ حَدَّثَنِي[۱] الْقَاضِي أَبُوإِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مَخْلَدِ بْنِ جَعْفَرِ[بْنِ مَخْلَدٍ] بْنِ سَهْلِ ابْنِ حُمْرَانَ الدَّقَّاقُ، قَالَ: حَدَّثَتْنِي أُمُّ الْفَضْلِ خَدِيجَةُ بِنْتُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي الثَّلْجِ، قَالَتْ: حَدَّثَنَا أَبُوعَبْدِاللهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الصَّفْوَانِيُّ،[۲] قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ عَبْدُالْعَزِيزِبْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ الْبَصْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ[بْنُ مُحَمَّدٍ] بْنِ عُمَارَةَ الْكِنْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ صَالِحِ بْنِ حَيٍّ-قَالَ: وَ مَا رَأَتْ عَيْنَايَ مِثْلَهُ- قَالَ: حَدَّثَنِي رَجُلَانِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ عليه‌السلام ، قَالَتْ: لَمَّا بَلَغَ فَاطِمَةَ إِجْمَاعُ أَبِي بَكْرٍ عَلَى مَنْعِ فَدَكٍ، وَ انْصِرَافِ وَكِيلِهَا عَنْهَا، لَاثَتْ خِمَارَهَا ... وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ.

[۵] قَالَ الصَّفْوَانِيُّ: وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَزِيدَ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ أَهْلِهِ... وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ.

---

۱. مرجع این عبارت نمی‌تواند ابوالعباس بن عقده باشد؛ زیرا قاضی ابواسحاق (۳۲۵ – ۴۱۰ ق) در اواخر عمر ابن عقده تازه به دنیا آمده است. (موسوعة *طبقات الفقهاء*، ۵/ ۱۲) لذا «حدثني» در این جا هم‌تراز روایت اول است و از جهت طبقه، تنها می‌توان این حالت را درست دانست که عطف به «حدثني» سند [۱] باشد.

۲. از راویان بسیار محترم شیعه است که دست‌کم تا سال ۳۵۲ قمری در قید حیات بوده است.

[۶] قَالَ الصَّفْوَانِيُّ: وَ حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عُثْمَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا نَائِلُ بْنُ نَجِيحٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه‌السلام ...وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ.

[۷] قَالَ الصَّفْوَانِيُّ: وَ حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ الضَّحَّاكِ، قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ وَ عَوَانَةَ.

[۸] قَالَ الصَّفْوَانِيُّ: وَ حَدَّثَنَا ابْنُ عَائِشَةَ بِبَعْضِهِ.

[۹] وَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ بَكَّارٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَرْبُ بْنُ مَيْمُونٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ آبَائِهِ علیهم‌السلام، قَالُوا: لَمَّا بَلَغَ فَاطِمَةَ علیهاالسلام إِجْمَاعُ أَبِي بَكْرٍ عَلَى مَنْعِهَا فَدَكَ، وَ انْصَرَفَ عاملها مِنْهَا، لَاثَتْ خِمَارَهَا، ثُمَّ أَقْبَلَتْ فِي لُمَّةٍ مِنْ حَفَدَتِهَا وَ نِسَاءِ قَوْمِهَا، تَطَأُ ذُيُولَهَا، مَا تَخْرِمُ مِشْيَةَ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله، حَتَّى دَخَلَتْ عَلَى أَبِي بَكْرٍ، وَ قَدْ حَفَّلَ حَوْلَهُ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ، فَنِيطَتْ دونها مُلَاءَةٌ، ثُمَّ أَنَّتْ أَنَّةً أَجْهَشَ لَهَا الْقَوْمُ بِالْبُكَاءِ، ثُمَّ أُمْهِلَتْ حَتَّى هَدَأَتْ فَوْرَتُهُمْ، وَ سَكَنَتْ رَوْعَتُهُمْ، وَ افْتَتَحَتِ الْكَلَامَ، فَقَالَتْ:...[۱]

مؤلف *دلائل الامامة*، دو طریق به ابن عقده دارد؛ با توجه به تقید قدما به نقل و قرائت و مقابله با اصل و نیز شباهت با متن ابن مشهدی، که در آن تصریح به کتابت از روی اصل ابن عقده شده، باید گفت که متن طبری نیز، از اصل ابن عقده نوشته شده است. یعنی با یافت شدن کتاب ابن مشهدی و کنار هم گذاشتن این دو نسخهٔ یکسان، به این نتیجه می‌رسیم که با آن‌که طبری اسناد مختلفی را ارائه کرده، ولی این بدان معنا نیست که با سند آخر (شماره ۹) خطبه را نقل می‌کند؛ بلکه به استناد تصریح ابن مشهدی، این متن از روی اصل ابن عقده نقل شده و سایر اسناد صرفاً جهت استدراک و اطمینان ذکر شده‌اند. یکی از طرق صاحب *دلائل* برای رسیدن به اجازهٔ روایت اصل ابن عقده، هارون بن موسی تلعکبری و فرزند وی محمد است. محمد بن هارون بن موسی از مشایخ صاحب *دلائل* است. بر اساس گزارشی از علامه طهرانی،[۲] یکی از ویژگی‌های کتاب *دلائل الامامة* این است که او مکرّراً از افرادی نقل می‌کند که آنها از هارون بن موسی تلّعکبری (م ۳۸۵ ق) روایت می‌کنند. یکی از این افراد، پسر وی، یعنی ابوالحسین محمد بن هارون است. کما این‌که نجاشی و شیخ طوسی نیز از طریق همین افراد

---

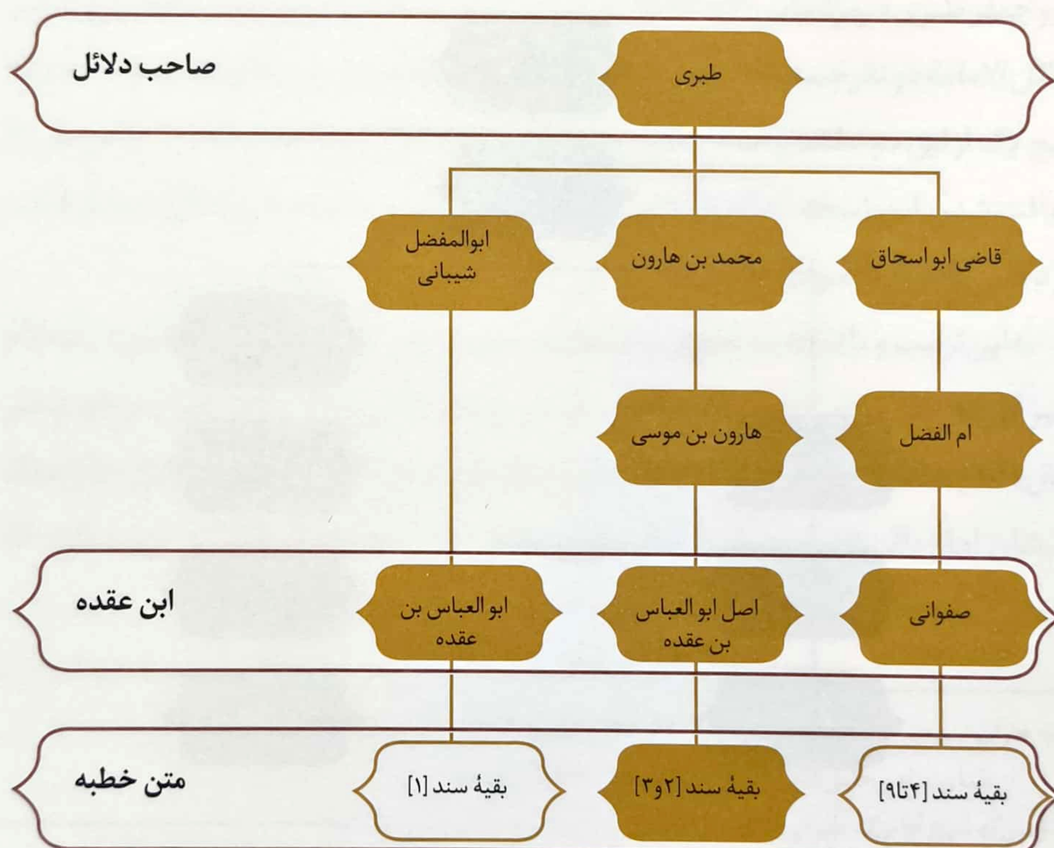
۱. طبری آملی، محمد بن جریر بن رستم، *دلائل الامامة*، ص ۱۰۹-۱۱۱.

۲. طهرانی، آقابزرگ، *النابس في القرن الخامس*، ص۱۵۵.

از هارون بن موسی نقل روایت می‌کنند.[1] لذا صاحب *دلائل*، معاصر ابتدای دورهٔ شیخ طوسی و نجاشی است و بیشتر از یک طبقه با جناب هارون بن موسی تلعکبری فاصله ندارد. ضمن آن‌که عمده‌ای از کتاب وی، بر محور نقل‌های جناب هارون بن موسی شکل گرفته است که در عنوانی مجزا به این راوی ارزشمند شیعه خواهیم پرداخت.

در همین نقل واقعهٔ فدک نیز طبری به وی ارجاع داده است؛ یعنی ابتدا با واسطهٔ شیبانی به اصل ابن عقده و سپس با واسطهٔ پسر هارون از خود هارون بن موسی به اصل ابن عقده ارجاع داده است و از این به بعد، همهٔ مطالب را از قول ابن عقده و مستند به اصل وی می‌آورد.[2]

بر این اساس مشاهده می‌شود که درخت‌وارهٔ نقل خبر از طریق طبری چنین است:

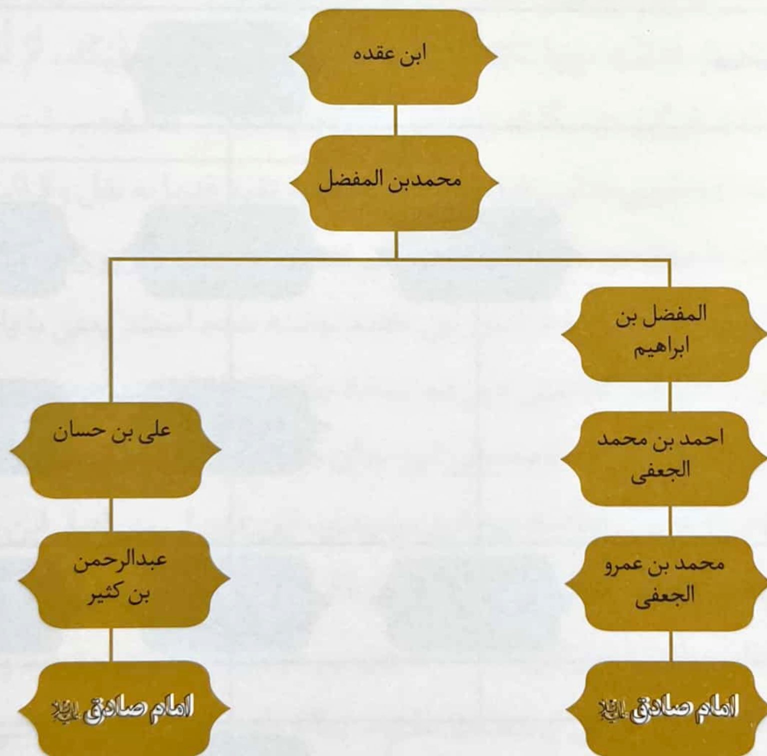


---

۱. طبری آملی، محمد بن جریر بن رستم، *همان*، ص ۳۱، مقدمهٔ تحقیق؛ یکی دیگر از این واسطه‌ها، حسین بن عبدالله حرمی است.

۲. خاطرنشان می‌شود که علی‌رغم شبهه در انتساب *دلائل الامامة* به طبری (صغیر یا ثانی)، اولاً، این شبهه، دامن‌گیر همهٔ روایات موجود در آن نیست و در ثانی، با توجه به پشتیبانی نقل ابن مشهدی از خطبهٔ فدک که با نقل *دلائل الامامة* تطابق دارد ولی با اجازهٔ روایت خاص خود ابن مشهدی به اصل ابن عقده مستند شده است، اشکال مذکور -در فرض موجه بودن هم- دامن این بخش از *دلائل الامامة* را نخواهد گرفت.

با توجه به مطلب فوق، آشکار می‌شود که در اصل ابن عقده دست‌کم دو سند برای نقل خطبه ذکر شده و طبری متن منتخب خود از اصل ابن عقده را، از طریق هارون بن موسی نقل می‌کند و واسطهٔ دیگر خود را به عنوان استدراک سند ذکر می‌کند. به طور خلاصه باید گفت، متن موجود در *دلائل الامامة* که با متن *إقرار الصحابة* تشابه تام دارد، از طریق محمد بن هارون بن موسی از هارون بن موسی از اصل ابن عقده متکی به نقل نهایی از امام صادق، جعفر بن محمد علیهما السلام است (شماره‌های ۲ و ۳ و به احتمالی ۱). به موازات اصل، استدراکاتی لااقل در حد استفاضه از سوی عالم جلیل القدر شیعه، محمد بن احمد صفوانی[1] برای این نقل، ذکر شده است؛ اما درخت‌وارهٔ نقل اصل ابن عقده،[2] که متن پیش روی ما از آن نقل شده، چنین خواهد بود:



۱. نجاشی در رجال خود داستان بسیار جالبی را از وی نقل می‌کند؛ روزی او با قاضی موصل به مناظره در موضوع امامت می‌پردازد و در نهایت، کار به مباهله می‌کشد. هر دو نفر دست در دست هم نهاده و مباهله می‌کنند. در نهایت خبر می‌پیچد که فردای آن روز قاضی مذکور دچار تورّم و سیاهی دست شده و بر اثر همین عارضه می‌میرد. پیرو این اتفاق، صفوانی جلالت قدر فوق‌العاده‌ای نزد سلطان وقت پیدا می‌کند. (ر.ک: نجاشی، احمد بن علی، *رجال النجاشي*، ص ۳۹۳.)

۲. به نظر می‌رسد سند شمارهٔ یک (ابوالمفضل شیبانی) به نقل از ابن عقده از اصل مکتوب نباشد و جهت استدراک ذکر شده باشد؛ یعنی حالا دیگر بر اساس تصریح این نسخه می‌دانیم که هارون بن موسی از عین اصل ابن عقده، خطبه فدک را می‌خوانده ولی این اطمینان نسبت به شیبانی وجود ندارد که عیناً از اصل خوانده باشد.

هیچ بعید نیست که برگ های قبلی نسخه، که از دست رفته، مشتمل بر سند و مسیر دستیابی مشابهی از سوی ابن مشهدی باشد. ضمن آن‌که محتملاً در قسمت افتادگی، مقدمهٔ خطبه که علّت و نحوهٔ رفتن حضرت به مسجد را بیان می‌کند وجود داشته است (همان چه پیش‌تر، از *دلائل الامامة* نقل شد). در حقیقت، با این آگاهی که هر دو کتاب از اصل ابن عقده نقل کرده‌اند، می‌توانیم اصل را بازسازی کنیم و بخش‌های سندی یا مقدمه را بیفزاییم.

یکی از نکات چشم‌گیر در نسخهٔ حاضر این است که به صورت مکرر «ابوجعفر طبری» در مسیر اجازات ابن مشهدی قرار دارد.[1] با این عنایت، می‌توان به تصحیح و تحکیم روایات مشابه در متن *إقرار الصحابة* و *دلائل الامامة* پرداخت. حتی با بررسی های بیشتر می‌توان از پروندهٔ «ابوجعفر طبری» رمزگشایی کرد که آیا به راستی طبری صاحب *المسترشد*[2] با طبری صاحب *دلائل الامامة* دو نفر هستند؟[3] نیز می‌توان پی برد که ابوجعفر طبری مذکور در نسخه، محتملاً هیچ یک از این دو نباشد و همان طبری غیر امامی نویسندهٔ *تاریخ* و *تفسیر* باشد.[4] به هر صورت با یافت شدن این نسخه، هرگونه ابهامی دست‌کم نسبت به «سلامت طریق نقل» خطبهٔ فدک، در *دلائل الامامة*، ناصواب خواهد بود.

به‌این‌ترتیب و با توجه به تحلیل و انطباق سندی و متنی فوق و با توجه به این تشابه تام و نیز این‌که نقل مذکور از اصل ابن عقده و مبتنی بر نقل امام صادق علیه‌السلام است، مرجع ضمیر «قال» امام صادق علیه‌السلام می‌باشد.[5] نکتهٔ جالب دیگر این است که حضرت صادق علیه‌السلام با واسطهٔ پدرشان امام باقر علیه‌السلام از پدرشان امام سجاد علیه‌السلام از عمهٔ محترمشان حضرت زینب علیهاالسلام، که

---

۱. به عنوان نمونه ر.ک: برگ های ۴، ۱۷، ۴۸، ۹۲، ۱۴۴، ۱۷۷ و ۱۹۵ از نسخهٔ خطی.

۲. وی از علمای بنام و جلیل القدر شیعه، متوفای سال ۳۲۶ قمری است.

۳. چنان‌که شیخ آقا بزرگ طهرانی مبتنی بر تحلیل خود از مشایخ، بر این باور بوده است.

۴. زیرا طبری سُنی هم آثاری در مناقب و فضائل داشته (چراکه شافعی است و همین قاضی ابواسحاق از وی نقل خبر می‌کند و طبری حتی کتابی در نقل اسناد غدیر داشته و ...) و بعید نیست ابن مشهدی با توجه به انگیزهٔ تألیف، از وی برخی فضائل را نقل کرده باشد. ضمن آن‌که نقلی که در برگ چهارم نسخهٔ خطی به چشم می‌خورد از «احمد بن عبدون [عن] الدوري [عن] ابي‌كامل عن الشيخ محمد بن جرير الطبري» دقیقاً مسیر نقل کتب طبری غیر امامی (صاحب *تفسیر* و *تاریخ*) است. اگر چنین باشد و بتوان از روی طبقهٔ علما به این نقطه رسید، اقتراح مهمی صورت یافته است.

۵. البته می‌توان احتمال داد که مرجع ضمیر خود ابن عقده باشد ولی احتمالی مرجوح است؛ زیرا اگر نوشته از اصل مکتوب خود وی استنساخ شده باشد، بعید است که او برای خود در متن خود «قال» به کار ببرد.

نزدیک‌ترین شخص و دختر حضرت زهرا علیهاالسلام هستند، واقعه و اجزای آن را نقل کرده‌اند.[۱]

اما «الشریف» در متن ابن مشهدی که سند، با اجازۀ روایت او آغاز می‌شود ـ «قال الشریف...» ـ با توجه به افتادگی چهار برگ نسخه تا پیش از کلمۀ آغاز خطبه، مجهول است؛ ولی قطعاً با مرجع ضمیر «قال» در متن حدیث یکی نیست. با توجه به جدول مشایخ ابن مشهدی، می‌توان احتمالاتی تحلیلی را برای تعیین «الشریف» مطرح کرد:

روش نخست: کسانی که فقط *صحیفۀ سجادیه* با اجازۀ روایت آنان نقل شده را کنار می‌گذاریم و در ثانی توجه می‌کنیم که اجازۀ کدام‌یک می‌تواند به هارون بن موسی برسد. لازم به ذکر است که جناب هارون تا سال ۳۸۵ قمری زنده بوده و فاصلۀ وی با نیمۀ قرن ششم، که حیات علمی ابن مشهدی است، تنها ۱/۵ سده است؛ لذا ابن مشهدی می‌تواند با اجازۀ روایت سه یا چهار طبقه از مشایخ خود، به هارون بن موسی طریق داشته باشد. پس، شریف مذکور در متن، باید واسطه‌های کمی برای اجازۀ خود به هارون بن موسی داشته باشد. در نتیجه، فقط یک نفر می‌ماند و وی «الشریف الأجل ضیاءالدین أبوالفتح محمد بن الجعفرية» است. لازم است بیان کنیم که ابن الجعفريّة با یک واسطه از عمادالدین طبری،[۲] نویسندۀ *بشارة المصطفی لشیعة المرتضی* اجازۀ روایت دارد و طریق عمادالدین طبری نیز به هارون بن موسی می‌رسد که در همین نسخۀ خطی از *إقرار الصحابة* (برگ های ۱۵۱ و ۱۵۲) درج شده است.[۳] نکات دیگری، تطابق «الشریف» با جناب «ابن الجعفرية» را تقویت می‌کند: اول، باید مدنظر داشت که افراد دیگری که در مشایخ ابن مشهدی حضور دارند با القاب دیگری مانند نظام‌الشرف و بهاء‌الشرف خوانده می‌شوند و بنا را بر این می‌گذاریم که ابن مشهدی میان اینان، با لفظی مشترک خلط نکرده و به همۀ آنها شریف اطلاق نکرده است. دوم، طبق آن‌چه به دست ما رسیده، ابن مشهدی نزد

---

۱. در حقیقت، یافت شدن این نسخه باعث شده بتوانیم مرجع ضمیر «قال» در نقل *دلائل* و ابن مشهدی را به طور هم‌زمان کشف کنیم؛ وگرنه، با صرف تکیه بر نقل *دلائل*، امکان فهم چنین چیزی وجود ندارد و این نکتۀ بسیار مهمی در نقل خطبه است که وقایع، مستند به فرمایش معصوم آمده باشد. چه آن‌که دیگر شبهۀ این‌که چگونه راوی از این حلقه‌های متصل وقایع با خبر شده است، پدید نمی‌آید.

۲. توجه شود که عمادالدین طبری (قرن ششم) و محمد بن جریر طبری (قرن پنجم) دو عالم متفاوت هستند.

۳. «حدثني الشريف الأجل العالم ضياءالدين محمد بن يحيى (محمد) بن الجعفرية رحمه‌الله ، قال حدثني الفقيه عمادالدين محمد بن أبي‌القاسم الطبري عن (محمد بن أحمد بن) شهريار الخازن عن ابن فاطرمين قال ثنا أبوالجوائز و أبوالعوائد ابنا علي بن باري الكاتبان الواسطيان قالا ثنا أبوعبدالله محمد بن وهبان الديبلي قال ثنا أبومحمد هارون بن موسى ... .»

شرفشاه افطسیِ مذکور، *عیون الأخبار* و آثار شیخ صدوق را قرائت کرده است؛ در حالی که طریق به هارون بن موسی از این راه برای ما روشن نیست.

روش دوم: به آخرین طریق نقل شدهٔ قبل از افتادگی مراجعه می‌کنیم؛ روش معمول ابن مشهدی این است که یک طریق اجازه را ذکر می‌کند و سپس در چندین صفحهٔ پیاپی با تکرار «بالإسناد»، از همان طریق، خبرهای مختلفی با سندهای مختلف نقل می‌کند. این روش در میان محدثان و مشایخ کهن، عادی است؛ زیرا عمدهٔ نقل ایشان مبتنی بر کتاب‌ها یا اصولی است که نزد شیخ خود خوانده‌اند و آن را با اجازهٔ روایت کامل از وی نقل می‌کنند. براین‌اساس، ابتدا اجازهٔ روایت کتاب ذکر می‌شود و بعد، احادیثی را که در آن کتاب یا اصل، مرتبط با بحث خود می‌بینند با همان «إسناد»، پیاپی می‌آورند.[۱] در برگ ۴۹ نسخهٔ خطی، یعنی چهاربرگ قبل از شروع خطبه و درست پیش از افتادگی، ابن مشهدی چنین آورده است:

و أنشدنا الشريف الأجل العالم عزالدين شرفشاه الأفطسي رحمه الله ، قال أنشدني الشريف الأجل العالم مجدالشرف عز السادة حمزة بحلب في شهور سنة عشرين و خمسمائة، قال أنشدني بابويه مرفوعاً ... .

اگر این احتمال را جدی بدانیم که در طول چهاربرگ، بعید است تغییری در إسناد رخ دهد، می‌توان «الشريف» را اشاره به شرفشاه افطسی یا اشاره به فقیه نامدار، جناب ابن زهره (ابوالمکارم حمزة بن زهره) دانست؛ در این صورت باید گفت ابن مشهدی برای نقل اصل ابن عقده، از طریق ایشان اجازه داشته است (اگرچه طریق اجازه، از میان رفته است).

در هر صورت، همهٔ آنان که در مشایخ ابن مشهدی به «الشريف» خوانده شده‌اند (مانند ابن الحمد نحوی که فقط در *المزار* از وی نقل کرده)، با توجه به تصریح مقدمهٔ *المزار*، توسط وی توثیق شده‌اند. بنابراین، حتی عدم شناخت عینی فرد مذکور (یا خطای ما در تحلیل بالا و شناخت وی) لطمه‌ای به استناد، وارد نمی‌کند. افزون بر آن، در این متن مشخص است که اصل ابن‌عقده مرجع نقل بوده و وقتی کتاب یا اصل، مرجع باشد، مسیر نقل، مسیر راویان نیست، بلکه مسیر اجازهٔ روایت است. به‌این‌ترتیب که هر راوی، اصل را نزد مشیخهٔ خود خوانده و بعد از قرائت و مقابله، اجازهٔ روایت آن را گرفته است. اگر این نکته را بفزاییم که دست‌کم تا قرن

---

۱. این مشابه همان روش عمادالدین طبری -که از مشایخ ابن مشهدی است- در *بشارة المصطفی* است.

ششم اصول موجود بوده[1] ـ و مثلاً به دست ابن ادریس حلی رسیده است ـ اصل ابن عقده هم موجود بوده و ذکر اسناد فوق در حقیقت ذکر اجازهٔ روایت اصل ابن عقده، برای تقویت جایگاه و اعتبار کتاب (یا اصل) بوده است. لذا به قرینهٔ اسناد موجود در *دلائل الامامة* که مستندات ابن عقده را نیز نشان می‌دهد، جای ابهامی در مورد سند، باقی نمی‌ماند و نیز تا حدودی طریق اجازهٔ ابن مشهدی به اصل و مستندات درون اصل روشن می‌شود.

لازم به ذکر است که در *دلائل الامامة*، نقل خطبهٔ عیادت را در قالب دو روایت از ابن عقده آورده، که متن نسخهٔ *إقرار الصحابة* مشابه روایت اول است؛ سند کامل چنین است:

[۱] حَدَّثَنِي أَبُوالْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُوالْعَبَّاسِ أَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ قَيْسٍ الْأَشْعَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَسَّانَ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ علیه‌السلام، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهم‌السلام، قَالَ: ... .[2]

[۲] وَ حَدَّثَنِي أَبُوإِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مَخْلَدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْبَاقِرْحِي، قَالَ: حَدَّثَتْنِي أُمُّ الْفَضْلِ خَدِيجَةُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي الثَّلْجِ، قَالَتْ: حَدَّثَنَا أَبُوعَبْدِاللهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الصَّفْوَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُوأَحْمَدَ عَبْدُالْعَزِيزِبْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ الْمُهَلَّبِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْمَدَائِنِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ، قَالَت ... .[3]

صدر این سند نیز مثل آن چه پیش‌تر دیدیم، دارای دو مسیر اصلی نقل است؛ یکی از طریق ابن عقده می‌گذرد و دیگری از طریق قاضی ابواسحاق، با همان روش، به صفوانی می‌رسد. با عنایت به تصریح ابن مشهدی به وجود خطبهٔ عیادت در اصل ابن عقده، متن این خطبه نیز

---

۱. ر.ک: طهرانی، آقا بزرگ، *الذریعة إلی تصانیف الشیعة*، ۲/ ۱۳۴.

۲. طبری آملی، محمد بن جریر بن رستم، *دلائل الامامة*، ص ۱۲۵.

۳. همان، ص ۱۲۸.

از اصل ابن عقده، یعنی با سند اول، نقل شده و سند دوم، جنبهٔ تقویت و تحکیم دارد؛ «... و هو جمیع ما کان في اصله.»[1]

ضمناً این نقل در *إقرار الصحابة* می‌تواند جایگاه نقل خطبهٔ فدک و خطبهٔ عیادت را در متن *دلائل الامامة* محکم‌تر کند؛ زیرا نشان می‌دهد نقل مذکور، از متن عینی اصل ابن عقده رونگاری شده است. به تعبیر دیگر، تصریح ابن مشهدی به این‌که دقیقاً تمام نظام وقایع و هر دو خطبه را از اصل ابن عقده نقل کرده، سندی بسیار راهگشا و کاربردی است که جایگاه نقل را بیش از پیش مستحکم و ابهامات گذشته در مورد متن *دلائل الامامة* را نیز برطرف می‌کند.

۳-۲-۲. ابو محمد، هارون بن موسی تلَّعُکبَرِي

وی از مشایخ بسیار جلیل‌القدر شیعه است. نام کامل او هارون بن موسی بن احمد بن سعید بن سعید است. کنیهٔ وی ابومحمد و لقبش تلعکبری منسوب به عُکبَرا، همان ناحیهٔ معروف، در حدود پنجاه کیلومتری شمال بغداد، نزدیک الدُجَیْل[2] امروزی است. نجاشی وی را از بنی شیبان دانسته[3] که در سال ۳۸۵ هجری قمری فوت کرده، اما تاریخ ولادتش معلوم نیست. به نظر می‌رسد توجه تفصیلی به توصیف وی در کتاب‌های رجالی، می‌تواند برای شناخت او سودمند باشد. نجاشی دربارهٔ وی می‌گوید:

> کان وجهاً في أصحابنا ثقة معتمداً لا یطعن علیه. له کتب منها: کتاب *الجوامع في علوم الدین*. کنت أحضر في داره مع ابنه أبي جعفر و الناس یقرءون علیه.[4]

نجاشی تصریح می‌کند که وی چهره‌ای سرشناس و سرآمد در تشیع بوده و مورد اعتماد و موثق است و هیچ نکتهٔ منفی در باب وی ذکر نشده است. نکتهٔ جالب، حضور خود نجاشی در کنار محمد بن هارون (فرزند هارون بن موسی) در خانهٔ وی و مشاهدهٔ قرائت (از فنون حدیث) مردم نزد وی است. البته نجاشی از وی نقل نمی‌کند و به واسطهٔ همین فرزندش، نقل حدیث می‌کند؛ زیرا در زمان وفات هارون بن موسی، نجاشی سیزده سال بیشتر نداشته است.

---

۱. برگ ۶۵ نسخهٔ خطی *اقرار*.

۲. ر.ک: حموی بغدادی، یاقوت، معجم *البلدان*، ۴/ ۱۴۲.

۳. نجاشی، احمد بن علی، *رجال النجاشي*، ص ۴۳۹.

۴. همان.

هم‌چنین شیخ طوسی نیز در مورد وی فرموده:

جلیل القدر عظیم المنزلة واسع الروایة عدیم النظیر ثقة روی جمیع الأصول و المصنفات مات سنة خمس و ثمانین و ثلاثمائة أخبرنا عنه جماعة من أصحابنا.[1]

شیخ طوسی افزون بر تمجید و تجلیل وی، به گستردگی روایاتش و بی‌نظیری او نیز تصریح کرده و در ادامه، دلیل آن را برشمرده است؛ شیخ طوسی بیان می‌دارد که هارون بن موسی، همهٔ اصول (مصادر اولیه) و مصنفات (مصادر ثانویه) را در اختیار داشته و آنها را تعلیم می‌کرده است. این بدان معناست که وی قبل از آن، تمامی این کتب، اعم از اصول و مصنفات را در ساختار تحدیث و فن حدیث قرائت کرده و اجازهٔ روایت آنها را کسب کرده و در طریق اعطای اجازهٔ روایت و نقل قرار گرفته است. توضیح این‌که، بدون روش مذکور کسی نمی‌توانسته جزء مشیخه قرار گیرد و برای نقل اصل یا کتاب، به وی اعتمادی نمی‌شده است. این بیانگر آن است که وی بسیار کوشا و پرکار بوده و حلقهٔ مهمی در تاریخ نقل و حفاظت میراث حدیث شیعه است. با این تصریح، روشن می‌شود که مسلماً اصل ابن عقده نیز، که از اصول مشهور بوده، در محضر وی آموخته می‌شده و او نیز آن را نزد خودِ ابن عقده آموخته و اجازهٔ روایت آن را دریافت کرده است.

لذا مشاهده می‌شود که ۴۸ روایت از روایات وی در کتب اربعه به نقل از ابن عقده است که این یعنی نزدیک به ۴۵ درصد احادیث وی در کتب اربعه، از ابن عقده بوده و بیشترین آمار، از روایات او در کتب اربعه مربوط به همین استناد است.[2] با توجه به تصریح نجاشی به آموختن مردم نزد وی، معلوم می‌شود که باید تعداد زیادی نزد وی، اصل ابن عقده را آموخته و قرائت کرده و به نشر آن پرداخته باشند. شیخ طوسی نیز حداقل از طریق استاد خود، حسین بن عبیدالله غضائری (رجالی معروف و محدث) آثار هارون بن موسی را نقل کرده است.[3] *کتاب سلیم* هم که از اصول به شمار رفته، از طریق شیخ طوسی از حسین بن عبیدالله غضائری از هارون بن موسی نقل شده است؛ همان‌طور که شیخ در بالا تصریح کرده که تعداد قابل توجهی

---

۱. طوسی، محمد بن حسن، *رجال*، ص ۴۴۹.

۲. بعد از آن، وی از محمد بن همام بن سهیل بیشترین نقل را با ۳۱ روایت داراست. البته در مجموع همهٔ نقل‌ها، اعم از کتب اربعه و غیر آن، نقل از ابن عقده در رتبهٔ دوم است و نقل وی از ابن همام در رتبهٔ اول قرار دارد.

۳. به عنوان نمونه ر.ک: هلالی، سلیم بن قیس، *کتاب سلیم*، مقدمه.

از هارون بن موسی برای وی نقل حدیث کرده‌اند. پس یکی از حلقه‌های واسط در انتقال میراث هارون بن موسی، خود شیخ طوسی و ابن غضائری هستند. ضمن آن‌که خود محمد بن هارون یعنی فرزند هارون بن موسی نیز در این انتقال میراث، نقش محوری داشته است. نام هارون بن موسی در جای جای *دلائل الامامة* موجود است و در این کتاب، اتکای فراوانی به منقولات وی به چشم می‌خورد.

لازم به ذکر است که هر شانزده اصل گردآوری شده در روزگار ما (آن چه بازمانده و احیا شده) که در کتاب *الأصول الستة عشر*آمده است، به روایت جناب هارون بن موسی است که از ابن عقده یا شیخ ابوعلی محمد بن همام مذکور، آنها را نقل می‌کند.[1] شاید مهم‌ترین نکته دربارهٔ وی آن است که به هیچ وجه اتهام غلو یا امثال آن به او نسبت داده نشده و در عوض تصریح شده که در مورد وی هیچ‌کس زبان به طعن و نکوهش نگشوده و هیچ نکتهٔ منفی یا ابهامی در مورد او یافت نمی‌شود.

نیز، تلعکبری از جناب کلینی و شیخ صدوق در بغداد تعلّم کرده و از آنان حدیث نقل کرده است؛ بنابراین، حداکثر در طبقهٔ بعد از آنان قرار می‌گیرد. شیخ مفید و غضائری نیز از وی تعلم کرده‌اند و شیخ طوسی به واسطهٔ این دو فقیه، روایات تلعکبری را نقل می‌کند.[2] در مورد رابطهٔ وی با ابن عقده در عنوان بعد سخن خواهیم گفت.

۳-۲-۳. ابوالعباس، ابن عقده

نام کامل وی احمد بن محمد بن سعید، ابن عقده، است که به القاب همدانی و کوفی و کنیهٔ ابوالعباس خوانده شده است. او متولد سال ۲۴۹ هجری قمری است و بنا بر اختلاف نقل، در سال ۳۳۲ یا ۳۳۳ هجری قمری از دنیا رفته است. در مورد مذهب ابن عقده اجماعی وجود ندارد، ولی با وجود تلاش‌هایی برای ثابت کردن امامی بودن وی،[3] این مسئله با مشکلاتی

---

۱. جمعی از محققان، *الاصول الستة عشر*، ص ۲۵.

۲. این مقدار از بحث برای معرفی وی و نشان دادن اعتبار خطبه کافی است. اطلاعات تخصصی‌تر دربارهٔ وی را ببینید در: شبیری، سیدمحمدجواد، «سال‌شمار آموزشی هارون بن موسی تلعکبری»، مجلهٔ علوم حدیث، ۱۰/۳۲ - ۲۴.

۳. ر.ک: فیروزمندی، جعفر و نریمانی، زهره، «بررسی شخصیت رجالی ابن عقده و واکاوی مذهب او در کتب تاریخی»، *مطالعات قرآن و حدیث*، ۵/ ۱۲۵-۱۴۸.

روبه رو است. اکثر دانشمندان رجالی شیعه، وی را زیدی دانسته‌اند، ولی مهم‌تر از آن، این است که در میان شیعیان دوازده امامی بر وثاقت و اطمینان به منقولات وی اجماع وجود دارد.[۱]

بررسی اقوال راوی‌شناسان شیعه دربارهٔ او می‌تواند بیانگر قدر و منزلتش باشد. نجاشی در مورد او می‌گوید:

هذا رجل جليل في أصحاب الحديث مشهور بالحفظ و الحكايات تختلف عنه في الحفظ و عظمه و كان كوفياً زيدياً جارودياً على ذلك حتى مات و ذكره أصحابنا لاختلاطه بهم و مداخلته إيّاهم و عظم محله و ثقته و أمانته.[۲]

نجاشی در این متن، وی را فردی محترم و مشهور به قدرت حافظه برمی‌شمرد و منزلت و وثاقت و امانت داری او را تأیید کرده است. شیخ طوسی نیز می‌فرماید:

أمره في الثقة و الجلالة و عظم الحفظ أشهر من أن يذكر و كان زيدياً جارودياً و على ذلك مات و إنما ذكرناه في جملة أصحابنا لكثرة رواياته عنهم و خلطته بهم و تصنيفه لهم.[۳]

وثاقت ابن عقده چنان بوده که شیخ آن را نیازمند بیان نمی‌داند؛ شیخ هم چنین در رجال خود می‌گوید:

جليل القدر عظيم المنزلة، له تصانيف كثيرة ذكرناها في كتاب *الفهرست* و كان زيدياً جارودياً إلّا أنّه روى جميع كتب أصحابنا و صنَّف لهم و ذكر أصولهم و كان حفظة، سمعت جماعة يحكون أنه قال: «أحفظ مائة و عشرين ألف حديث بأسانيدها و أذاكر بثلاثمائة ألف حديث.» روى عنه التلعكبري من شيوخنا و غيره.[۴]

شیخ طوسی نیز بر جلالت قدر او تأکید می‌کند و زیدی بودن وی را مانعی برای نقل احادیث او

---

۱. البته می‌توان در جارودی بودن وی تردید جدی کرد؛ زیرا برخی احادیث منقول از وی، به نص بر شخص حضرت علی علیه‌السلام دلالت دارد (مانند حدیث منزلت؛ جارودیان نص بر وصف وصی را قبول دارند نه نص بر شخص وصی)؛ مگر آن‌که بگوییم وی فردی امانت‌دار و ثقه بوده و حتی موارد خلاف اعتقاد خود را نقل می‌کرده و لذا به آن احادیث اعتقادی نداشته یا آنها را مطابق مکتب خود تفسیر می‌کرده است. کما این‌که زیدی بودن وی که در کتب رجال ذکر شده، فاقد نشانه یا قرینهٔ روشنی است که ذکر شده باشد و صرفاً مستند به تصریح رجالیون نزدیک به عصر وی است.

۲. نجاشی، احمد بن علی، *رجال النجاشي*، ص ۹۴.

۳. طوسی، محمد بن حسن، *الفهرست*، ص ۶۸.

۴. همو، *الرجال*، ص ۴۰۹.

نمی‌داند؛ زیرا ابن عقده تمامی کتاب‌های امامیه را نقل می‌کند و اصول آنان را یاد دارد و بسیار خوش حافظه بوده است،[1] و دربارهٔ او حکایتی نقل می‌کند که گفته است «من ۱۲۰ هزار حدیث با اسناد آن از بر دارم و ۳۰۰ هزار حدیث را بیان می‌کنم.»

به‌این‌ترتیب، جای بحثی در مورد اعتماد به وی و منقولاتش باقی نمی‌ماند. در سوی دیگر، بخش قابل توجهی از بزرگان عامه نیز وی را تکریم و احترام کرده‌اند؛ مثلاً ذهبی از ابن عدی نقل می‌کند که: «او دانش و اطلاعات بسیار در زمینه‌های گوناگون حدیث و رجال داراست و بر همگان تقدم دارد».[2] یا خطیب بغدادی نقل کرده که دارقطنی، چنین او را توصیف کرده است:

> اهل کوفه اتفاق نظر دارند که از زمان عبدالله بن مسعود تا زمان ابن عقده حافظ‌تر از وی دیده نشده است. او هرچه نزد مردم است می‌داند ولی مردم از آن چه نزد اوست غافل‌اند.[3]

البته مخالفان فراوانی هم در میان اهل سنت دیده می‌شود که او را مذمت کرده‌اند؛ اما با دقت در گفته‌های آنان معلوم می‌شود که انتقادات و ایرادات آنان تنها متوجه دو نکته است: اول، وی را متهم به نقل اخبار منکر (به معنای ناشناخته) و غریب کرده‌اند؛ دوم، وی را متهم به نقل اخبار مناقب و فضائل اهل بیت علیهم‌السلام و مطاعن خلفا و اطرافیان ایشان کرده‌اند، که ناظر به طعن آنان به مذهب ابن عقده است و وی را رافضی برشمرده‌اند.[4] به عبارت دیگر، تمام انتقادات آنها، بر اساس محتوای اخبار است و هیچ نمونه‌ای برای نقض وثاقت وی ذکر نکرده‌اند (نقد مضمون به جای نقد وثاقت).

از این بررسی کوتاه، می‌توان حدس زد که ابن مشهدی به مانند صاحب *دلائل الامامة* تلاش کرده با نقل خطبه از قول ابن عقده، میثاق خود در مقدمهٔ کتاب را تحقق بخشد و انحرافات سران و پیشوایان دینی عامه را با استناد به خود آنان و از طرقی که برای آنان مقبول‌تر باشد ارائه کند. ابن عقده کسی است که در میان بخشی از عامّه نیز دارای احترام بوده و منتقدان هم، برای

---

۱. شبیه همین عبارات را علامه حلی در *الخلاصة* نقل کرده است. ر.ک: حلی، حسن بن یوسف، *الخلاصة*، ص ۲۰۳.

۲. ذهبی، محمد بن احمد، *سیر اعلام النبلاء*، ۱۵/ ۳۴۱.

۳. خطیب بغدادی، ابوبکر، *تاریخ بغداد*، ۵/ ۱۴.

۴. ر.ک: فیروزمندی، جعفر و نریمانی، زهره، «بررسی شخصیت رجالی ابن عقده و واکاوی مذهب او در کتب تاریخی»، مطالعات قرآن و حدیث، ۵/ ۱۲۹.

مقابله با مطالب وی، چاره‌ای جز نقد محتوایی (به عبارت دیگر، زیر بار مضمون نرفتن) ندارند.

نکتهٔ قابل توجه دیگر این است که ابن عقده سه بار، از جمله در سال ۳۳۰ هجری قمری، به بغداد وارد شده[۱] و علی‌القاعده، تلعکبری در همین سال از وی روایت برگرفته است. روایت تلعکبری از ابن عقده، در دوازده طریق *فهرست الطوسي* و اسناد چندی دیده می‌شود.[۲]

از مسائل مهم دیگر که باید بدان توجه داد این است که ابن عقده مهم‌ترین منابع رجالی شیعه (و حتی عامه) را نگاشته که در تاریخ از میان رفته است. وی فهرست جامعی از ۴۰۰۰ نفر از راویان از امام صادق علیه السلام را گرد آورده و در کنار نام هر یک، حدیثی از او را آورده بوده است.[۳] این نشانهٔ آگاهی و شناخت او نسبت به راویان و تمایز ثقات ایشان است. شیخ طوسی در *فهرست* و *رجال* بیان می‌کند که تمام کتب و روایات ابن عقده را، با اجازه از کسی که خط ابن عقده نزد او بوده، دریافت کرده است.[۴]

به‌این‌ترتیب آشکار می‌شود که اصل ابن عقده، اصلی معتبر نزد علمای امامیه بوده و در وثاقت ابن عقده و اعتبار اصل وی تردیدی روا نداشته‌اند.[۵]

۴. روش تحقیق، تصحیح و ترجمه

در این کتاب، ابتدا پیشگفتاری تحقیقی در باب شناخت نسخه، مصنف، سند و روش تحقیق و تصحیح آمده است تا به خوبی ویژگی‌های متن و اعتبار آن روشن شود. سپس متن عربی نسخه در پی می‌آید. متن عربی گرفتاری‌های زیادی را در بر داشت؛ نخست آن‌که مقدمهٔ خطبه افتاده بود و به‌این‌ترتیب مناسبت خطبه و إسناد اولیه از دست رفته بود. چنان‌که گذشت، با بررسی تطبیقی و نکاتی که در انتهای نقل و نیز پیش از افتادگی وجود دارد، مسئله تا حدودی حل شد.

دوم آن‌که خط نسخه دارای موارد متعددی از تصحیف (حذف یا کم‌دقتی در نقطه‌گذاری)،

---

۱. خطیب بغدادی، ابوبکر، همان، ۵/ ۱۸.

۲. شبیری، سید محمدجواد، «سال‌شمار آموزشی هارون بن موسی تلعکبری»، مجلهٔ علوم حدیث، ۳۲/ ۱۷.

۳. حلی، حسن بن یوسف، *همان*، ص ۲۰۳.

۴. طوسی، محمد بن حسن، *الفهرست*، ص ۶۹؛ این استاد، ابوالحسن احمد بن محمد بن موسی الأهوازي است.

۵. برای اطلاعات بیشتر در مورد ابن عقده ر.ک: فیروزمندی، جعفر و نریمانی، زهره، «بررسی شخصیت رجالی ابن عقده و واکاوی مذهب او در کتب تاریخی»، مطالعات قرآن و حدیث، ۵/ ۱۲۵-۱۴۸؛ جلالی، عبد المهدی، «ابن عقده و مقام او در حدیث»، مجلهٔ علوم حدیث، ۲/ ۱۷۶-۲۰۱.

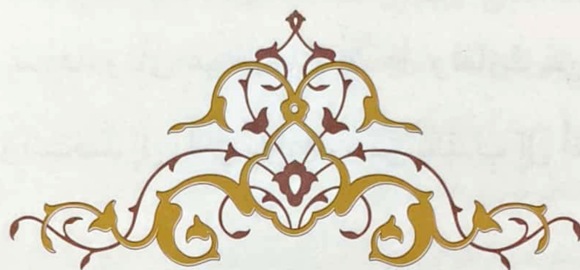
جابه‌جایی حروف (به عنوان نمونه: صحبه به جای صبحه)، ناخوانایی (مانند بتی‌قلبه (!) به جای بنی قیلة)، شباهت دندانه و میم اول و مواردی دیگر بود. تمام موارد این چنینی از طریق تطبیق با سایر نسخه‌ها و به خصوص با نسخهٔ *دلائل الامامة* که بیشترین هم‌بستگی را با این نسخه دارد و نیز از طریق مراجعات لغوی برای بررسی احتمالات معنایی و لفظی، تصحیح شده است. در تصحیح متن بنا بر این بوده که به هر شکل ممکن، متن نسخه حفظ شود، مگر آن‌که به اطمینان کامل برسیم که نسخه‌نویس اشتباه کرده و هیچ راهی برای نگه داشتن شکل فعلی وجود ندارد. در پاورقی، تمام این تغییرات یا عدم تغییرات و دلایل آن ذکر شده تا راه برای بررسی‌های بعدی محققان محترم، باز بماند.

متن نسخه دست‌کم سه بار توسط نگارنده و یک بار با حضور شخص دیگری مقابله شد تا احتمال خطای پیش‌آشنایی چشم مرتفع شود.[۱] در خلال متن عربی خطبه، تمام عبارت‌های قرآنی ـ شامل بیش از دو کلمه ـ در متن مشخص شده است تا خواننده بتواند گره‌خوردگی ادبیات صدیقهٔ طاهره عليها‌السلام را با متن قرآن به وضوح دریابد؛ گویی قرآن سخن می‌گوید. در دیگر نسخه‌های چاپ شده از خطبه، این تعداد آیه در متن حضرت مشخص نشده و از این حیث، دقت بیشتری در این تصحیح مشاهده خواهد شد. افزون بر آن، در پاورقی نسبت به آیاتی که پیش و پسِ (سیاق) معناداری داشته‌اند، حساسیت نشان داده شد تا خواننده بتواند دریابد که حضرت، با بیان یا استناد به یک آیهٔ کوتاه، چه مفاهیمی را به همراه و در ورای آن اراده کرده‌اند. در متن فارسی نیز به عنوان پاورقی، این‌گونه سیاق‌های قرآنی و معانی همراه آن، توضیح داده شده است.

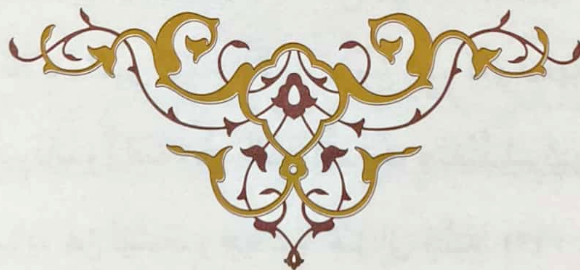
نکتهٔ مهم ترجمه آن است که کوشش بر آن بوده تا حد امکان کیفیت ادبی خطبه حفظ شود و در ترجمهٔ روان، چنان افراط نشود که متن خطبه به متنی عادی و روزمره بدل شود. البته بنا بر آن بوده که تا حد امکان مطلب گویا باشد و نامفهوم نشود. متن عربی، قطعه‌بندی شده و در پایان هر قطعه، شماره‌ای درون پرانتز قرار گرفته است تا بتوان قطعات عربی را با قطعات نظیر در ترجمهٔ فارسی به راحتی تطبیق کرد. پس از متن و ترجمهٔ خطبه، در پیوست، تصاویری از برگ نخست نسخه و نیز برگ‌های خطبه را می‌توان مشاهده کرد.

---

۱. جالب آن‌که در مقابله با حضور شخص دیگر، حداقل دو خطای واضح کشف شد و پس از آن نیز، باز خطاهای دیگری پیدا کردم! علت امر این است که چشم بر اثر مراجعات مکرر به متن، به خطاها عادت می‌کند و نمی‌تواند آنها را ببیند. لذا مقابله با شخصی دیگر لازم بود.



متن عربی نسخه و ترجمهٔ فارسی



[هٰذِهِ خُطبةُ فاطمةَ بنتِ رسولِ اللهِ -«صَلَّى اللهُ عليهِ و آلِهِ و سَلَّم»[1] و رَضِيَ اللهُ عَنها-،
خَطبَتْها بَعدَ مَجيئِها إلىٰ أبي بَكرٍ عِندَ خِلافتِه،
فَطَلَبْتُه في أمرِ فَدَكٍ إلى آخِرِه فتَأَمَّلْ! و اللهُ أعلَمُ][2]

اَبْتَدِئُ بِحَمْدِ مَنْ هُوَ أَوْلىٰ بِالْحَمْدِ، و الطَّوْلِ و المَجْدِ. الْحَمْدُلِلّٰهِ عَلىٰ ما أَنْعَمَ، و لَهُ الشُّكْرُ عَلى ما أَلْهَمَ، و الثَّناءُ بِما قَدَّمَ؛ مِنْ عُمُومِ نِعَمٍ ابْتَدَأَها، و سُبُوغِ آلاءٍ أَسْداها، و إِحْسانِ مِنَنٍ والاها؛ جَلَّ عَنِ الْإِحْصاءِ عَدَدُها، و نَأىٰ عَنِ الْمُجازاةِ أَمَدُها، و تَفاوَتَ عَنِ الْإِدْراكِ أَبَدُها؛ اسْتَثْنَى الشُّكْرَ بِفَضائِلِها، وَ اسْتَحْمَدَ إِلَى الْخَلْقِ بِأَجْزَلِها، و مَنَّ بِالنَّدْبِ إِلىٰ أَمْثالِها. (۱)

و أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ؛ كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلاصَ تأويلها، و ضَمَّنَ الْقُلُوبَ موصولها، و أَبانَ فِي الْفِكرِ معقولها، الْمُمْتَنِعُ مِنَ الْأَبْصارِ رُؤْيَتُهُ، و مِنَ الْأَلْسُنِ صِفَتُهُ، و مِنَ الْأَوْهامِ الإحاطَةُ بِهِ، الَّذِي ابْتَدَعَ الْأَشْياءَ لا مِنْ شَيْءٍ كانَ قبلها، و أَنْشَأَها بِلَا احْتِذاءٍ امْتَثَلَهُ و سَنّاها لِغَيْرِ فائِدَةٍ أَزادَتْهُ، بَلْ إِظْهارًا لِقُدْرَتِهِ، و تَعَبُّدًا لِبَرِيَّتِهِ، و وَضَعَ الْعِقابَ عَلى مَعْصِيَتِهِ، ذِيادَةً لِعِبادِهِ عَنْ نَقِمَتِهِ، و حِياشَةً[3] لَهُمْ إِلىٰ جَنَّتِهِ. (۲)

و أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّداً [صلى الله عليه و آله و سلم] رَسُولُهُ، اخْتارَهُ قَبْلَ أَنْ يَجْبِلَهُ، و اصْطَفاهُ قَبْلَ أَنْ يَبْعَثَهُ، و سَمّاهُ

---

۱. این ترکیب، جایگزین مخفّفی است که نسخه‌نگاران قدیمی برای راحتی خویش به کار می‌بردند که مخفّف از: «صلی الله علیه و سلّم» یا «صلی الله علیه و آله و سلّم» می‌نوشتند: صلعم.
۲. این عنوان در حاشیهٔ نسخه درج شده و در متن نیامده است؛ لذا محتمل است که افزودهٔ مستنسخ یا صاحب نسخه باشد.
۳. در اصل نسخه «جیاشة» به ثبت رسیده و از معدود مواردی است که نقطهٔ ج در نسخهٔ خطی وجود دارد؛ اما با توجه به شرح علّامه مجلسی و نیز سایر نسخه‌ها به نظر می‌رسد این نقطه‌گذاری نادرست باشد.

[این خطبهٔ حضرت فاطمه دختر رسول خدا -که درود و آرامش پیوستهٔ خدا بر او و خاندان او باد و خداوند از آن بانو خشنود باد- است؛ پس از آمدنش نزد ابوبکر در هنگام خلافت وی برای مطالبهٔ فدک (: قطعه زمینی)[1]... تا آخر ماجرا و بیندیش! و خداوند داناتر است]

با ستایش کسی آغاز می‌کنم که سزاوارترین برای ستایش و توانگری و شرافت است. ستایش خدای را به پاس هرچه نعمت داد و ویژهٔ اوست: سپاس برای هرچه در قلب‌ها انداخت، و نکوداشت به پاس هر چه در پیش نهاد؛ یعنی: فراگیری نعمت‌هایی که آنها را [بی‌مقدمه] آغازید و سرشاری بخشش‌هایی که آنها را ارزانی فرمود، و نیک گرداندن موهبت‌هایی که پی‌درپی فرستاد؛ شمارگان آنها از شمارش فراتر است و بعید است حق آغاز آن عطایا نیز [با شکرگزاری] ادا شود، و همارگیِ آنها از ادراک بیرون است؛ به خاطر برتری‌های آنها سپاسگزاری، ویژهٔ او شده و به جهت فراوان‌ترینِ آنها ستایش مردمان را برانگیخته و با فراخواندن به سوی مشابه آن [نعمت] ها منّت نهاده است. (۱)

و شهادت می‌دهم که «هیچ معبودی جز الله یگانه که شریکی ندارد نیست»؛ سخنی که حقیقتش را اخلاص مقرر داشت و پیامد آن (:اقرار به توحید) را در قلب‌ها ودیعت نهاد و آن مقدار از این سخن که قابل درک عقلی است در اندیشه، روشن فرمود؛ دیدن او با چشم‌ها و توصیف او با زبان‌ها و احاطه بر او با پندارها محال است، کسی که اشیا را [بدون هیچ سابقه و] نه از چیزی که پیش از اشیاء موجود باشد، نخستین بار پدید آورد و بدون الگویی که از آن تقلید کند آفرید و نه برای فایده‌ای که به او افزون شود، بلکه [این آفرینش] آشکار کردن توانایی‌اش و به بندگی واداشتن مخلوقاتش بود و عقوبت را برای نافرمانی‌اش مقرّر فرمود تا بندگانش را از عذابش دور سازد و ایشان را به سوی بهشت خویش براند. (۲)

و شهادت می‌دهم که پدرم محمد ﷺ فرستادهٔ خداست؛ او را قبل از آن‌که بیافریند برگزید و پیش از آن‌که او را به رسالت برانگیزد انتخاب فرمودو پیش از آن‌که او را دوست بدارد، نام

---

۱. در قسمت ترجمه، مطالبی که داخل پرانتز و بعد از دونقطه بیانی آمده، افزودهٔ مترجم است که برای بیان معادل عبارت یا واضح کردن منظور آن، نوشته شده است.

قَبْلَ أَنْ يَسْتَجِبَهُ، إِذِ الْخَلائِقُ فِي الْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ، و بِسَتْرِ الْأَوْهامِ مَصُونَةٌ، و بِنِهايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ، عِلْماً مِنَ اللهِ في غامِضِ الْأُمُورِ، و إِحاطَةً مِنْ وَراءِ حَوادِثِ الدُّهُورِ، و مَعْرِفَةً بِمَواقِعِ الْمَقْدُورِ. (٣)

بَعَثَهُ إِتْماماً لِعِلْمِهِ، و عَزِيمَةً عَلىٰ إِمْضاءِ حُكْمِهِ، و رَأَى الْأُمَمَ -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ- فِرَقاً فِي أَدْيانِها، عُكَّفاً عَلىٰ نيرانِها، عُبُداً لِصُلْبانِها، مُنْكِرَةً لِلّٰهِ مَعَ عِرفانِها، فَأَنارَ اللهُ سُبْحانَهُ بِمُحَمَّدٍ -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ- ظُلَمَها، و فَرَّجَ عَنِ الْقُلوبِ بُهَمَها، و جَلا عَنِ الْأَبْصارِ غُمَمَها، و عَنِ الْقُلُوبِ غُمَمَها، و قامَ فِي النّاسِ بِالْهِدايَةِ، و أَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوايَةِ، و بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمايَةِ، و هَداهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ، و دَعاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ، ثُمَّ قَبَضَهُ اللهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ و رَحْمَةٍ و اخْتِيارٍ و رَغْبَةٍ، فَمُحَمَّدٌ -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ- في راحَةٍ مِنْ تَعَبِ هذِهِ الدّارِ، مَوْضُوعاً عَنْهُ أَعْباءُ الْأَقْدارِ، مَحْفُوفاً بِالْمَلائِكَةِ الْأَبْرارِ، و رِضْوانِ الرَّبِّ الْغَفّارِ، و مُجاوَرَةِ الْمَلِكِ الْجَبّارِ؛ أَمِينُهُ عَلَى الْوَحْيِ و صَفِيُّهُ و رَضِيُّهُ و خِيَرَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ؛ عَلَيْهِ السَّلامُ و رَحْمَةُ اللهِ و بَرَكاتُهُ. (۴)

ثُمَّ الْتَفَتَتْ إِلَى أَهْلِ الْمَجْلِسِ، وَ قالَتْ لِلْمُهاجِرِينَ و الأَنصارِ:

و أَنْتُمْ -عِبادَ اللهِ!- نُصْبُ أَمْرِهِ و نَهْيِهِ، و حَمَلَةُ دِينِهِ و وَحْيِهِ، و أُمَناءُ اللهِ عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ، بُلَغاؤُهُ إِلَى الْأُمَمِ؛ خَوَّلَكُمُ اللهُ عَهْداً[1] فيكُمْ قَدَّمَهُ إِلَيْكُمْ و بَقِيَّةٌ اسْتَحقَّها عَلَيْكُمْ؛[2] كتابُ اللهِ بَيِّنَةٌ بَصائِرُهُ، أَيٌّ مُنْكَشِفَةٌ سَرائِرُهُ، و بُرهانٌ فينا مُتَجَلِّيَةٌ ظَواهِرُهُ، و مُغْتَبِطَةٌ بِهِ أَشْياعُهُ، مَدَدْتُمْ

---

۱. این ترکیب در اصل نسخه، «عهد» آمده ولی مطابق برخی نسخه‌های مناقب قدیم باید «عهداً» را منصوب بدانیم که الف آن در نگارش جا افتاده است. (هم‌گرا با نقل علامه مجلسی در *بحار الأنوار*، ۲۹/ ۲۵۷)

۲. این بقیه و بازمانده، به قرینهٔ سایر نسخه‌ها و نیز ادامهٔ جملات، نمی‌تواند با «عهد» یکی باشد. چنان‌که از خود عبارت و مقابلهٔ آن با سایر نسخه‌ها واضح و آشکار است، این بازمانده همان اهل بیت علیهم‌السلام هستند.

نهاد؛ همان هنگام [چنین کرد] که دیگر آفریدگان در نهان پوشیده و در پردهٔ پندارها محفوظ[1] و منتهای نیستی پهلو به پهلو [یشان] شده بود. [این گزینش] به جهت آگاهی خداوند از امور ناشناخته و به جهت احاطه از پسِ اتفاقات روزگار و به خاطر شناخت جایگاه مقدَّرات بود. (۳)

خداوند متعال برای آن‌که علمش را به غایت رساند[2] و اجرای فرمان خود را حتمی کند او را به رسالت برانگیخت و او ﷺ گروه‌های دینی را در آیین‌هایشان فرقه‌فرقه، سرسپردگان آتش‌های خویش، پرستندگان بت‌های خود، منکران خداوند -در عین این‌که [او را] می‌شناختند- یافت؛ ازاین‌رو خداوند -که پاک و منزه است- به وسیلهٔ محمد -درود و سلام پیوستهٔ خداوند بر او و خاندانش!- تاریکی‌هایشان را روشنا داد و از قلب‌ها، سربستگی‌هایشان را گشود و از دیدگان، پوشیدگی‌هایشان را و نیز از قلب‌ها پوشیدگی‌هایشان را زُدود و در میان مردم به امر هدایت برخاست و آنان را از کج‌روی نجات داد و کوردلی‌شان را بینایی بخشید و به دین استوار هدایتشان فرمود و آنان را به راه راست فرا خواند، سپس خداوند با دل‌سوزی و مهربانی و اختیار و رغبت، [جان] او را به سوی خود باز ستاند. اینک محمد -درود و سلام پیوستهٔ خداوند بر او و خاندانش!- از رنج این سرا در آسایش است؛ تعهّد و بارهای مسئولیت از دوشش برداشته شده، در حلقهٔ فرشتگان نیکوکار و خشنودی مالک غفّار و مجاورت آن پادشاه جبّار قرار گرفته است؛ امانت‌دار وحی الهی و برگزیده و پسندیدهٔ او و منتخبش از میان آفریدگان؛ سلام و رحمت خدا و برکاتش بر او باد. (۴)

سپس، بانو رو به حاضران در مجلس کرد و به مهاجران و انصار فرمود:

و شما -ای بندگان خدا!- یادآور امر و نهی او و بر دوش‌کشندگان دین و وحی او هستید و امانت‌داران خداوند نسبت به یکدیگر و پیام‌رسانان او برای دیگر امّت‌ها می‌باشید.

خداوند به شما سفارشی را که در میان شما وجود دارد و آن را از پیش برایتان فرستاده، ارزانی داشته است و نیز بازمانده‌ای که از شما [التزام به] آن را مطالبه دارد؛ [این سفارش] کتاب خدا

---

۱. طبیعتاً اگر مردمان با نهایت نیستی قرین بودند، مشکل بتوان گفت در پردهٔ پندارها محفوظ بودند. لذا به نظر می‌رسد نسخه‌های احتجاج و ابن طیفور و ... که به جای «الأوهام» (پندارها)، «الأهاویل» (هراس‌ها) آورده‌اند دقیق‌تر باشد.

۲. بی‌شک منظور حضرت علیها السلام، علمی است که خود خداوند آن را خلق کرده نه علم مختص به ذات الهی که هیچ نقصی ندارد تا کامل و تام گردد.

البَرِيَّةِ اسْتِماعَهُ و قائِدٌ إِلَى الرِّضْوانِ اتِّباعُهُ، مُؤَدٍّ النَّجاةِ أشياعَهُ، تِبيانُ حُجَجِ اللهِ الْمُنيرَةِ، و مَواعِظِهِ الْمُكَرَّرَةِ، و عَزائِمِهِ الْمُفَسَّرَةِ، و مَحارِمِهِ الْمُحَذِّرَةِ، و أحكامِهِ الْكافِيَةِ، و بَيِّناتِهِ الجالِيَةِ، و فضائِلِهِ الْمَندوبَةِ، و رُخَصِهِ الْمَوْهُوبَةِ، و رحمَتِهِ المَرْجُوَّةِ، و شَرائِعِهِ الْمَكْتوبَةِ. (۵)

فَرَضَ عَلَيْكُمُ الْإيمانَ تَطْهيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ، و الصَّلاةَ تَنْزيهاً لَكُمْ مِنَ الْكِبْرِ، و الزَّكاةَ تَزَيُّداً فِي الرِّزْقِ، و الصِّيامَ إثباتاً لِلْإِخْلاصِ، و الْحَجَّ تَسنِيَةً لِلدِّينِ و الحقِّ، و تَسكيناً لِلْقُلوبِ و تَمكيناً لِلدِّينِ؛ و طاعَتَنا نِظاماً لِلْمِلَّةِ، و إمامَتَنا لَمّاً لِلْفُرْقَةِ. (۶)

و الْجِهادَ عِزّاً لِلإِسلامِ، و الصَّبْرَ مَعُونَةً فِي الاِسْتيجابِ، و الْأَمْرَ بِالمعروفِ مَصلَحَةً لِلْعامَّةِ،[1] و النَّهيَ عَنِ المُنكَرِ رَدْعاً لِلسُّفَهاءِ، و البِرَّ بِالْوالِدَيْنِ وِقايَةً عَنِ السَّخَطِ، و صِلَةَ الْأَرْحامِ مَنْماةً لِلْعَدَدِ و زِيادَةً فِي العُمُرِ، و الْقِصاصَ حَقْناً لِلدِّماءِ، و الْوَفاءَ بِالنُّذُورِ تَعَرُّضاً لِلْمَغْفِرَةِ، و تَوْفِيَةَ الْمِكْيالِ و الْميزانِ تَغْييراً لِلْبَخْسَةِ و التَّنصيفِ، و اجْتِنابَ قَذْفِ المُحصَناتِ حِجاباً من اللَّعْنَةِ، و التَّناهِي مِنْ شُرْبِ الْخُمورِ تَنْزيهاً مِنَ الرِّجْسِ، و مُجانَبَةَ السَّرِقَةِ إتماماً لِلْعِفَّةِ، و حَظْرَ أَكْلِ مالِ اليَتيمِ و الاِسْتِئْثارِ بِهِ إجارَةً مِنَ الظُّلمِ، و النَّهيَ عَنِ الزِّنا تَحصيناً مِنَ المَقْتِ، و العَدلَ فِي الأَحكامِ إيناساً لِلرَّعِيَّةِ، و تَرْكَ الْجَوْرِ فِي الحُكمِ إثباتاً فِي الوَعِيدِ، و النَّهى عَنِ الشِّرْكِ إِخْلاصاً بِالرُّبوبِيَّةِ، فَ ﴿اتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقاتِهِ و لا تَمُوتُنَّ إِلّا و أَنتُم مُسلِمونَ﴾[2] و لا ﴿تَوَلَّوا مُدْبِرينَ﴾[3] و أَطِيعُوهُ فِيما أَمَرَكُمْ بِهِ

---

۱. درحاشیهٔ نسخه به عنوان بدل از واژهٔ درون متن «لِلعُصاةِ» یادداشت شده است.

۲. آل عمران: ۱۰۲.

۳. الانبیاء: ۵۷؛ برای درک هرچه بهتر استفادهٔ حضرت از این بخش قرآن، سیاق را ملاحظه فرمایید: ﴿وَ تَاللهِ لَأَكيدَنَّ أَصْنامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرينَ (۵۷) فَجَعَلَهُمْ جُذاذاً إِلاَّ كَبيراً لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ (۵۸) قالُوا مَنْ فَعَلَ هذا بِآلِهَتِنا إِنَّهُ لَمِنَ الظّالِمينَ (۵۹)﴾ و این تعریض و تهدیدی است به این‌که اگر پشت کنید و به جاهلیت خود برگردید بت‌های شما را می‌شکنم و آبرویشان را می‌ریزم!

است که بصیرت‌های آن آشکار است، همان است که رازهای نهانی آن هویدا است و دربارهٔ ما برهانی است که ظواهرش آشکار است و پیروان آن بدان شادمان‌اند، شما [بودید که] مردمان را به گوش فرا دادن به آن کشاندید و پیروی از آن، راهبر به سوی بهشت رضوان است؛ رهروان خویش را به رستگاری می‌رساند؛ بیانگر حجت‌های روشن خداوند و نیز اندرزهای پی‌درپی آن و دستورهای اکید بی‌پردهٔ او و حرام‌های هشدار دهندهٔ او و احکام بسندهٔ او و برهان‌های روشن او و نیکی‌های مورد درخواست او و آزادی‌های ارزانی شده از سوی او و رحمتی که از او امید می‌رود و قانون‌های نگاشته شدهٔ [واجب] او است. (۵)

ایمان را واجب کرد تاشما را از شرک پاک کند و نیز نماز را تا از تکبّر دور شوید و صدقه را تا افزایش در روزی باشد و روزه را تا استواری در اخلاص باشد و حج را تا در دین و حق گشایش شود و آرام دل‌ها باشد و قدرتی به دین بخشد؛

و فرمان‌بری از ما را تا شیرازهٔ دین حفظ شود و امامت ما را تا تفرقه به یکپارچگی بدل شود. (۶)

و جهاد را تا اقتدار اسلام باشد و صبر را [قرار داد] تا یاریگر برای پذیرش باشد و امر به معروف را تا وسیلهٔ اصلاح مردمان [سرکشان][1] باشد و نهی از منکر را تا بازدارندهٔ نادانان باشد و نیکی به پدر و مادر را تا نگاهبان از خشم شود و پیوند با خویشان را تا سبب بسیاریِ افراد و افزونی طول عمر باشد و قصاص را [قرار داد] تا خون‌ها حفظ شوند و وفا به نذرها را تا در معرض آمرزش قرار گیرید و کامل کردن پیمانه و ترازو را تا دندان‌گردی را دگرگون کند و عدالت باشد؛ و نهی از تهمت زدن به پاک‌دامنان را تا مستوجب لعنت نشوید (: تا از رحمت دور نشوید) و دست‌کشیدن از شراب‌خواری را تا از پلیدی، دور[تان] کند و ترک دزدی را تا عفّت و پارسایی را به کمال رساند، قدغن کردن دست‌اندازی به مال یتیم و به خود اختصاص دادن آن را تا نجات از ستم باشد و نهی از زنا را تا از بیزاری در امان باشید و دادگری در احکام را تا برای زیردستان صمیمیت پدید آورَد و کناره‌گرفتن از بی‌انصافی در قضاوت را تا تهدیدش را استوار سازد و نهی از شرک را تا ربوبیت برای او خالص شود، اینک «نسبت به خداوند آن چنان که شایستهٔ تقوای اوست تقوا

---

۱. با توجه به احتمال دوم در نسخهٔ عربی.

و نَهاكُمْ؛ فَـ﴿إِنَّما يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ﴾[1] و أَحْمَدُ اللهَ لِعَظَمَةِ نورِهِ الَّذي بِهِ ابْتَغىٰ مَنْ فِي السَّمٰواتِ و الْأَرْضِ إِلَيْهِ الوَسيلَةَ،[2] فَنحنُ وَسيلَتُهُ في خَلقِهِ و نَحنُ آلُ الرَّسولِ و نَحنُ حُجَّتُهُ و رَعِيَّتُهُ و وَرَثَةُ أَنبيائِهِ. (۷)

ثُمَّ قالَتْ:

أَنا فاطِمَةُ و أَبي مُحَمَّدٌ، أَقولُها عَوْداً عَلىٰ بَدءٍ؛[3] ما أَقُولُ سَرَفاً و لا شَطَطاً.

﴿لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما﴾ عَنِتُّمْ، ﴿حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ﴾،[4] فَإِنْ تَعْرِفُوا تَجِدُوهُ أَبي دُونَ نِسائِكُمْ، و أَخا ابْنِ عَمّي دُونَ رِجالِكُمْ، و لَنِعْمَ الْمَعْزا إِلَيْهِ -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ-، فَبَلَّغَ الرِّسالَةَ، صادِعاً، ناكِثاً مِنْ سُنَنِ المُشرِكِينَ، ضارِباً لِأَثْباجِهِمْ، آخِذاً بِأَكْظامِهِمْ، داعِياً إِلىٰ سَبيلِ رَبِّهِ ﴿بِالْحِكْمَةِ و الْمَوعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾،[5] يَجُذُّ الْأَصْنامَ حَتَّى انْهَزَمَ الْجَمْعُ و وَلَّوُا الدُّبُرَ؛ تَفَرَّى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ، و أَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، و نَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ، و هَدَأَتْ فَوْرَةُ الكُفرِ، و خَرِسَتْ شَقاشِقُ الشَّيطانِ، و فُهْتُمْ بِكَلِمَةِ الْإِخْلاصِ! (۸)

---

۱. فاطر: ۲۸.

۲. اشاره است به آیات ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ اتَّقُواْ اللهَ وَ ابْتَغُواْ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جَاهِدُواْ فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُون﴾ (المائده: ۳۵) و ﴿أُولٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخافُونَ عَذابَهُ إِنَّ عَذابَ رَبِّكَ كانَ مَحْذُوراً﴾ (الاسراء: ۵۷)

۳. این یک اصطلاح عربی است به شکل «عودٌ علی بَدءٍ» به معنای تکرار و بازگشت به همان چه که قبلاً واضح بوده یا بیان شده و این‌که حرف اول و آخر شخص همین است؛ اما در این نسخه، کلمهٔ «بداء» آمده که نامأنوس است. ما مطابق اصطلاح آن را ثبت کردیم.

۴. در آیهٔ مبارکهٔ ۱۲۸ سورهٔ توبه «عنتُّم» در میان آیه آمده است.

۵. النحل: ۱۲۵.

پیشه کنید و هرگز جز مسلمان نَمیرید»[1] و [چنین] نکنید که «پشت کرده برگردید»[2] و او را در هرچه بدان امرتان یا از آن نهیتان فرموده اطاعت کنید؛ چه آن‌که «جز این نیست که از میان بندگان، فقط دانایان از [عظمت] خدا می‌هراسند»[3] و خداوند را به پاس عظمت نورش -که هر آن کس که در آسمان‌ها و زمین است، تنها در پی آن [نور] بوده تا اسباب تقرب (: وسیله) به خدا باشد- می‌ستاییم؛[4] و ما اسباب تقرب (: وسیله) در میان آفریدگان هستیم و ما خاندان رسول و ما حجّت او و تحت سرپرستی او و میراث‌داران پیامبران او هستیم. (۷)

سپس فرمود:

این سخن را با آن‌که بی‌مقدمه آشکار است، باز هم می‌گویم؛ من فاطمه‌ام و پدرم محمد ﷺ است. من هیچ سخنی از سر افراط و به ناحق بر زبان نمی‌رانم.

«همانا فرستاده‌ای از خودتان نزد شما آمد که [رنج و عذاب شما]» ستیزه‌جویی شما «بر وی گران و [نیک‌حالی] شما را به شدّت خواهان است؛ برای مؤمنان دل‌سوز و مهربان است.»[5]

اینک، اگر بشناسید، او را پدر من، نه هیچ یک از زنانتان، و برادر پسر عمویم، نه احدی از مردانتان، در می‌یابید و چه خوش کسی است برای خویشاوندی داشتن با وی! درود و آرامش

---

۱. آل عمران: ۱۰۲؛ به نظر می‌رسد با توجه به استعمالات، معنا و مراد از تقوا در زبان عربی آن است که فرد تمامی حواس خود را به طور کامل، به چیزی جمع کند؛ لذا امری دارای مراتب مختلف می‌تواند باشد. به همین جهت دستور به تقوا از آتش و خدا در قرآن وجود دارد که نمی‌توان به صورتی یکسان تقوا را به پرهیز یا پرهیزکاری معنا کرد (پرهیز از خدا معنا ندارد).

۲. انبیاء: ۵۷؛ با آن‌که قصد شرح عبارت‌ها را نداریم تا شگفتی‌های شیوایی‌شناختی و بلاغی آن را بازشناسی کنیم، اما حیف است این عبارت را به تماشا ننشینیم. آیهٔ فوق در حقیقت بخشی از داستان حضرت ابراهیم علیه‌السلام در سورهٔ انبیاست. حضرت با آذر مجادله می‌کند که چرا بت می‌پرستید و آنان نیز بر این پرستش اصرار دارند. حضرت ابراهیم علیه‌السلام چنین می‌فرماید که «اگر پشت کرده بروید بت‌هایتان را چاره می‌کنم» و در آیهٔ بعد می‌فرماید که حضرتش در غیاب آنان که برای عید و خوشی رفته بودند، بت‌ها را در هم شکست و تکه تکه کرد. صدیقهٔ طاهره علیهاالسلام در این تضمین با مدد از قرآن در دو کلمه، آینده‌ای را بیان می‌کنند و تهدیدی بلیغ را نمایش می‌دهند. گویی به آنان می‌گویند که پشت نکنید و نروید که اگر چنین کنید در غیابتان و در آن‌گاه که سخت سرمست و شادانِ کردهٔ خویشید، کاخ آرزوهایتان را به باد می‌دهم و بتانی را که می‌پرستید و جایگزین خداوند یکتا کرده‌اید، با تدبیر خود در هم می‌کوبم و آبرویی برای آنان نمی‌گذارم. گویی با همین چند کلمه یک دنیا سخن به عرصه آمده که با همین اشاره می‌گذرم و حد پاورقی را رعایت می‌کنم.

۳. فاطر: ۲۸.

۴. اشاره است به آیات (مائده: ۳۵) و (اسراء: ۵۷) و بر مبنای فرهنگ شیعه، آن نور، نور وجود رسول خدا ﷺ و اهل بیت ایشان علیهم‌السلام است. «الوسیلة» در لغت به معنای چیزی است که باعث تقرب به چیز دیگر است (مقرِّب).

۵. توبه: ۱۲۸.

﴿و كُنْتُمْ عَلى شَفاحُفْرَةٍ مِنَ النّارِ فَأَنقَذَكُمْ﴾،[1] تَعبُدونَ الأَصْنامَ و تَسْتَقْسِمونَ بِالْأَزْلامِ،[2] مُذْقَةَ الشّارِبِ، و نُهْزَةَ الطّامِعِ، و قَبْصَةَ الْعَجْلانِ،[3] و مَوْطِئَ الْأَقدامِ. تَشْرَبُونَ الرَّنْقَ،[4] و تَقْتاتُونَ الْقِدَّةَ، أَذِلَّةً خاسِئِينَ، ﴿تخافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النّاسُ﴾[5] مِنْ حَوْلِكُمْ، فَأَنْقَذَكُمُ اللهُ بِنَبِيِّكُمْ -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ- بَعْدَ اللَّتَيا و الَّتي، و بَعْدَ ما مُنِيَ بِبُهَمِ الرِّجالِ، و ذُؤْبانِ الْعَرَبِ؛ (۹)

﴿كُلَّما أَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَها اللهُ﴾.[6] أَوْ نَجَمَ قَرْنُ الضَّلالَةِ، أَوْ فَغَرَتْ فاغِرَةٌ لِلْمُشْرِكِينَ فاهاً، قَذَفَ أَخاهُ في لَهَواتِها، فَلا يَنْكَفِئُ حَتّىٰ يَطَأَ صِماخَها بِأَخْمَصِهِ، و يُخْمِدَ لَهِيبَها بِحَدِّهِ،[7] مَكْدُوداً في ذاتِ اللهِ، مُجْتَهِداً في أَمرِاللهِ، قَريباً مِنْ رَسُولِ اللهِ -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ-، سَيِّداً في أَوْلِياءِ اللهِ، مُشَمِّراً ناصِحاً، مُجِدّاً كادِحاً، و أَنتُمْ في بُلَهْنِيَةٍ آمِنُونَ وادِعونَ، تَتَلَقَّوْنَ

---

۱. آل عمران: ۱۰۳.

۲. اشاره به آیهٔ ۹۰ سورهٔ مائده است که «ازلام» را از پلیدی شیطان می‌داند. این واژه به معنای نوعی تیرهای قرعه است که در جاهلیت با آن قمار می‌کردند.

۳. نسخه‌نویس در این‌جا هر سه کلمه را به صورت «مذقت، نهزت و قبصت» ثبت کرده است؛ ضمن آن‌که در همهٔ نسخه‌های دیگر «قبسة» ثبت شده که به معنای پارهٔ آتش است و «قبصة» با صاد به معنای گرفتن با سرانگشتان یعنی مرتبهٔ پایین‌تری از قبض (گرفتن با کلّ دست) است.

۴. در نسخه‌های دیگر «الطرق» آمده که به معنای آب بارانی است که حیوانات در آن بول می‌کنند؛ اما در این نسخه این کلمه نیامده و چنان‌که در متن منعکس شده، نسخه‌نگار با تصحیف کلمه، امکان دو واژه را ایجاد کرده است: «الریق» و «الرنق»؛ اولی به معنای آب دهان و دومی به معنای گل، سیلاب و خاشاک موجود در آب. طبیعتاً انتخاب دوم با مفاهیم متن سازگارتر است.

۵. الانفال: ۲۶؛ و نیز صنعت تضمین است نسبت به آیهٔ ۶۷ سورهٔ عنکبوت.

۶. المائدة: ۶۴.

۷. در برخی نسخه‌های دیگر «بسیفه» آمده است. به قرینهٔ سایر نسخه‌ها و مشابه نسخهٔ *بحارالأنوار* علّامه مجلسی و نیز *دلائل الامامة*، «بحدّه» برگزیده شد تا نزدیک به همان معنا باشد و حد را به معنای تیزی و برندگی بگیریم.

همارهٔ خداوند برای او و خاندانش باد. او آشکارا پیام [الهی] را رسانْد؛ به طرزی که سنت‌های چندگانه‌پرستان در هم پیچد، آن‌سان که فراز پشتشان را فرو کوبد، راه نفسشان را بند آورَد، به سوی راه ربّ خویش از طریق حکمت و اندرز نیکو فرا بخوانَد، بت‌ها را در هم می‌شکست تا آن که جمعشان از هم پاشید و پشت کرده برگشتند؛ شب از هم شکافت تا صبح بر آورَد و حق در پی خالص‌سازی‌اش[1] درخشیدن آغاز کرد و مهتر دین زبان گشود و خروش کفر آرام یافت و نَفَس‌های پرهیجان شیطان، بند آمد و شمایان[2] به پاس سخن توحید قامت برافراشتید! (۸)

«و این، در حالی بود که شما در لبهٔ [پرتگاه] گودالِ آتش بودید؛ او شما را نجات داد»،[3] [شمایی که] بت‌ها را می‌پرستیدید و با تیرهای قرعه، قمار می‌کردید، ناخالصیِ نوشیدنی برای هر نوشنده بودید و نیز شکار هر آزمند و برگرفتهٔ سرانگشت هر شخص شتابان و پامال همهٔ گام‌ها بودید. شما خاشاکِ آب می‌نوشیدید و پوستْ‌پاره‌های دباغی‌نشده را خوردنیِ خود می‌ساختید، افرادی فرومایه و از همه‌جا رانده که «همواره می‌هراسیدید مردم شما را شتابان بربایند»[4] از اطرافتان. در این شرایط، خداوند به واسطهٔ پیامبرتان -که درود پیوسته و آرامش خداوند نثار او و خاندانش باد- با گذر از مصیبت‌های ریز و درشت و پس از آن‌که مردان سرنترس و راهزنان عرب موجب گرفتاری او شدند، شما را رهانید. (۹)

هر گاه آتشی برای جنگ افروختند، خداوند آن را فرو نشاند.[5] یا هر گاه شاخ گم‌راهی سر بر آورْد، یا [مصیبتِ] کوبنده‌ای از سوی مشرکان دهان به فرو کوفتن گشود، برادرش را در ژرفای دهانهٔ آن افکند و او نیز تا زمانی که گودیِ گوش آن [فتنه] را با گودیِ کف پایش پامال کند و زبانهٔ آتش را با برندگی [شمشیر] خود خاموش کند، باز نمی‌گشت؛[6] [چه، او شخصی] رنج‌آزموده

---

۱. مخض: شیر را خوب به هم زد تا خامه و خالصی آن به دست آید.

۲. چنان‌که دهخدا آورده، در ادبیات قدیم، ما و شما را جمع می‌بستند. او نمونه‌هایی از تاریخ بیهقی و شعر فرخی آورده است.

۳. آل عمران: ۱۰۳.

۴. انفال: ۲۶.

۵. مائده: ۶۴؛ در این فراز، آیه‌ای به کار رفته که معانی پنهانی را به دوش می‌کشد. صدر این آیه در مورد یهود و شیطنت‌ها و افکار باطل ایشان است. آیا صدیقهٔ طاهره می‌خواهد به نقش یهود در آتش‌افروزی بر ضد پیامبر، اشاره‌ای روشن داشته باشد؟

۶. این تعبیر، نهایت جان‌فشانی و زحمات حضرت مولی الموحدین ﷺ را می‌رساند. لِه کردن گودی گوش با کف پا، کنایه ←

الْأَخْبارَ، و تَنْكِصُونَ عَنِ النِّزالِ عَلَى الْأَعقابِ.[۱] حَتّیٰ أَقامَ اللهُ بِمُحَمَّدٍ -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّم- عَمودَ الدِّينِ. (۱۰)

فَلَمّا اخْتارَ اللهُ داراً لِبَقائِهِ، و عُلُوِّ أَصْفِيائِهِ، ظَهَرَتْ خُلسَةُ النِّفاقِ،[۲] وَ انْسمَلَ جِلْبابُ الدِّينِ،[۳] و أَخْلَقَ ثَوْبُهُ، و أَرَثَّ رَميمُهُ، و نَحَلَ عَظْمُهُ، و ظَهَرَ نابِغٌ، و نَبَغَ خامِلٌ، و نَطَقَ كاظِمٌ، و هَدَرَ فَنيقُ الْباطِلِ يَخْطِرُ في عَرَصاتِكُمْ، فَأَطْلَعَ الشَّيْطانُ رَأْسَهُ في تَعْدِيَتِهِ صارِخاً بِكُمْ، فَأَلْفاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجيبينَ، و لِلْغِرَّةِ فيهِ لاحِظينَ، فَاسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفافاً، و أَحْمَشَكُمْ فَوَجَدَكُمْ غِضاباً، فَخُصتُمْ غَيْرَ إِبِلِكُمْ و أَوْرَدْتُموها غَيْرَ شِرْبِكُمْ، بِداراً زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتنَةِ؛ ﴿أَلا فِي الْفِتنَةِ سَقطوا و إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحيطَةٌ بِالْكافِرينَ﴾.[۴] (۱۱)

← ازآن است که آن حضرت، سرکشان را رها نمی‌کرد تا بالاترین و عزیزترین قسمت بدنشان را با زیرین‌ترین قسمت بدن، به نحوی اتم، پامال کند و ازآن چیزی باقی نگذارد. خاموش کردن شعلهٔ آتش نیز با شمشیر، امری بسیار سخت و نشدنی است و این تشبیه بانو، نشانگر زحمت عظیم ایشان در نابود کردن بلواها و سرکشی‌های مشرکان است. عبارات حضرت از جهت ادبی، جای بحث‌های فراوان دارد و واجد معانی بسیار عمیق و گستردهٔ ادبی است.

۱. اشاره است به آیهٔ: ﴿قَدْ کانَتْ آیاتي تُتْلی عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلی أَعْقابِكُمْ تَنْكِصُون﴾ (المؤمنون: ۶۶).

۲. در نسخه‌های دیگر «حسيكة» به معنای دشمنی و عداوت آمده است.

۳. در برخی نسخ دیگر خطبه، «شمل» ثبت شده است.

۴. التوبة: ۴۹؛ اگر به سیاق آیات توجه کنیم، عمق استفادهٔ حضرت از آنها معلوم می‌شود: ﴿لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمورَ حَتَّىٰ جاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللهِ وَ هُمْ كارِهُونَ (۴۸) وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لي وَ لا تَفْتِنّي أَلا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحيطَةٌ بِالْكافِرينَ (۴۹)﴾

در راستای دین خدا، سخت‌کوش در بابِ دستور خدا، نزدیک به فرستادهٔ خدا -که درود پیوسته و آرامش خداوند نثار او و خاندانش باد- سَرور در میان اولیای خدا، کوشا و خیرخواه، پر تلاش و مرد عمل بود؛ و شمایان در همان حال، آسوده‌خیال و تن‌آسای در نازپروردگی بودید و چشم‌انتظار خبرها[ی ناکامی ما] نشسته، از رویارویی جنگی، پا به گذشته‌ها پس می‌کشیدید. تا آن‌که خداوند به دست حضرت محمّد -که درود پیوسته و آرامش خداوند نثار او و خاندانش باد- ستون دین بر افراشت. (۱۰)

اما آن زمان که خداوند برای جاودانگی او و والامرتبگی برگزیدگانش سرایی انتخاب فرمود، فرصت طلایی برای دورویی پدیدار شد و ردای دین پوسیده و پیراهن آن کهنه شد و استخوان پوسیده‌اش از هم پاشید و استخوان آن نزار شد و تازه به دوران رسیده‌ای پدیدار گشت و بی‌نام و نشانی پا به عرصه نهاد[1] و اندرون‌آشوبی سکوت‌پیشه لب به سخن گشود و شتر عزیز دردانهٔ باطل آوازه‌خوانی آغازید، آن سان که در عرصهٔ شمایان دُم می‌جنبانَد[2] و شیطان، فریادزنان بر سر شما، سر خویش را در راستای طغیان‌گری‌اش برون آوَرْد، پس از آن بود که شما را لبیک‌گویِ دعوت خود و خواهانِ فریفتگی در راه خویش یافت. اینک، شما را [به فرمانِ] خود واداشت و شما را چالاک دید و شعله در جانتان افکند و آتشین مزاجتان یافت، لذا برای شتری که از آنِ خودتان نبود جامه[ی خلافت] دوختید و آن را به حق‌آبه‌ای که مال شما نبود رساندید [تا بنوشد]، با نمایش دوز و کلک، هراس از فتنه (: بیرون رفتن از دین) را در پندارتان نقاشی کردید؛ «آگاه باشید که [خود] در فتنه فرو افتادند و بی‌شک جهنّم بر کافران چیره است».[3] (۱۱)

---

۱. کنایهٔ دقیق این عبارت در عربی این است که فرد مورد نظر هیچ سابقه و پیشینهٔ دینی ندارد و تازه پس از رسول خدا ﷺ سر برآورده است.

۲. با توجه به آن‌که در همین عبارت از تشبیه به حیوان استفاده شده، برای «یخطر» معنای فخرفروشی (با کسرهٔ زیر ط) یا افزایش منزلت اجتماعی (با ضمه روی ط) صحیح نیست، لذا از تعبیر دم جنباندن استفاده کردیم؛ چراکه این کاربرد را جوهری در *الصحاح* و ابن منظور در *لسان العرب* به صراحت در مورد حیوان/شتر نر مثال زده‌اند و به آن اسناد داده‌اند.

۳. توبه: ۴۹؛ اگر به زمینه و سیاق این آیه توجه کنیم می‌یابیم که آیه در مورد عده‌ای از منافقان است که بقیه گوش به فرمان آنان هستند و از پیش، برنامه و نقشه برای نیرنگ به رسول خدا و وارونه جلوه دادن حقایق دارند و از آن حضرت فرمان نمی‌برند. آیه در ادامه می‌فرماید که اینان از دین بیرونند و عذاب جهنم بر آنها چیره خواهد بود. استفادهٔ حضرت از این آیه، تعریضی به نقشه‌های پنهان اهل سقیفه دارد که در پوشش ظاهری «هراس و نگرانی برای دین» نهان شده است، ولی با طرح قبلی و با هدف جابه‌جا کردن خلافت انجام می‌شود.

هٰذا و الْعَهْدُ قَريبٌ، و الْكَلْمُ رَحِيبٌ، و الْجُرْحُ لَمّا يَنْدَمِلْ، و الرَّسُولُ لَمّا يَقبَرْ.[1] هَيْهاتَ مِنْكُمْ وأَينَ بِكُمْ و أَنّىٰ تُؤْفَكُونَ؟! و كِتابُ اللهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ و زَواجِرُهُ لائِحَةٌ، و أَوامِرُهُ لامِعَةٌ، و دَلائِلُهُ واضِحَةٌ، و أَعْلامُهُ بَيِّنَةٌ.

و قَدْ خالَفْتُمُوهُ رَغْبَةً؛ ﴿بِئْسَ لِلظّالِمينَ بَدَلاً﴾.[2] ثُمَّ لَمْ يَلْبَثُوا[3] بَعدَ اجْتِهادٍ إِلّا رَيْثَما سَكَنَتْ نَفْرَتُها و سَلِسَ قِيادُها؛ تَشْرَبُونَ حَسْواً فِي ارْتِغاءٍ، و نَصْبِرُ مِنْكُمْ عَلىٰ مِثْلِ حَزِّ الْمُدىٰ. (۱۲)

وزَعَمتُمْ أَنْ لا إِرْثَ لَنا و لا حَظَّ؟! أُغْلَبُ عَلىٰ إِرْثِ أَبي؟!

﴿أَ فَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ﴾ تَبْغُونَ[4] ﴿و مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾؟ ﴿و مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ و هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِينَ﴾.[5]

أَيُّهاً مَعاشِرَ الْمُسلِمَةِ! أَ أُبْتَزُّ إِرْثَ أَبِي؟! يَا ابْنَ أَبِي قُحافَةَ! أَ فِي كِتابِ اللهِ أَنْ تَرِثَ أَباكَ و لا أَرِثَ أَبي؟!

لَقَدْ جِئْتُمْ ﴿شَيْئاً فَرِيًّا﴾،[6] جُرْأَةً مِنكُمْ عَلىٰ قَطِيعَةِ الرَّحِمِ و نَكْثِ العَهْدِ. (۱۳)

---

۱. در برخی نسخه‌ها، «يُقبَر» آمده است.

۲. الكهف: ۵۰.

۳. در نسخه‌های دیگر «تلبثوا» آمده است.

۴. المائدة: ۵۰؛ در آیه «يبغون» آمده که در این‌جا به مقتضای خطاب به «تبغون» تغيير يافته است؛ لذا آن را بیرون از آیه نهادیم.

۵. آل عمران: ۸۵.

۶. مریم: ۲۷؛ آيهٔ ﴿لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيّاً﴾ با یک تغییر ضمیر در متن استفاده شده است.

این در همان حال است که آن پیمان دیری نپاییده و زخمْ سرگشاده، و جراحت رو به بهبود ننهاده و حضرت رسول هنوز نیارمیده است. از شما بعید است و [این کجا و] شما کجا! و به چه سو رویتان را گردانده‌اند؟! با آن که کتاب خدا در میان شماست و زنهارهای آن هویدا و دستورهایش درخشان، رهنمودهایش روشن و نشانه‌هایش آشکار است.

ولی شما گریزان [از آن]، بدان پشت کردید؛ «چه بد جایگزینی برای ستم‌پیشگان [فراهم است.»[1] سپس، بعد از نهایت کوشش [برای دستیابی به شتر گریزپای خلافت] هیچ درنگ نکردند، مگر بدان مقدار که رمیدگی‌اش آرام و افسار آن مهار شود؛ شما به بهانهٔ خوردن سرشیر، جرعه جرعه شیر[زیر آن را] می‌نوشید![2] و ما شما را چونان [شکیبایی بر] بریدگی ناشی از کاردهای سلاخی، تحمل می‌کنیم.[3] (۱۲)

آیا پنداشته‌اید که ما [حق] هیچ ارث و بهره‌ای نداریم؟! آیا ارث پدرم از من تاراج می‌شود؟! «پس آیا حکم جاهلیت را» خواهانید؟ «و برای کسانی‌که یقین می‌ورزند، چه حکمی بهتر از حکم خداست»[4]؟ «و هر کس سراغ دینی جز اسلام رود، از او هرگز پذیرفته نشود و همو در روز واپسین از زیان‌کاران است»[5].

آی گروه‌های مسلمان! ارث پدرم را از من می‌ربایند؟

پور ابوقحافه! آیا در کتاب خدا آمده که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟!

به خاطر آن‌که برای قطع رحم و شکستن پیمان گستاخ شده‌اید، «بی‌تردید بهتان عظیمی»[6] در آورده‌اید. (۱۳)

---

۱. کهف: ۵۰.

۲. این یک مَثَل قدیمی است به صورت «یُسِرّ حسواً في ارتغاء». برای کسی به کار می‌رود که چیزی را نشان می‌دهد و بهانه می‌کند ولی هدف اصلی‌اش چیز دیگری است. مراد حضرت، ظاهراً این است که شما به بهانهٔ کمک و نگرانی برای دین و یا چاره نداشتن در سرسپردن به سران خود، بهره‌های فراوان از این انحراف برای خود در نظر دارید؛ زیرا خروج از دین و ترک کردن ولایت مولی‌الموحدین ﷺ، برای شما بازگشت به جاهلیت و رهایی از قید و بند دین را به همراه دارد که مطلوب غایی شماست. در واقع، حضرت به حضار اکیداً خاطرنشان می‌کنند که شما سالوس و دورویید و آن چه اظهار می‌کنید با مقاصد حقیقی شما سازگار نیست.

۳. در فارسی به زبان مَثَل گویند: چون خار در چشم و تیغ در گلو.

۴. مائده: ۵۰.

۵. آل عمران: ۸۵.

۶. مریم: ۲۷.

فَعَلیٰ عَهْدٍ ما تَرَكْتُمْ كِتابَ اللهِ بَينَ أَظْهُرِكُمْ و نَبَذْتُمُوهُ؛ إِذْ يَقولُ اللهُ ـ عَزَّ و جَلَّ ـ: ﴿و وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ﴾.[۱]

و نِعِمّا قَصَّ مِنْ خَبَرِ زَكَرِيّا إِذْ يَقولُ: ﴿فَهَبْ لي مِن لَدُنْكَ وَلِيّاً يَرِثُني و يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ واجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيّاً﴾.[۲]

و قالَ ـ تعالیٰ ـ: ﴿يُوصِيكُمُ اللهُ في أَوْلادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ﴾.[۳]

و قالَ: ﴿إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ﴾.[۴] (۱۴)

فزَعَمْتُمْ أَنْ لا حَظَّ و لا إِرثَ لي مِنْ أَبي؟ أَ فَخَصَّكُمُ اللهُ بِآيَةٍ أَخْرَجَ أَبي مِنْها؟ أَمْ يَقولونَ أَهلُ مِلَّتَيْنِ لا يَتَوارَثانِ؟ أَ و لَسْتُ و أَبي مِنْ أَهلِ مِلَّةٍ واحِدَةٍ؟! أَمْ أَنْتُمْ بِخُصُوصِ الْقُرآنِ أَعْلَمُ و عُمومِهِ مِنَ النَّبِيِّ ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ ـ؟! (۱۵)

دُونَكَها مَرْحُولَةً مَزْمومَةً، تَلْقاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَنِعْمَ الْحَكَمُ اللهُ، و نِعْمَ الزَّعيمُ مُحَمَّدٌ رَسولُ اللهِ ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ ـ، و الْمَوْعِدُ الْقِيامَةُ، و عَمّا قَليلٍ ﴿يَخْسَرُ الْمُبْطِلونَ﴾[۵] و عِنْدَ السّاعَةِ ما يُوعَدونَ، و ﴿لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ﴾[۶] و ﴿سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذابٌ يُخْزِيهِ و يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذابٌ مُقِيمٌ﴾.[۷] (۱۶)

---

۱. النمل: ۱۶.

۲. مریم: ۵ و ۶.

۳. النساء: ۱۱؛ و مشابه آن در آیهٔ ۱۷۶ همان سوره و نیز مشابه آن در آیهٔ ۹۳ سورهٔ هود.

۴. البقرة: ۱۸۰.

۵. الجاثية: ۲۷.

۶. الانعام: ۶۷.

۷. هود: ۳۹؛ ابتدای آیه با «فسوف» آغاز می‌شود؛ شبیه آن در آیات ۳۹ و ۴۰ سورهٔ زمر نیز دیده می‌شود.

با وجود پیمان‌سپاری، کتاب خدا را در میان خود وا نهادید و آن را [با بی‌اعتنایی] رها کردید؛ چه آن‌که خداوند -عز و جل- می‌فرماید: «سلیمان از داود ارث بُرد.»[1]

و چه نیکو خبر یحیی پسر زکریا را گزارش کرده آن هنگام که می‌فرماید: «حال، از جانب خودت ولیّی به من ببخش که از من و از آل یعقوب ارث بَرَد و ای مالک من! او را پسندیده گردان.»[2]

و همو -که والامرتبه است- فرمود: «خداوند در مورد فرزندانتان سفارش می‌کند که پسر مطابق بهرهٔ دو دختر [ارث] دارد.»[3]

و فرمود: «اگر کسی مالی برجا نهد، برای پدر و مادر و خویشان خود به گونه‌ای شایسته وصیت کند.»[4] (۱۴)

و با این حال، گمان دارید که من هیچ بهره و ارثی از پدرم ندارم؟ آیا خداوند آیه‌ای را ویژهٔ شما قرار داده که پدرم را از آن استثنا کرده است؟ یا حرفشان این است که: «پیروان دو دین [مختلف] از هم ارث نمی‌برند؟» آیا چنین نیست که من و پدرم دین یکسانی داریم؟! یا این‌که شما در مورد عموم و خصوص قرآن از پیامبر -که درود پیوسته و آرامش خداوند نثار او و خاندانش باد- داناتر هستید؟! (۱۵)

پس این حق ما -زین‌شده و افسارخورده- ارزانی‌تان! تو را در روز رستاخیزت ملاقات خواهد کرد که آن هنگام خداوند چه نیک داوری و نیز محمد رسول خدا -که درود پیوسته و آرامش خداوند نثار او و خاندانش باد- چه خوب عهده‌داری است و آن زمان مقرّر قیامت است و با گذشت اندک زمانی «باطل‌پیشگان زیان می‌کنند»[5] و در همان هنگام هرآن‌چه به ایشان وعده داده شده فراهم است و «هر خبری هنگام وقوعی دارد»[6] و «به زودی خواهید دانست چه کسی را عذابی فرا می‌رسد که خوارش می‌کند و عذابی پایدار بر او فرود می‌آید».[7] (۱۶)

---

۱. نمل: ۱۶.
۲. مریم: ۵-۶.
۳. نساء: ۱۱؛ قریب به همین مضمون در آیهٔ ۱۷۶ همین سوره.
۴. بقره: ۱۸۰.
۵. جاثیه: ۲۷.
۶. انعام: ۶۷.
۷. هود: ۳۹ و شبیه آن در آیات ۳۹ و ۴۰ سورهٔ زمر.

ثُمَّ انْكَفَأَتْ إلىٰ قَبْرِ أَبيها -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وآلِهِ و سَلَّمَ- و هِيَ مُتَمَثِّلَةٌ بِهٰذِهِ الأَبياتِ لِصَفِيَّةَ بِنتِ عَبدِالمُطَّلِبِ:

قَدْ كانَ بَعْدَكَ أَنْباءٌ و هَيْنَمَةٌ   لَوْ كُنْتَ شاهِدَها لَمْ تَكْثُرِ الْخَطْبُ
أَبْدَتْ رِجالٌ لَنا فَحْوىٰ صُدُورِهِمُ   لَمّا فُقِدْتَ و حالَتْ دُونَكَ الكُتُبُ
تَهَضَّمَتْنا رِجالٌ و اسْتُخِفَّ بِنا   دَهرٌ و قَدْ أَدركوا مِنّا الَّذي طَلَبوا
قَدْ كُنْتَ لِلْخَلقِ نُوراً يُسْتَضاءُ بِهِ   عَلَيْكَ تَنْزِلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ
و كانَ جِبْرِيلُ بِالْآياتِ يُؤْنِسُنا   فَغِبْتَ عَنّا فَكُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجِبُ (١٧)

فَقالَ لَها أَبوبَكرٍ:

صَدَقْتِ يا بِنتَ رَسولِ اللهِ! لَقَدْ كانَ أَبوكِ بِالْمُؤْمِنينَ رَؤُوفاً رَحيماً، و عَلَى الْكافِرينَ عَذاباً أَليماً. كانَ - و اللهِ- إذا نَسَبْناهُ وَجَدْناهُ أَباكِ[1] دُونَ النِّساءِ، و أَخَا ابْنِ[2] عَمِّكِ دُونَ الْأَخاءِ؛ آثَرَهُ عَلىٰ كُلِّ حَميمٍ، و ساعَدَهُ عَلىٰ كُلِّ عَظيمٍ. أَنْتُمْ عِتْرَةُ اللهِ الطَّيِّبونَ، و خِيَرَتُهُ الْمُنْتَخَبونَ، عَلَى الْآخِرَةِ أَدِلَّتُنا، و بابُ الْخَيْرِ لِسالِكِنا. فَأَمّا ما سَأَلْتِني فَلَكِ جَعَلَهُ أَبوكِ، كَذا يُصَدَّقُ قَوْلُكِ، لا أَظْلِمُ حَقَّكِ. و أَمّا ما سَأَلْتِ مِنَ الْميراثِ، فَإِنَّ رَسولَ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ- يَقولُ: «نَحْنُ مَعاشِرَ الْأَنْبِياءِ لا نُوَرِّثُ». (١٨)

---

١. در این قسمت، عبارت مبهم بود و با توجه به نزدیک‌ترین نسخه نسبت به این نسخه، یعنی *دلائل الامامة*، عبارت بازسازی شده است.

٢. در نگارش امروزی عربی «بن» بدون الف در وسط ترکیب نوشته می‌شود ولی مطابق نسخه «ابن» آمده است.

سپس در حالی که بانو این ابیات متعلق به صفیه دختر عبدالمطلب را می‌خواند، رو به آرامگاه پدرش -که درود پیوسته و آرامش خداوند نثار او و خاندانش باد- گرداند:

پس از تو خبرها [ی آشکار] و زمزمه‌های نهانی بود که اگر تو حاضر بودی کارهای خطیرْ فراوان نمی‌شد.

مردانی محتوای سینه‌هاشان را بر ما هویدا کردند، آن هنگام که تو از دستمان رفتی و پشته‌های خاک میانمان جدایی انداخت.

مردانی حق ما را ربودند و زمانه به خواری ما گذشت و آنان به هر آن‌چه از [حقوق] ما که به دنبالش بودند، رسیدند.

تو برای آفریدگان نوری بودی که از آن روشنا می‌گرفتند، از جانب صاحب عزّت کتاب‌ها بر تو فرو می‌آمد.

و جبرئیل با آن آیات، ما را همدم می‌شد و تو از ما نهان شدی که در نتیجه، همهٔ خیرها پوشیده شد. (۱۷)

ابو بکر به آن بانو گفت:

درست گفتی ای دختر رسول خدا! پدرت با مؤمنان رئوف و مهربان و نسبت به کافران عذابی دردناک بود. به خدا سوگند که اگر نسب او را بخواهیم او را پدر تو و نه زن دیگری و برادر پسر عمویت و نه برادران دیگری می‌یابیم؛ که او را بر هر دوست صمیمی ترجیح داد و بر هر کار سترگی یاور گرفت. شما عترت پاک خداوند و برگزیدگان گلچین‌شدهٔ او هستید که راهنمایان ما برای آخرت و باب خیر برای ره‌پوی ما هستید؛ اما آن‌چه از من درخواست کردی، [و گفتی] پدرت آن را برای تو گذاشته؛ به همین شکل گفته‌ات تصدیق می‌شود و من در حق تو ستم نمی‌کنم. ولی آن‌چه به عنوان میراث درخواست کردی؛ رسول خدا -که درود پیوسته و آرامش خداوند نثار او و خاندانش باد- می‌فرماید: «ما گروه پیامبران، ارث نمی‌گذاریم». (۱۸)

فَقالَتْ فاطمةُ ـ عَلَيها السَّلامُ ـ:

يا سُبْحانَ اللهِ! ما كانَ رَسولُ اللهِ ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ ـ لِكِتابِ اللهِ مُخالِفاً، و لا عَنْ حُكْمِهِ صارِفاً؛ بَلْ لَقَدْ كانَ يَلتَقِطُ أَثَرَهُ، و يَقْتَفي سِيَرَهُ. أَ فَتَجْمَعُونَ إِلَى الضَّلالَةِ الشَّنْعاءِ، الْكَذِبِ عَلىٰ رَسولِ اللهِ ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ ـ و إِضافَةِ الْجَوْرِ إِلَيْهِ؟! و لا عَجَبَ إِنْ كانَ ذٰلِكَ مِنكُمْ، و لَقَبْلُ في حَياتِهِ نَصَبْتُمْ لَهُ الْغَوائِلَ، و تَرَبَّصْتُمْ بِهِ الدَّوائِرَ.

كِتابُ اللهِ حَكَمٌ عَدْلٌ، و قَوْلٌ فَصْلٌ عَنْ بَعْضِ أَنبِيائِهِ أَنْ قالَ: ﴿يَرِثُني و يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾[1] و فَصَّلَ في بَرِيَّتِهِ الْميراثَ، ما فَرَضَ مِنْ حَظِّ الذُّكورِ و الْإِناثِ، فَلَمْ يَسْتَثْنِ نَفْسَهُ مِنَ الْماضِينَ و لا عِترَتَهُ مِنَ الباقينَ. ﴿بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَميلٌ و اللهُ الْمُسْتَعانُ عَلىٰ ما تَصِفُونَ﴾.[2] أَ ما عَلِمْتَ أَنَّ النُّبُوَّةَ لا تُوَرَّثُ و إِنَّما يُوَرَّثُ ما دونَه؟ فَما لي أُمْنَعُ مِنْ إِرْثِ أَبي؟ أَ أَنْزَلَ اللهُ في كِتابِهِ «إِلّا فاطمةَ ابْنَةَ مُحَمَّدٍ»؟! فَدُلَّني عَلَيْهِ أَقْنَعُ بِهِ! (١٩)

---

١. مريم: ۶.

٢. يوسف: ١٨؛ برای درک شگفتی استفادهٔ حضرت از قرآن، سیاق پر اهمیت آیات این است: ﴿فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ في غَيابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هذا وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ (١٥) وَ جاءُو أَباهُمْ عِشاءً يَبْكُونَ (١٦) قالُوا يا أَبانا إِنَّا ذَهَبْنا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنا يُوسُفَ عِنْدَ مَتاعِنا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ ما أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنا وَ لَوْ كُنَّا صادِقِينَ (١٧) وَ جاءُو عَلى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللهُ الْمُسْتَعانُ عَلى ما تَصِفُونَ (١٨)﴾ در داستان حضرت یوسف علیه‌السلام، برادران وی دروغی نزد پدر بردند که یوسف علیه‌السلام را گرگ دریده و هم دیگر را در این‌که دروغ را راست جلوه دهند تأیید می‌کردند و خون دروغینی را نمایش می‌دادند. پاسخ حضرت یعقوب همان است که در متن خطبه، حضرت صدیقه علیهاالسلام اشاره فرموده‌اند و همهٔ شواهد و شهادت‌ها را بر صحت حدیث جعلی و مصادرهٔ اموال، بازی و فریب معرفی می‌کنند و حقیقت آن را می‌شناسند.

آن گاه حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمود:

شگفتا، سبحان الله! (: خداوند منزه است از این همه دروغ بندی به دین خدا و رسول و پامالی حقوق)[1] رسول خدا -که درود پیوسته و آرامش خداوند نثار او و خاندانش باد- هرگز نه منش مخالفت با کتاب خدا داشت و نه حکم خدا را بر می‌گرداند؛ بلکه هماره و پیوسته در پیروی از آن خوشه برمی‌چید و از روش‌های آن دنباله‌روی می‌کرد. اینک، آیا برای گمراهی شرم‌آور، [یعنی] دروغ بستن به رسول خدا -که درود پیوسته و آرامش خداوند نثار او و خاندانش باد- و نسبت دادن ستمگری به وی، هم‌دست شده‌اید؟! البته جای شگفتی نیست، اگر چنان کاری از شمایان سر زند؛ چه آن‌که در زمان حیاتش همان آشوب‌های تبهکارانه را برایش به پا کردید و برای [رسیدنِ] اخبار ناگوار در مورد او این پا و آن پا می‌کردید.

کتاب خدا، داوری دادگر و سخنی قاطع است، از قول برخی پیامبرانش آورده که گفته: «[نسلی به من عطا کن که] از من و از خاندان یعقوب ارث بَرَد»[2] و مسئلهٔ میراث را در مورد خلق خود واضح و مشخص کرده، [یعنی] همان چه در باب سهم مردان و زنان مقرّر فرموده است، و نه از بین گذشتگان همو (: پیامبر) را از حکم ارث و میراث استثنا کرده و نه از بین بازماندگان، عترتش را. «[نه،] بلکه نَفْس شما کاری [بد] را برای شما آراست. اینک [کار و صبر من] شکیبی نیکو است و نسبت به آن چه وصف می‌کنید، خداوند است که به یاری طلبیده می‌شود.»[3] آیا نمی‌دانی که نبوّت به ارث نمی‌رسد و فقط سایر چیزها به ارث می‌رسد؟ حال، چه ویژگی در من است که از ارث پدرم محروم می‌شوم؟ آیا خداوند در کتابش فرو فرستاده که «به جز فاطمه، دختر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله»؟! اکنون به من نشانش بده تا با آن متقاعد شوم! (۱۹)

---

۱. این تعبیر را کسی به کار می‌برد که می‌خواهد برای پاسخ به سخنان یاوه، به تنزیه خداوند از این سخنان متوسل شود؛ اما گنجاندن آن در یک عبارت ترجمه‌ای دشوار است.

۲. مریم: ۶.

۳. یوسف: ۱۸؛ این آیه پاسخ حضرت یعقوب علیه‌السلام به برادران حضرت یوسف علیه‌السلام است که پیراهن خونین دروغین آورده بودند تا پدر را قانع کنند که گرگ برادر را خورده و دریده است. ذکر این نکته به جهت فهم عمق استفادهٔ بانو از این آیه در راستای رد حدیث دروغین خلیفه و اطرافیان وی، ضروری به نظر می‌رسید. دروغ‌پردازی برادران عزیز مصر هیچ‌گاه در پرده نماند و به همین ترتیب، ننگ دروغ خلیفه مستتر نماند و خداوند آن را برملا کرد. آنان که می‌خواستند هیچ اثری از عترت نماند و جان و مال آنان را غارت کردند، به مقصود خود نرسیدند و یاد ایشان جاودانه شد.

فَقالَ لها أَبُوبَكْرٍ:

يا بِنتَ رَسولِ اللهِ! أَنتِ عَيْنُ الْحُجَّةِ، و مَنطِقُ الحِكمَةِ، و لا أَنفَرِدُ بِجَوابِكِ، و لا أَدفَعُكِ عَنْ صَوابِكِ، و لٰكِنَّ الْمُسلِمينَ بَيْني و بَيْنَكِ؛ هُم قَلَّدُوني ما تَقَلَّدْتُ، و آتوني ما أَخَذْتُ و تَرَكْتُ. (٢٠)

فَقالَتْ فاطِمَةُ -عَلَيْهَا السَّلامُ- لِمَنْ يَحضُرُهُمْ مِنَ النّاسِ:

أَيُّها النّاسُ! أَ تَجْمَعونَ إِلَى الْقِيلِ الْباطِلِ، و الْفِعلِ الْخاسِرِ؟ لَبِئْسَما اعْتاضَ الْمُبطِلونَ؛ و ما يَسْمَعُ الصُّمُّ ﴿الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدبِرِينَ﴾![1]

أَما ـ و اللهِ ـ لَتَجِدُنَّ مَحملها ثَقيلاً، و غِبَّها وَبيلاً، إِذا كُشِفَ الْغِطاءُ فَحِينَئِذٍ ﴿و لاتَ حِينَ مَناصٍ﴾،[2] «و بَدا لَكُمْ مِنَ اللهِ ما لَمْ تَكونوا تَحْتَسِبونَ».[3] (٢١)

قالَ: و لَمْ يَكُنْ عُمَرُ حاضِراً فَكَتَبَ لَها أَبوبَكرٍ إِلىٰ عامِلِهِ يَرُدُّ فَدَكاً كِتاباً. فَأَخْرَجَتْهُ في يَدِها، فَاسْتَقْبَلَها عُمَرُ، فَأَخَذَهُ عُمَرُ، فَتَفَلَ فيهِ و مَزَّقَهُ، و قالَ: لَقَدْ خَرِفَ ابْنُ أَبِي قُحافَةَ.

فَقالَتْ لَهُ:

ما لَكَ؟! لا أَمْهَلَكَ اللهُ و قَتَلَكَ، و مَزَّقَ بَطْنَكَ. (٢٢)

و أَتَتْ مِنْ فَوْرِها إِلَى الْأَنصارِ فَقالَتْ:

مَعاشِرَ الْبَقِيَّةِ، و أَعْضادَ الْمِلَّةِ، و حَصَنَةَ الْإِسلامِ! ما هٰذِهِ الْغَمِيزَةُ في حَقّي، و السَّبَهُ[4] عَنْ

---

۱. مشابه این عبارت، به جز «یَسمَع» که «تُسمِع» است، در النمل: ۸۰ و الروم: ۵۲ آمده است: ﴿... لا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَ لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرِين﴾

۲. ص: ۳.

۳. استفاده است از قسمت پایانی آیهٔ ﴿وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذينَ ظَلَمُوا ما فِي الْأَرْضِ جَميعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذابِ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ بَدا لَهُمْ مِنَ اللهِ ما لَمْ يَكونُوا يَحْتَسِبُون﴾ (الزمر: ۴۷) که در آن فقط ضمایر به مخاطب تبدیل شده است.

۴. در سایر نسخه‌ها «السِّنة» به معنای چُرت و خواب‌آلودگی آمده است.

در پی آن، ابو بکر به بانو گفت:

ای دختر رسول خدا! تو عین حجّت و گفتار حکمتی و فقط من نیستم که پاسخگوی توام و از [خواستهٔ] درستت دورت می‌کنم، بلکه این مسلمانان‌اند که بین من و تو حاضرند؛ اینان‌اند که آن‌چه را به گردن گرفته‌ام به گردنم نهادند و اختیار هرآن‌چه را گرفتم و رها کردم به من سپردند. (۲۰)

سپس، حضرت فاطمه علیها السلام به مردمی که نزدشان حاضر بودند، فرمود:

ای مردم! آیا برای این یاوه و کردهٔ زیان‌بار، هم‌داستان شده‌اید؟ باطل‌پیشگان چه بد بِده بِستانی کردند؛ البته وقتی ناشنوایان پشت کرده برگردند، هر چه صدایشان بزنی نمی‌شنوند!

آگاه باشید که به دوش کشیدنش را سنگین و سرانجامش را ناگوار خواهید یافت. وقتی پرده کنار رود، در آن زمان «هنگام گریز نیست»،[1] «و از جانب خداوند چیزی را که گمان [هم] نمی‌کردید برایتان رو می‌شود».[2] (۲۱)

[امام صادق علیه السلام] فرمود:

عمر آن‌جا نبود و ابوبکر برای آن بانو به کارگزار خود نامه‌ای نوشت تا فدک را باز گرداند. بانو نامه‌به‌دست بیرون آمد که ناگاه عمر با ایشان مواجه شد و نوشته را گرفت و در آن تف انداخت و ریز ریزش کرد و گفت: قطعاً پور ابوقحافه چرند و یاوه بافته.

بانو به او فرمود: دردت چیست؟! خداوند تو را مهلت ندهد و بکُشد و شکمت را پاره پاره کند. (۲۲)

بانو به سرعت سراغ انصار آمده، فرمود:

گروه‌های بازمانده و ای یاوران دین و دژهای نفوذناپذیر اسلام! این چه سستی در حق من و هوش ازسر رفتگی در دادخواهی من است؟! آیا رسول خدا -که درود پیوسته و آرامش خداوند نثار او و خاندانش باد- نبود که ترجیح داده بود [حرمتش] با [حفظ حریم] فرزندانش نگاه داشته شود؟ به چه سرعتی بدعت گذاشتید و چه شتابان وا نهاده‌اید! می‌گویید رسول خدا -که درود پیوسته و آرامش خداوند نثار او و خاندانش باد- مُرد [و **همه چیز تمام شد**]! البته این (: وفات پدرم) رویداد بزرگی است که شکافش فراخ‌تر شده و گسستگی‌اش به گوش همه رسیده و آن‌که

---

۱. ص: ۳.

۲. استفاده از آیهٔ ۴۷ سورهٔ زمر.

ظُلامَتي؟! أَ ما كانَ رَسولُ اللهِ ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ ـ آثَرَ أَنْ يُحْفَظَ في وُلْدِهِ؟ سَرْعانَ ما أَحْدَثْتُمْ، و عَجْلانَ ذا إِهالَةٍ![1] تَقُولُونَ ماتَ رَسولُ اللهِ ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ ـ! فَخَطْبٌ جَليلٌ اسْتَوْسَعَ وَهْنُهُ، و اسْتَهَرَ فَتْقُهُ، و فُقِدَ راتِقُهُ، و أَظْلَمَتِ الْأَرْضُ لِغَيْبَتِهِ، و أَصْبَحَتْ لِمُصِيبَتِهِ خاسِئَةً، و أَكْدَتِ الْآمالُ، و خَشَعَتِ الْجِبالُ، و مُنِعَ الْحَرِيمُ، و أُذِلَّتِ الْحُرْمَةُ بِمَوْتِ مُحَمَّدٍ ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ ـ.

فَتِلْكَ نازِلَةٌ أَعْلَنَ بِها كِتابُ اللهِ في أَفْنِيَتِكُمْ مُمساكُمْ و مُصْبَحَكُمْ، هُتافاً هُتافاً، و لَقَدْ ما خَلَتْ لِأَنبيائِهِ و رُسُلِهِ، ﴿و ما مُحَمَّدٌ إِلّا رَسولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلىٰ أَعْقابِكُمْ و مَنْ يَنْقَلِبْ عَلىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللهَ شَيْئاً و سَيَجْزِي اللهُ الشّاكِرِينَ﴾.[2] (۲۳)

أَيْهاً بَني قَيْلَةَ! أَ أُهْضَمُ تُراثَ أَبي و أَنتُمْ بِمَرأىً و مُسْتَمَعٍ؟!

تَلْبَسُكُمُ الدَّعْوَةُ؛ و يَشْمَلُكُمُ الْخَفْرُ،[3] و فيكُمُ الْعُدَّةُ و الْعَدَدُ، و لَكُمُ الدّارُ و الْخَيْرُ، و أَنتُمْ أُولُوا مِحْنَةِ اللهِ الَّذي امْتَحَنَ، و نِحْلَتُهُ الَّذي انْتُحِلَ، و خِيَرَتُهُ الَّتي انْتُخِبَتْ لَنا أَهلَ الْبَيتِ. فَنابَذْتُمْ فينَا الْعَرَبَ و ناهَضْتُمْ فينَا الْأُمَمَ و كافَحْتُمْ فينَا الْبُهَمَ. لا نَبْرَحُ و لا تَبْرَحونَ نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتَمِرونَ. حَتّىٰ إِذا دارَتْ بِنا فيكُمْ رَحَى الْإِسْلامِ، و دَرَّتِ الْبِلادُ، و خَضَعَتْ قَعَدَةُ[4] الشِّرْكِ، و هَدَأَتْ رَوْعَةُ الْهَرْجِ، و خَمَدَتْ نارُ الْحَرْبِ، و اسْتَوْسَقَ نِظامُ الدِّينِ. (۲۴)

---

۱. این یک مَثَل قدیمی عربی است.

۲. آل عمران: ۱۴۴.

۳. در نسخه‌های دیگر «الخبر/الخبرة» آمده است.

۴. این کلمه را به چندین حالت می‌توان خواند: «القُعْدَة: الاغ یا زین ستوران»، «القَعْدَة: مرکب انسان»، «القَعَدَة: حیوان سواری»، «القُعَدَة: فرد زمین‌گیر و بی‌خاصیت که نه جنگ از وی آید و نه شغل دیوانی».

پیوندش می‌داد از دست رفته و زمین از نبود او تاریک شده و در مصیبتش فرومایه شده و امیدها نومید شده و کوه‌ها خمیده شده و نسبت به حریم [او] فروگذار شده و با درگذشت حضرت محمّد -که درود پیوسته و آرامش خداوند نثار او و خاندانش باد- حُرمت [او] فرومایه شده است.

و این مصیبت، فاجعه‌ای است که کتاب خدا در آستانهٔ خانه‌هایتان، شبانگاهان و صبحگاهانتان، خبرش را فریادزنان و با صدای رسا رسانده است و گریبان‌گیر پیامبران و فرستادگان او شده است: «و محمّد صلی الله علیه و آله و سلم صرفاً فرستاده‌ای‌است که پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، به گذشتهٔ خود وا پس می‌گردید؟ [اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت خویش برمی‌گردید] و هر کس به پیشینه‌اش بازگردد، هیچ ضرری به خدا نمی‌زند و خداوند به زودی قدرشناسان را پاداش خواهد داد.»[1] (۲۳)

از شما فرزندان قیله (:اوسیان و خزرجیان) بعید است![2] آیا همان‌گاه که شما پیش چشم من و در معرض شنیدن کلامم هستید، میراث پدرم از من تاراج می‌شود؟!

ندای من شما را فرا می‌گیرد، در همان حال که پیمان‌شکنی، شما را فراگرفته و شما دارای نیرو و نفرات کافی می‌باشید و خانه (:سرپناه) و خیر دارید و شما رنج‌آزمودگان خداوندی هستید که به بلا آزمود و موهبت او که پذیرفته شد[3] و برگزیدگان او هستید که برای [یاری] ما اهل بیت علیهم السلام برگزید.

که به خاطر ما با همهٔ عرب ستیزه کردید و از برای ما اقوام را به شکست کشاندید و به خاطر ما با بی‌باکان به نبرد ایستادید. پیوسته چنین بودیم و چنان بودید که بر شما فرمان می‌راندیم و شما نیز فرمان می‌بردید. تا این‌که آسیای اسلام در میان شما به سبب ما به چرخش درآمد و منافع سرزمین‌ها سرازیر شد[4] و مرکب [چموش] شرک، رام شد و هراس از آشوب آرام گرفت و آتش جنگ خاموش شد و شیرازهٔ دین سامان یافت. (۲۴)

---

۱. آل عمران: ۱۴۴.

۲. قیلة بن کاهل، نام مادر اجدادی این قبایل است.

۳. احتمال دیگر این است که «انتَحَل» را معلوم اعراب کنیم و معنا کنیم که «موهبتی از خدا که ادعا داشت»؛ در این صورت، عبارت حضرت کنایی است و تعریض بدان پیدا می‌کند که شما خود را موهبت خدا می‌دانستید و پر مدّعا بودید؛ خواه ادعای دیانت و خواه ادعای این که وجودتان لطفی از سوی خدا به پیامبر است! اما با توجه به سایر نسخه‌ها این معنا و این‌گونه اعراب را ترجیح ندادیم.

۴. اصل کلام حضرت این است که «شیر از سینه‌های سرزمین‌ها سرازیر شد» که گویی سرزمین را به حیوان شیرده تشبیه کرده‌اند.

أَنّى حُدْتُمْ عَنِ الْبَيانِ، و نَكَصْتُمْ بَعدَ الْإِقدامِ؟ عَنْ قَوْمٍ ﴿نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ و هَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسولِ و هُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنتُمْ مُؤْمِنِين﴾.[1]

بَلىٰ ـ و اللهِ ـ، قَدْ أَراكُمْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ، و رَكَنْتُمْ إِلَى الدَّعَةِ، فَمُجْتُمْ عَنِ الدّينِ، مَجَجْتُمُ الَّذي اسْتُودِعْتُمْ؛ ﴿إِنْ تَكْفُروا أَنتُمْ و مَنْ فِي الْأَرْضِ جَميعاً فَإِنَّ اللهَ لَغَنِيٌّ حَميدٌ﴾،[2] ﴿أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُا الَّذينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ و عادٍ و ثَمُودَ و الَّذينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللهُ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ﴾،[3] ﴿و مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ﴾[4] و كانَ الْأَمرُ قَدْ حَضَر.[5] (۲۵)

---

۱. التوبة: ۱۳.

۲. ابراهيم: ۸.

۳. ابراهيم: ۹؛ سیاق آیات چنین است: ﴿وَ قالَ مُوسى إِنْ تَكفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَميعاً فَإِنَّ اللهَ لَغَنِي حَميدٌ (۸) أَلَمْ يأْتِكمْ نَبَؤُا الَّذينَ مِنْ قَبْلِكمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لا يعْلَمُهُمْ إِلاَّ اللهُ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَينَاتِ فَرَدُّوا أَيدِيهُمْ فِي أَفْواهِهِمْ وَ قالُوا إِنَّا كفَرْنا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَ إِنَّا لَفِي شَک مِمَّا تَدْعُونَنا إِلَيهِ مُريبٍ (۹)﴾ که اشارات واضحی به کفر قوم معاند و جسور در برابر حضرت زهرا عليها‌السلام دارد.

۴. الزلزلة: ۸.

۵. در نسخه‌های رایج و به خصوص در ادامهٔ این خطبه در *دلائل الإمامة* که بسیار نزدیک به این نسخه است، ادامه‌ای معروف وجود دارد که پیش از عبارت «و كان الأمر ...» آمده که این جا نیامده است و به نظر می‌رسد از قلم افتاده باشد که چنین است: «أَلا وَ قَدْ قُلْتُ الَّذِي قُلْتُ عَلَى مَعْرِفَةٍ مِنِّي بِالْخَذْلَةِ الَّتِي خَامَرَتْكُمْ، وَ لكِنَّها فَيْضَةُ النَّفْسِ، وَ نَفْثَةُ الْغَيْظِ، وَ بَثَّةُ الصَّدْرِ، وَ مَعْذِرَةُ الْحُجَّةِ، فَدُونَكُمْ فَاحْتَقِبُوهَا دَبِرَةَ الظَّهْرِ، نَاقِبَةَ الْخُفِ، بَاقِيَةَ الْعَارِ، مَوْسُومَةً بِشَنَارِ الْأَبَدِ، مَوْصُولَةً بِ﴿نَارِ اللهِ الْمُوقَدَةِ* الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ* إِنَّها عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ* فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾ (الهمزة: ۶-۹) فَبِعَيْنِ اللهِ مَا تَفْعَلُونَ، ﴿وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ (الشعراء: ۲۲۷)، وَ أَنَا ابْنَةُ نَذِيرٍ ﴿لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾ (سبأ: ۴۶)، فَاعْمَلُوا ﴿إِنَّا عَامِلُونَ* وَ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾ (هود: ۱۲۱ و ۱۲۲) ﴿وَ سَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ﴾ (الرعد: ۴۲)، ﴿وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ﴾(التوبة: ۱۰۵)، ﴿وَ كُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِي عُنُقِهِ﴾ (الإسراء: ۱۳)، ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ (الزلزلة: ۷-۸)»

به کدامین جهت از امر واضح رخ برتافتید؟ و بعد از پا پیش نهادن، پا پس کشیدید؟ از گروهی «که پیمان‌هایشان را زیر پا گذاشتند و آهنگِ بیرون کردن رسول [خدا] را کردند و همانان در نخستین بار، آغازگر [جنگ] با شما بودند؛ آیا از آنان می‌هراسید؟ که چنان چه مؤمن باشید، خداوند برای آن که از او بهراسید سزاوارتر است.»[1]

به خدا سوگند آری، می‌دانم که به آسایش‌طلبی گراییده و کنج عافیت گزیده‌اید؛ در پی آن از دین روی گرداندید، آن چه به شما سپرده شده بود را [مانند آب دهان] بیرون انداختید، [که] «اگر شما و هر آنکه در زمین است، جملگی کفر بورزید، همانا خداوند بی‌نیاز ستوده است»،[2] «مگر خبر کسانی‌که پیش از شما بودند، یعنی قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی‌که پس از آنها بودند به شما نرسیده؟ که جز خداوند کسی آنان را نمی‌شناسد که فرستادگانشان با برهان‌های روشن به سوی ایشان آمدند ...»،[3] «و هر کس هم‌سنگ ذره‌ای [کار] بد انجام دهد، آن را در می‌یابد»[4] و بی‌شک امر [رستاخیز چنان قطعی و نزدیک است که گویی] فرا رسیده است.[5] (۲۵)

---

۱. توبه: ۱۳.

۲. ابراهیم: ۸.

۳. ابراهیم: ۹؛ این دو آیه از زبان حضرت موسی علیه‌السلام است که بعد از برشمردن نعمت‌های الهی بر مردم خویش که ایشان را از شرّ فرعون رهانیده بود، چنین می‌فرماید. لطیف آن است که بعد از این، قرآن بیان می‌دارد که قوم حضرت موسی علیه‌السلام به نشانهٔ تعجب دست بر دهان نهاده و می‌گفتندما به هر چه شما پیامبران آورده‌اید کافریم و در مورد آیینی که به سویش می‌خوانید سخت مشکوکیم! استفاده‌های صدیقهٔ طاهره علیهاالسلام از قرآن بسیار شگفت‌آور است.

۴. زلزال: ۸.

۵. در نسخه‌های رایج و به خصوص در ادامهٔ این خطبه در *دلائل الامامة* که بسیار نزدیک به این نسخه است، ادامه‌ای معروف وجود دارد که پیش از عبارت «و کان الأمر ...» آمده که این جا نیامده است و به نظر می‌رسد از قلم افتاده باشد که چنین است: (آگاه باشید! من آن چه شرط بلاغ است با شما گفتم، با آن‌که می‌دانم خواری با وجودتان سرشته و نیرنگ بر دل‌هایتان چیره گشته؛ لیکن این شکوه‌ها جوششی از اندوه نفس و تسکینی بر فوران خشم و گشایشی بر آلام درون و خروشی بر تنگی دل و در پایان، حجتی بر شماست. اکنون این شما و این مرکب خلافت، ارزانی‌تان باد! به آن محکم درآویزید، اما بدانید پشتش زخم و پایش لنگ و همراهش ننگ است و داغ خشم الهی و نشان عار ابدی با اوست؛ و در پیوند با «آتش افروختهٔ خداست که بر دل‌ها اشراف دارد ...» (همزه: ۶ به بعد) که هر آن چه انجام می‌دهید در برابر دیدگان خداست «و به زودی کسانی‌که ستم می‌کنند می‌دانند که بازگشتشان به کجاست.» (شعرا: ۲۲۷) و من دختر بیم‌دهندهٔ «شما در برابر عذاب سخت» (سبا: ۴۶) هستم. انجام دهید، «ما نیز انجام می‌دهیم و منتظر باشید، ما نیز منتظر هستیم.» (هود: ۱۲۱-۱۲۲) ... .)

ثُمَّ وَلَّتْ.

فَاتَّبَعَها رافِعُ بْنُ رِفاعَةَ الزُّرَقِيُّ و قالَ:

يا سَيِّدَةَ النِّساءِ! لَوْ كانَ أَبُوالحَسَنِ تَكَلَّمَ في هٰذَا الأَمرِ و ذَكَّرَ النّاسَ قَبلَ أَنْ يَجْرِيَ هٰذا الْعَقْدُ، ما عَدَلْنا بِهِ أَحَداً.

فَقالَتْ لَهُ:

إِلَيْكَ عَنّي! فَما تَرَكَ أَبي لِأَحَدٍ بَعدَ غَديرِ خُمٍّ مِنْ جَحْدٍ و لا عُذْرٍ (٢٦)

قالَ:

فَلَمْ يُرَ باكٍ و لا باكِيَةٌ أَكثرَ مِنْ ذٰلِكَ اليَومِ، و ارْتَجَّتِ الْمَدينَةُ، و صاحَ النّاسُ و ارْتَفَعَتِ الأَصْواتُ.

فَلَمّا بَلَغَ أَبابَكرٍ ذٰلِكَ قالَ لِعُمَرَ: تَرِبَتْ يَداكَ! ما كانَ عَلَيْكَ لَوْ تَرَكْتَني، فَرَتَقْتُ الْخَرْقَ و رَتَقْتُ الْفَتْقَ؟! أَ لَمْ يَكُنْ ذٰلِكَ بِنا أَحَقَّ؟!

فَقالَ: لَقَدْ كانَ في ذٰلِكَ ضَعْفُ سُلْطانِكَ، و تَوْهيناً لِخِلافَتِكَ، و ما أَشْفَقْتُ إِلّا عَلَيْكَ.

فَقالَ: وَيْلَكَ، فَكَيْفَ و قَدْ عَلِمَ النّاسُ ما دُعُوا إِلَيْهِ؟ و ما نَحنُ مِنَ الْعُذْرِ إِلَيْهِ؟![1]

فَقالَ عُمَرُ: هَلْ هِيَ إِلّا غَمْرَةٌ انْجَلَتْ و ساعَةٌ انْقَضَتْ؟ و كانَ ما قَدْ كانَ. ثُمَّ أَنْشَدَ:

ما قَدْ مَضىٰ فيما مَضىٰ، كَما مَضىٰ و ما مَضىٰ فيما قَضىٰ، قَدِ انْقَضىٰ (٢٧)

أَقِمِ الصَّلاةَ و آتِ الزَّكوٰةَ، وَ أْمُرْ بِالْمَعروفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنكَرِ، و قِرَّ الْفَيْءَ، و صِلِ الْقَرابَةَ، فَإِنَّ اللهَ -عَزَّ و جَلَّ- يَقُولُ: ﴿إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ ذٰلِكَ ذِكْرىٰ لِلذّاكِرِينَ﴾،[2] و

---

۱. می‌توان با توجه به تصحیف، این‌گونه خواند: «ما نَجنُ مِنَ الغَدرِ إلیه» که با مفهوم عبارت تناسب بهتری دارد و ترکیب معنادارتری در عربی است و به نسخهٔ *دلائل الإمامة* نزدیک است. عبارت کاملی که در آن جا آمده این است: «فَکَیفَ بِابنَةِ مُحَمَّدٍ وَ قَدْ عَلِمَ النّاسُ ما تَدْعُو إلَیهِ، وَ ما نَجِنُّ لَها مِنَ الْغَدرِ عَلَیهِ»!

۲. هود: ۱۱۴.

سپس بانو بازگشت.

بی‌درنگ، رافع بن رفاعهٔ زُرَقی دنبال بانو رفت و گفت: سرور زنان! اگر پیش از آن‌که پیمان عملی شود، ابوالحسن علیه‌السلام در این باب صحبت کرده و به مردم یاد آورده بود، ما هیچ کس را جایگزین وی نمی‌کردیم.

حضرت به او فرمودند:

از من دور شو![1] که پدرم پس از غدیر خم برای هیچ‌کس جای هیچ انکار و بهانه‌ای باقی نگذاشت. (۲۶)

[امام صادق علیه‌السلام] فرمود: در هیچ روزی بیش از این روز، مرد و زن گریان دیده نشد و مدینه غوغا شد و مردم فریاد برآوردند و سر و صدا بالا گرفت.

وقتی این خبر به ابوبکر رسید به عمر گفت: خیر نبینی![2] چه می‌شد رهایم می‌کردی تا خودم شکاف را هم آورم و پارگی را رفو کنم؟! این برای ما سزاوارتر نبود؟!

عمر گفت: این کار باعث ضعف سلطنت تو می‌شد و نیز سستی خلافتت بود و نگرانی من، فقط به خاطر خودت بود.

ابو بکر گفت: وای بر تو، چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که مردم خوب فهمیدند که به چه چیزی دعوتشان کرد؟ و نیز [مردم خوب می‌دانند که] چه بهانه‌ای را دستاویز قرار داده‌ایم؟![3]

عمر گفت: مگر غیر این است که سختی‌ای بود که بر طرف شد و زمانی بود که گذشت؟ و هر چه بود، بود [و تمام شد]. سپس چنین شعری خوانْد:

آن چه که در گذشته انجام شده، به مانند همان است که گذشته؛ و هر چه در گذشته انجام شد، سپری شده است. (۲۷)

نماز را اقامه کن و زکات را بپرداز و امر به معروف و نهی از منکر کن و اموال حکومتی را جایگاه بخش و به خویشاوندان رسیدگی کن که خداوند -عز و جل- می‌فرماید: «نیکی‌ها بدی‌ها را

---

۱. این اصطلاح در عربی در محاوره مؤدبانه و مهربانانه به کار نمی‌رود بلکه بار منفی، توبیخی و خشمگینانه دارد.

۲. ترجمهٔ تحت‌اللفظی آن است که «دو دستت محتاج و مسکین باد». البته معادل دقیق اصطلاحی آن در فارسی امروزی که مقصود از عبارت را می‌رساند این است که «دستت بشکند»، ولی چون با متن قدیمی تناسب لازم را نداشت در ترجمه نیاوردیم.

۳. اگر عبارت را «و ما نَجِنُّ من الغَدر الیه» بخوانیم باید معنا کنیم: و چه نیرنگی در پس پرده نهان کرده‌ایم.

يَقولُ: ﴿يَمْحُوا اللهُ ما يَشاءُ و يُثْبِتُ و عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ﴾[1]، و قالَ -تَعالىٰ-: ﴿و الَّذينَ إذا فَعَلوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَموا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللهَ فَاسْتَغْفَروا لِذُنُوبِهِمْ و مَنْ يَغْفِرُ الذُّنوبَ إِلّا اللهُ﴾؛[2] ذَنْبٌ واحِدٌ في حَسَناتٍ كَثيرَةٍ، قَلِّدْني ما يَكونُ مِنْ ذٰلِكَ! (۲۸)

قالَ:

فَضَرَبَ أَبوبَكرٍ بِيَدِهِ عَلىٰ كَتِفِ عُمَرَ و قالَ: كَمْ مِنْ كُرْبَةٍ فَرَّجْتَها يا عُمَرُ!

ثُمَّ نادَى الصَّلوٰةَ جامِعَةً، فَاجْتَمَعَ النّاسُ و صَعِدَ المِنْبَرَ، فَحَمِدَ اللهَ و أَثْنىٰ عَلَيْهِ. ثُمَّ قالَ:

أَيُّهَا النّاسُ! ما هٰذِهِ الدَّعَةُ لِكُلِّ قالَةٍ و مَعَ كُلِّ قالَةٍ أُمْنِيَّةٌ؟! أَنّىٰ كَانَتْ هٰذِهِ الْأَمانِيُّ في عَهْدِ نَبِيِّكُمْ ـ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ ـ؟! فَمَنْ شَهِدَ فَلْيَتَكَلَّمْ و مَنْ سَمِعَ فَلْيَقُلْ، كَلّا بَلْ هُوَ ثُعالَةٌ شاهِدُهُ ذَنَبُهُ لَعَنَهُ اللهُ، و لَقَدْ لَعَنَهُ مِراراً بِكُلِّ فِتْنَةٍ. يَقُولُ كَرُّوها خُدْعَةً، ابْتِغاءَ الْفِتنَةِ مِنْ بَعدِ ما هَرِمَتْ، كَأُمِّ طَحّالٍ أَحَبُّ أَهلِها إِلَيْهَا الغَوِيُّ![3] أَلا لَوْ شِئْتُ أَنْ أَقولَ لَقُلْتُ، و لَوْ تَكَلَّمْتُ لَمَخْتُ،[4] و إِنّي ساكِتٌ ما تُرِكْتُ. يَستَغيثونَ بِالضَّعَفَةِ و يَستَنصِرونَ بِالنِّساءِ! و قَدْ بَلَغَني ـ مَعْشَرَ الْأَنصارِ! ـ مَقالَةُ سُفَهائِكُمْ. فَوَاللهِ إِنَّ أَحَقَّ النّاسِ بِلُزومِ عَهْدٍ مِنْ رَسولِ اللهِ -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ- أَنتُمْ، لَقَدْ جاءَكُمْ فَآوَيْتُمْ و نَصَرتُمْ، فَأَنْتُمُ الْيَوْمَ أَحَقُّ مَنْ لَزِمَ عَهْدَهُ و مَعَ ذٰلِكَ فَاغْدُوا عَلىٰ عَطائِكُمْ،[5] فَإِنّي لَسْتُ كاشِفاً قِناعاً و لا باسِطاً ذِراعاً و لا لِساناً و لا يَداً إِلّا لِمَنِ اسْتَحَقَّ ذٰلِكَ، و السَّلامُ.(۲۹)

---

۱. الرعد: ۳۹.

۲. آل عمران: ۱۳۵.

۳. وای بر کسی که چنین جسارتی به اهل بیت مطهّر رسول خدا ﷺ روا دارد. مَثَل زن بدکاره و گمراه کجا و عترت پیامبر کجا؟! به راستی که برای گویندهٔ چنین کلمات رکیکی باید گفت: «حقّت علیه کلمة العذاب، أ فأنت تنقذ من في النار»؟

۴. احتمال دیگر آن است که «لَبُحتُ» باشد به معنای «افشاگری می‌کردم».

۵. عبارت «عَطایاکُمْ» در حاشیهٔ نسخه، به عنوان بدل یا تصحیح این ترکیب ذکر شده است.

می‌زداید، این یادی است برای یاد کنندگان»[1] و می‌فرماید: «خداوند هرچه را مشیت می‌کند محو و اثبات می‌کند و امّ‌الکتاب نزد او است»[2] و خداوند متعال فرمود: «و کسانی که وقتی کار بسیار زشتی انجام داده یا به خود جفا کنند، خداوند را یاد کرده از او برای گناهانشان آمرزش بخواهند و چه کسی جز خداوند گناهان را می‌آمرزد؟»[3] یک گناه بود در میان حسنات فراوان، هرچه از این دست بود را گردن من بینداز! (۲۸)

[امام صادق ﷣] فرمود: سپس ابوبکر با دست خود بر شانهٔ عمر زد (: نشانهٔ تأیید و خوشایند) و گفت: عمر! چه بسیار گره‌های دشوار که به دست تو گشوده شد. سپس بانگ بر آورد که «فراخوان عمومی!». مردم جمع شدند و او بر فراز منبر شد و حمد و ثنای خدا کرد.

سپس چنین گفت:

مردم! این چه بی‌تفاوتی نسبت به هر حرفی است، حال آن‌که کنار هر حرفی آرزویی در کار است؟! این خواهش‌ها و آرزوها در روزگار پیامبرتان -که درودهای پیوسته و آرامش خداوند نثار او و خاندانش باد- کجا بود؟! حال، هر کس دیده سخنی بگوید و هر کس شنیده حرفی بزند، هرگز! بلکه او روباهی است که شاهدش دُمش است که خدا لعنتش کند و البته که بارها او را در هر فتنه‌ای لعنت کرده است. فریب‌کارانه و فتنه‌جویانه در پی آن که فتنه پیر و زمین‌گیر شده است می‌گوید پی‌درپی هجوم برید تا آن را برگردانید؛ درست مانند امّ طحّال که برای او دوست‌داشتنی‌ترینِ افرادِ پیرامونش، شخص هوس‌ران است![4] بدانید، اگر می‌خواستم بگویم می‌گفتم و اگر سخن بگویم لطمه می‌زنم، ولی تا زمانی که به من کاری نداشته باشید خاموشم.

---

۱. هود: ۱۱۴.

۲. رعد: ۳۹.

۳. آل عمران: ۱۳۵.

۴. این یک مَثَل قدیمی است. امّ طحّال نام زنی بدکاره در عرب است که شاخص زناپیشگی است و گاهی برای بدترین توصیف برای فرد گویند: «از امّ طحّال هم زناکارتر است!» نمی‌توانیم تنها با دیدگاهی علمی و فنی از سر این دشنام‌گویی و فحاشی ابوبکر بگذریم. بی‌شک بنا بر این نقل، ابوبکر علاوه بر نخستین غاصب خلافت و نیز نخستین آغازگر جنگ و خونریزی بر ضد اهل بیت، نخستین بنیانگذار سبّ و لعن و هرزه‌گویی بر ضد اهل بیت است که مصداق نخستین ناصبی در فرهنگ اسلامی است. او با این مَثَل و مَثَل پیشین هم به امیرالمؤمنین و هم به صدیقهٔ طاهره ﷺ با رکیک‌ترین تعابیر دشنام داده است. چون در هر دو مَثَل دو تشبیه وجود دارد (روباه و دم، ام طحال و شخص هوس‌ران). البته در اخبار اهل سنّت هم آمده که ابوبکر فردی «سبّاب» (بسیار هرزه‌گو و فحاش) بوده است: «عن ابن عائذ عن المقدام قال: «استَبّا عقیلُ بنُ ←

قالَ: فَأَطْلَعَتْ أُمُّ سَلَمَةَ رأسها مِنْ بابِها و قالَتْ:

أَ بِمِثْلِ هٰذا يُقالُ لِفاطمَةَ بِنْتِ رَسولِ اللهِ ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ ـ ؟! و هِيَ ـ وَ اللهِ ـ الْحَوْراءُ بَيْنَ الْإِنْسِ و النَّفيسُ لِلنَّفْسِ، رَبَتْ في حُجورِ الأَتقياءِ، و تناوَلَتْها أَيْدِي الْملائِكَةِ، و نَمَتْ في حُجورِ الطّاهِراتِ، و نَشَأَتْ خَيرَ مَنْشَأٍ و رُبِّيَتْ خَيرَ مُرَبّىً.

أَ تَزْعُمونَ أَنَّ رَسولَ اللهِ ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ ـ حَرَّمَ عَلَيْها ميراثَهُ و لَمْ يُعْلِمْها؟! و قَدْ قالَ ـ عَزَّ و جَلَّ ـ : ﴿و أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾.[1] أَ فَأَنْذَرَو خالَفَتْ مُطْلِبَةً؟![2] و هِيَ خَيرُ النِّسْوانِ و أُمُّ ساداتِ الشُّبّانِ،[3] و عَدِيلَهُ مَريَمُ ابْنَةُ عِمْرانَ، و حَلِيلُهُ خَيرُ الْأَقْرانِ. تَمَّتْ بِأَبِيها رِسالاتُ رَبِّهِ، فَوَ اللهِ لَقَدْ كانَ يُشْفِقُ عَلَيْها مِنَ الْحَرِّ و الْبَرْدِ، يُوَسِّدُها يَمِينَهُ و يُلْحِفُها بِشمالِهِ، رُوَيْداً! فَرَسولُ اللهِ ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ ـ بِمَرأَى بِغَيِّكُمْ و عَلَى اللهِ تَرِدونَ، واهاً لَكُمْ فَسَوْفَ تَعْلَمونَ.

قالَ: فَحُرِمَتْ أُمُّ سَلَمَةَ عَطاءَها تِلْكَ السَّنَةَ. (۳۰)

← أبی طالب و أبوبکر»، قال: و کان أبوبکر سبّاباً ... .» مقدام گوید: عقیل بن ابی‌طالب و ابوبکر به هم فحاشی کردند؛ همو می‌افزاید ابوبکر بسیار ناسزاگو بود... .(ابن عساکر، ابوالقاسم، *تاریخ مدینة دمشق*، ۱۱۰/۳۰) برخی گفته‌اند که این جا «نسّاباً»، یعنی نسب‌شناس، بوده و بر اثر تصحیف، به «سبّاباً» تبدیل شده است؛ اما مرحوم علّامه امینی در جواب فرموده که لغت نسّاب به قسمت قبل خبر (که می‌گوید ابوبکر و عقیل به هم فحش می‌دادند)، ربطی ندارد؛ لذا همان لغت صحیح‌تر است. ضمن آن‌که اگر «نسّاباً» را صحیح بگیریم، معنی‌اش آن می‌شود که ابوبکر نسب و آبا و اجداد را می‌شناخت و وقتی به کسی دشنام می‌داد، نسل و نسب او را هدف می‌گرفت که این خود از اوّلی بدتر است؛ زیرا مصداق بدترین نوع سبّ و دشنام است. (امینی، عبدالحسین، *الغدیر*، ۲۲۴/۷) نیز آن‌گونه که از سایر نقل‌ها بر می‌آید، این دشنام دادن در محضر رسول خدا ﷺ بوده است. (سیوطی، جلال الدین، *الخصائص الکبری*، ۸۶/۲)

۱. الشعراء: ۲۱۴.

۲. عبارت «مُطالِبَةً» نیز در حاشیهٔ نسخه به عنوان بدل یا تصحیح ذکر شده است.

۳. در نسخه، دندانهٔ اضافه‌ای وجود دارد که غلط به نظر می‌آید و عجیب این است که نسخه‌نویس نقطه‌های آن را کامل گذاشته و «الشیبان» دانسته است. این واژه برای متن کاملاً بی‌معناست و این واژه را تنها باید «الشُّبّان» بدانیم که مطابقت با اصطلاح «سید الشباب» برای امام مجتبی و امام حسین علیهما السلام دارد و در سایر نسخ هم، چنین آمده است. (الشیبان نام قبیله‌ای از عرب است و به معنای دو ماه سردتر سال، یعنی کانون اول و ثانی نیز به کار رفته است.)

به ضعیفه‌ها پناه می‌برند و از زنان یاری می‌جویند! گفتهٔ نادانان شما -گروه انصار!- به گوش من رسیده است. به خدا سوگند شایسته‌ترین مردم برای پایبندی به دوران رسول خدا -که درود پیوسته و آرامش خداوند نثار او و خاندانش باد- شمایید، او نزد شما آمد و پناهش دادید و یاری کردید، لذا امروز شما شایسته‌ترین کسانی هستید که به روزگار او پایبندند و با این توضیحات، سراغ عطاء و بخشندگی‌های خود بروید(: به همان سیره ادامه دهید) که من پرده از کسی نمی‌درم و بازو و زبان و دست به آزار کسی دراز نمی‌کنم، مگر آن‌که لیاقتش را داشته باشد، تمام. (۲۹)

[امام صادق علیه‌السلام]فرمود: جناب امّ سلمه سر خود از سرایش بیرون آورده،گفت:

آیا نسبت به حضرت فاطمه دختر رسول خدا -که درود پیوسته و آرامش خداوند نثار او و خاندانش باد-چنین سخن گفته می‌شود؟! این درحالی است که آن بانو، به خدا سوگند، حوریه‌ای بهشتی در میان آدمیان و گران‌مایه‌ای برای بشر است،[1] در دامن پرهیزکاران رشد یافته و دستان فرشتگان او را بر گرفته و در دامن پاکیزگانی از زنان بالیده و از بهترین سرچشمه سر بر آورده و به بهترین تربیت پرورش یافته است.

آیا مدّعی هستید که رسول خدا -که درود پیوسته و آرامش خداوند نثار او و خاندانش باد- او را از میراث محروم کرده و او را مطّلع نکرده است؟! در حالی که خداوند -عزو جل- فرموده: «و خاندان نزدیکت را بیم ده».[2] آیا او بیم داده و آن بانو در مقام درخواست، مخالفت کرده است؟! در حالی که بانو، بهترینِ زنان و مادر سروران جوانان (: امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام) و نظیر او مریم دختر عمران و همسر او بهترینِ همتایان است. با پدرش رسالت‌های خداوند او پایان یافت، به خدا سوگند پیامبر برای او [حتی] نسبت به گرما و سرما دل سوز بود، دست راست خود را بالش او و دست چپش را رو‌انداز او می‌کرد، آرام باشید و آهسته! که رسول خدا -که درود پیوسته و آرامش خداوند نثار او و خاندانش باد- ناظر ضلالتتان است و نزد خداوند می‌روید، دریغا و افسوس برایتان که خواهید فهمید!

[امام صادق علیه‌السلام]فرمود: جناب امّ‌سلمه آن سال را از مستمری خود، محروم شد.(۳۰)

---

۱. اگر نفس را با فتحهٔ وسط بخوانیم، به معنای گران‌بها بودن و ارزشمندی است. این معنا هم محتمل به ذهن می‌رسد.

۲. شعرا: ۲۱۴.

و رَجَعَتْ فاطمَةُ ـ عَلَيْها السَّلامُ ـ إلىٰ منزِلِها فاشْتَكَتْ، فَدَخَلْنَ عَلَيْها نِساءُ الْمُهاجِرينَ و الْأَنصارِ، فَقُلْنَ لَها: كَيْفَ أَصْبَحْتِ يا بِنْتَ رَسولِ اللهِ؟

فَقالَتْ:

أَصْبَحْتُ ـ و اللهِ ـ عائِفَةً لِدُنْياكُمْ، قالِيَةً لِرِجالِكُمْ. سَئِمْتُهُمْ بَعْدَ إذْ عَرَفْتُهُمْ، و لَفَظْتُهُمْ بَعْدَ إذْ سَبَرْتُهُمْ؛ فَقُبْحاً لِفُلولِ الْحَدِّ و خَطَلِ الرَّأْيِ و خَوَرِ الْقَناةِ! ﴿لِبِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللهُ عَلَيْهِمْ و فِي الْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ﴾.[1] لا جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ رِبْقَها، و سُبِّبَ عَلَيهِمْ عارُها. فَجَدْعاً و عَقْراً و﴿بُعْداً لِلْقَوْمِ الظّالِمينَ﴾![2] وَيْحَهُمْ، أَنْ زَحْزَحُوها عَنْ رَواسِي الرِّسالَةِ و قَواعِدِ النُّبُوَّةِ و مَهْبِطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ وَ الطَّبِينِ[3] بِأَمْرِ الدُّنْيا و الدِّينِ. ﴿أَلا ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ﴾.[4] (۳۱)

---

۱. المائدة: ۸۰؛ سیاق آیات چنین است: ﴿كانُوا لا يَتَناهَوْنَ عَنْ مُنكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَما كانُوا يَفْعَلُونَ (۷۹) تَرى كَثيراً مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذينَ كَفَرُوا لَبِئْسَما قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ (۸۰)﴾ که دلالت دارد برآن که در میان مردان مهاجر و انصار منکری که انجام شده و حقوق اهل بیت پایمال شده، هیچ مخالفی ندارد و اینان بر این قبیح متحدند و اکثرشان پیرو پیشوایان کافر خود هستند. به این ترتیب، حضرت اشاره می‌کنند که پیشوایان این فتنه در حقیقت امر، کافرند.

۲. هود: ۴۴: ﴿وَ قيلَ يا أَرْضُ ابْلَعي ماءَكِ وَ يا سَماءُ أَقْلِعي وَ غيضَ الْماءُ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَ قيلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظّالِمينَ﴾، نیز مشابه آیه، با یک حرف «فـ» در ابتدا، در آیهٔ ۴۱ سورهٔ المؤمنون هم آمده است.

۳. «طبین» بر وزن فعیل از «طَبِنَ» گرفته شده و به معنای دانا و آگاه کامل و بی‌نقص است.

۴. الزمر: ۱۵: ﴿فَاعْبُدُوا ما شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخاسِرينَ الَّذينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْليهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَلا ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبينُ﴾ و نیز شبیه آن در آیهٔ ۱۱ سورهٔ حج: ﴿وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجادِلُ فِي اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لا هُدىً وَ لا كِتابٍ مُنيرٍ (۸) ثانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبيلِ اللهِ لَهُ فِي الدُّنْيا خِزْيٌ وَ نُذيقُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَذابَ الْحَريقِ (۹) ذٰلِكَ بِما قَدَّمَتْ يَداكَ وَ أَنَّ اللهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبيدِ (۱۰) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللهَ عَلى حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبينُ (۱۱)﴾ سیاق آیاتی که در پنهان فرمایش صدیقهٔ طاهره عليها السلام قرار دارد، پستوی اعمال و نیات ملاقات کنندگان، مهاجر و انصار و پیشوایان آنها را برملا می‌کند و آنان را تحریفگر، کافر و غیر موحد معرفی می‌کند و این در فضای طوفانی و کودتایی آن زمانه حیرت‌آور است.

و حضرت فاطمه ﷺ به خانه‌اش برگشت و ناخوش شد، زنان مهاجر و انصار سراغ او آمدند و به وی گفتند: دختر رسول خدا، حالَت چطور است؟

بانو فرمود:

سوگند به خدا، حالم این است که از دنیای شما بیزار و بر مردانتان خشمگینم. پس از این که آنان را شناختم، از آنان متنفّر شدم و پس از آن‌که حقیقتشان را دانستم، از دهان بیرونشان انداختم؛ وه چه زشت، [این] شکستگی‌های لبهٔ شمشیر و تباهی باور و ناکارآمدی نیزه! «چه بد است آن چه خودشان برای خویش، پیش فرستادند؛ این‌که خداوند نسبت به ایشان خشمگین شده و آنان جاودانه در عذاب‌اند»،[1] به ناچار ریسمان آن بدکاری به گردن خودشان افتاده و موجبات ننگشان شده است. اینک، [چون حیوانی] بینی و گوش و لبان [خائنان به دین] بریده باد و چهار ستونشان بر باد «و گروه ستم‌پیشه رانده بادا!»[2] وای بر آنان‌که این خلافت را از بنیان‌های استوار رسالت و پایه‌های نبوّت و جایگاه فرود روح الأمین و شخص دانای بی‌نقص نسبت به امور دنیا و دین جدا کردند. «آگاه باشید که این همان زیان‌کاری آشکار است.»[3] (۳۱)

---

۱. مائده: ۸۰؛ آیهٔ قبل و جملهٔ قبل این جمله در قرآن بیان می‌دارد که اینان که از دین خارج‌اند حاضر نیستند از فعل زشت خودبازگردند و موعظه نمی‌پذیرند و نیز از سران کفر پیروی می‌کنند. حضرت صدیقه ﷺ از همین آیات برای توصیف انصار و مهاجران که مرتد شده‌اند سود می‌برد. گویی شأن نزول آیات توسط ایشان بیان می‌شود.

۲. هود: ۴۴؛ این آیه همان آیهٔ معروف عذاب طوفان و سیل قوم حضرت نوح است که پس از فرو رفتن آب و آرام گرفتن کشتی بر کوه جودی، ندا بلند شد که ﴿بعداً للقوم الظالمین﴾ شگفتا از غوغا و آمدوشد آیات قرآن در کلمات معجزه‌وار بانوی دو سرا!

۳. زمر: ۱۵؛ نیز شبیه آن در آیهٔ ۱۱ سورهٔ حج. آن جا هم سیاق آیه این است که برخی مردم خدا را با انحراف و کلک عبادت می‌کنند و اگر خیری باشد آرام‌اند و اگر شرّی به ایشان برسد، روی می‌گردانند. در خود سورهٔ زمر نیز سیاق آیه این است که هر کس جز خدا را می‌خواهید بپرستید. زیان‌کار کسی است که خود و کسانش در روز قیامت ضرر کنند. این همان زیان آشکار است.

«مَا الَّذي نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ؟ نَقَمُوا»[١] ـ و اللهِ ـ شِدَّةَ وَطْأَتِهِ، و نَكالَ وَقْعَتِهِ، و نُكْرَ سَيْفِهِ و تَبَحُّرَهُ في كِتابِ اللهِ و تَنَمُّرَهُ في ذاتِ اللهِ. وَايْمُ اللهِ، لَوْ تَكافَؤُوا عَلىٰ زِمامٍ نَبَذَهُ إِلَيْهِ رَسولُ اللهِ ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ ـ لَاعْتَلَقَهُ. ثُمَّ سارَ بِهِمْ سَيْراً سُجُحاً، لا يَكْلِمُ خِشاشُهُ، و لا يُتَعْتَعُ راكِبُهُ، و لَأَوْرَدَهُمْ مَنْهَلاً نَمِيراً فَضْفاضاً، تَطْفَحُ ضَفَّتاهُ. ثُمَّ لَأَصْدَرَهُمْ بِطاناً، قَدْ تَحَيَّرَ فِيهِمُ الرِّيَّ، غَيْرَ مُتَحَلٍّ مِنْهُم بِطائِلٍ، إِلّا هِمَمَ الماهِرِ و رَدْعَهُ، سَوْغَةَ الشّارِبِ، «و نَفَحَتْ عَلَيْهِمْ بَرَكاتُ مِنَ السَّماءِ و الْأَرْضِ و لٰكِنْ بَغَوْا و سَيَأْخُذُهُمُ اللهُ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ».[٢] (٣٢)

أَلا هَلُمَّ فَاعْجَبْ! إِنْ عِشْتَ أَراكَ الدَّهْرُ الْعَجَبَ،[٣] فَقَدْ أَعْجَبَكَ الْحادِثُ إِلىٰ أَيِّ لَجَإٍ لَجَأُوا، و إِلىٰ أَيِّ سَنَدٍ اسْتَنَدوا، و أَيَّ عُرْوَةٍ تَمَسَّكوا؛ ﴿لَبِئْسَ الْمَوْلىٰ و لَبِئْسَ الْعَشِيرُ﴾![٤] اسْتَبْدَلُوا الذُّنابىٰ[٥] بِالْقَوادِمِ، و الْعَجُزَ بِالْكَواهِلِ، فَرَغْماً لِلْمَعاطِسِ، قَوْماً ﴿يَحْسَبُونَ أَنَّهُم يُحْسِنُونَ

---

١. این سیاق، یک نوع سیاق آشنای قرآنی است که ساخت آن را قرآن به ادبیات عرب ارزانی داشته است: ﴿وَ ما نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ (البروج: ٨) و ﴿قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَ أَنَّ أَكْثَرَكُمْ فاسِقُونَ﴾ (المائدة: ٥٩) و ﴿قالُوا إِنَّا إِلى رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ وَ ما تَنْقِمُ مِنَّا إِلاَّ أَنْ آمَنَّا بِآياتِ رَبِّنا لَمَّا جاءَتْنا رَبَّنا أَفْرِغْ عَلَيْنا صَبْراً وَ تَوَفَّنا مُسْلِمِينَ﴾ (الأعراف: ١٢٥ و ١٢٦) و ﴿وَ ما نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْناهُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾(التوبة: ٧۴). اشتباه رایج آن است که «نقم» را به معنای «انتقم» می‌گیرند، درحالی که لغت‌دانان عرب در این سیاق، معنا را نفرت و بیزاری داشتن دانسته‌اند که معادل «كَرِهَ» است و دست‌کم با کاربردهای قرآنی و کهن انطباق دارد.

٢. استفاده است از آیهٔ الأعراف: ٩۶:﴿وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ لازم به ذکر است که در نسخه‌های دیگر عین آیه در کلام حضرت به کار رفته است.

٣. این یک مَثَل عربی است. علت این‌که ضمیرهای مخاطب در این جمله و جملهٔ بعدی مذکّر اعراب خورده (همین طور در تمام موارد مشابه) در حالی که حضار مجلس زنان مهاجر و انصار هستند، این است که حضرت در حقیقت تمام مسلمانان را خطاب قرار داده و به زبان خطبه سخن می‌گویند که در مقام تخاطب عمومی است و اختصاصی به این زنان ندارد.

۴. الحج: ١٣.

۵. این واژه، در نسخه به گونه‌ای درج شده که «الدنایا» خوانده شود، ولی این واژه در عربی وجود ندارد و واژهٔ متناسب با سیاق و سایر نسخ، همان «الذنابی» است که با نقطه‌گذاری هویدا می‌شود.

از ابوالحسن ﷺ بابت چه چیزی کینه دارند؟ به خدا سوگند، از سخت جنگیدنش و کیفر هراس‌انگیز ضربات پی‌درپی‌اش [در جنگ‌ها] و سرسختی شمشیرش و تبحّر او در کتاب خدا و پلنگ‌آسا شدنش در هر کار مربوط به خدا نفرت دارند. به خدا قسم، اگر با افساری که رسول خدا [در عین بی‌ارزشی‌اش] به وی وانهاده بود همراه و هم‌خوان می‌شدند، آن را به دست گرفته بود. سپس آنان را خرامان [و آرام] راه می‌بُرد، آن‌گونه که چوب بینی مرکبْ، زخمی [اش] نکند و آب در دل سوار، تکان نخورَد و آنان را به آبشخوری سودمند و گسترده برساند که جوکنارهایش لبریز باشد. سپس آنان را سیرابِ سیراب می‌کرد، آن‌سان که در میانشان، هم به قدر تشنگی [برای خود] برگزیده بود، بی آن‌که از سوی ایشان [خود را] به منفعتی -مگر به اندازه‌ای که شخص خبره قصد می‌کند و در حد برطرف کردن آن- آراسته باشد؛ چونان که برای نوشنده گوارا و آسان باشد، «و نیز بر ایشان برکاتی از آسمان و زمین سرازیر شده بود. ولی اینان پا از گلیم خویش درازتر کردند و خداوند به زودی آنان را در ازای هر آن‌چه به دست آوردند، بازخواست می‌کند.»[۱] (۳۲)

هان، بیا و تعجّب کن! تا وقتی زندگی کنی روزگار به تو شگفتی [ها] می‌نمایانَد؛ البته همین واقعه [به قدر کافی] تو را شگفت‌زده کرده که به چه پناهگاهی پناه بردند و به چه تکیه‌گاهی تکیه زدند و به چه دستاویزی درآویختند؛ «چه مولای بد و چه رفیق بدی!»[۲] پَرِ [بی‌ارزشِ] دُم را جایگزین شاه‌پرها و سَرین را جایگزین سرشانه‌ها کردند، اکنون بینی‌ها [یشان] به خاک سوده باد! «گروهی که گمان می‌کنند، کردهٔ نیکو انجام می‌دهند»،[۳] «بدانید

۱. استفاده است از آیهٔ ۹۶ سورهٔ اعراف که عین آن در نقل‌های دیگر این خطبه به چشم می‌خورد؛ در آن آیه اشاره شده که اگر اهل مکه یا اهل شهرها ایمان می‌آوردند و تقوا داشتند، برکاتی از آسمان و زمین بر آنها سرازیر می‌کردیم، ولی به دلیل انکار و تکذیبشان دریغ کردیم و آنان را بازخواست خواهیم کرد. در روایات شیعه در تفسیر این آیه، به روشنی مراد آیه از تقوا و ایمان، ایمان به حق ولایت و خلافت مولی‌الموحدین امیرالمؤمنین ﷺ بیان شده است. این کلام هم دقیقاً همین تفسیر از آیه را بیان می‌فرماید. نکتهٔ بسیار مهم این است که مجموع سخنان حضرت در این قسمت، ما را به این نکتهٔ بسیار مهم می‌رساند که اگر ولایت امیرالمؤمنین ﷺ منحرف نشده بود، سنت الهی این بود که برکات و فراوانی پدید آید و مردم در آرامش و عزّت و دیانت به زندگی خود ادامه دهند. چیزی که تمام جوامع اسلامی به دنبال آن هستند، ولی آن بانو تصریح می‌کنند که به دلیل زیر پا نهادن این شاه‌نکته، روی آن را نخواهند دید و خداوند کارشان را به خودشان وا نهاده است.

۲. حج: ۱۳.

۳. کهف: ۱۰۴.

صُنْعاً﴾[1]﴿أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ و لٰكِنْ لا يَشْعُرُونَ﴾،[2]﴿أَ فَمَنْ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدّي إِلّا أَنْ يُهْدىٰ فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾؟[3] (٣٣)

فَلَعَمْرُ اللهِ لَقَدْ لَقِحَتْ؛ رَيْثَما تُنْتِجُ، ثُمَّ احْتَلِبوا طِلاعَ الْقَعْبِ دَماً عَبِيطاً، و ذُعافاً عَبْقَراً، فهُناكَ ﴿يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ﴾[4] و يَعْرِفُ التّالُونَ غِبَّ ما أَسَّسَ الْأَوَّلُونَ. ثُمَّ طِيبُوا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ نَفْساً، و اطْمَئِنُّوا لِلْفِتْنَةِ جَأْشاً، و أَبْشِروا بِسَيْفٍ صارِمٍ، و هَرْجٍ و اسْتِذْلالٍ مِنَ الظّالِمِينَ؛ يَدَعُ فَيْئَكُمْ زَهِيداً، و جَمْعَكُمْ حَصِيداً. و يا حَسْرَتا لَكُمْ! كَيْفَ بِكُمْ وَ قَدْ ﴿عُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَ نُلْزِمُكُمُوها و أَنْتُمْ لَها كارِهُونَ﴾؟[5] (٣٤)

قالَ الشَّريفُ: قالَ هارونُ بْنُ موسىٰ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ـ: هٰذا آخِرُما سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِي الْعَبّاسِ بْنِ عُقْدَةَ، و هُوَ جَمِيعُ ما كانَ في أَصْلِهِ، و الْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعالَمِينَ. (٣٥)

---

١. الكهف: ١٠٤.
٢. البقرة: ١٢.
٣. يونس: ٣٥.
٤. الجاثية: ٢٧.
٥. هود: ٢٨.

که آنان‌اند همانان که تبهکارانند ولی درک نمی‌کنند»،[1] «حال، آیا کسی که به حق هدایت می‌کند سزاوارتر برای فرمان‌بری است یا آنکه خود نیازمند هدایت است؟ چه [فکر و بهانه‌ای] دارید؟ چگونه حکم می‌کنید؟»[2] (۳۳)

اینک، به خدا سوگند، نطفه بسته شده است؛ آرام آرام نتیجه می‌دهد، سپس [از سینه‌هایش] قدحی بزرگ و مملو از خون تازه و زهر تمام‌عیار بدوشید و این جاست که «باطل‌پیشگان زیان می‌کنند»[3] و درپی‌آیندگان فرجام آن چه را نخستین کسان بنیان کردند، می‌فهمند. پس بعد از این، از جان دست بشویید و دل به فتنه آرام کنید و مژده باد بر شما شمشیر آخته و آشوب و خوار شدن از سوی ستم‌پیشگان؛ که غنایمتان را اندک می‌دهند و جمعتان را پراکنده می‌سازند؛ و افسوس برایتان! وضعتان چگونه شود، «در حالی که [مسئله با نیرنگ] برای شما پنهان‌کاری شده؟! آیا شما را به کاری وا می‌داریم که شما نسبت به آن بیزارید؟»[4] (۳۴)

استاد گرامی گفت: هارون بن موسی -که خداوند از او خشنود باد- گفت: این آخرین چیزی است که از ابوالعباس بن عقده شنیدم و این همهٔ آن چیزی است که در «اصل»[5] وی موجود بود و ستایش تنها برای مالک جهانیان است. (۳۵)

---

۱. بقره: ۱۲.
۲. یونس: ۳۵.
۳. جاثیه: ۲۷.
۴. هود: ۲۸.
۵. اصل، در اصطلاح محدثان شیعه مکتوباتی از راویان نخستین است که به منزلهٔ مصادر اصلی مکتوب حدیث می‌باشد و روایات آن به طریقی موثق با امام معصوم علیه‌السلام مقابله و تأیید شده است. اصول شیعه، که مورد تأیید علما بوده، چهارصد اصل است که توسط راویان به صورت مستقیم گردآوری شده (از کتاب یا اصل دیگری اخذ نشده است) و غالباً در طول تاریخ و به خصوص پس از قرن هفتم از دست رفته است. تنها راه دسترسی به آنها از طریق نقل محدثان بعدی از اصول است که در این‌جا نمونه‌ای از آن را شاهد هستیم که مربوط به اصل ابن عقده است. در اصل، محوریت با مکتوب بودن، راوی‌محور بودن (نه باب و موضوع) است و صاحبان اصل، اصل خود را بنا بر همان مکتوب به شاگردان خود تعلیم می‌کردند و پس از اطمینان از شرایط شاگرد برای نقل روایات موجود در اصل، اجازهٔ روایت آن را به وی می‌دادند. در حقیقت، محدثان نخستین کسانی بودند که در یک فرآیند تعلیمی، اجازه‌ای و کتبی سخت‌گیرانه مانع نفوذ یا تعلم و تعلیم نااهلان می‌شدند و این نظام، بسیار دقیق و حساب‌شده و فرآیندی طراحی شده بوده است. اعتماد مصنفان و محدثان بعدی به همین مصادر اولیه، یعنی اصول بوده که صاحبان اصول آن را مستقیماً مکتوب کرده بودند و با مقابله با امام معصوم علیه‌السلام از صحت آن اطمینان یافته بودند.

فهرست منابع

کتاب‌ها

قرآن کریم

ابن جبر، زین الدین علی بن یوسف، *نهج الایمان*، مجتمع امام هادی علیه‌السلام، مشهد - قم، ۱۴۱۸ ق.

ابن طاووس، سید علی بن موسی، *الیقین باختصاص مولانا علي* علیه‌السلام *بإمرة المؤمنین*، دار الکتاب، قم، ۱۴۱۳ ق.

ابن طیفور، احمد بن ابی طاهر، *بلاغات النساء*، الشریف الرضي، قم.

ابن عساکر، ابوالقاسم، *تاریخ مدینة دمشق*، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ ق.

ابن مشهدی، محمد بن جعفر، *إقرار الصحابة بفضل امام الهدی و القرابة*، مخطوط، المکتبة الغربیة بالجامع الکبیر، صنعا (فاقد شماره‌گذاری).

-----------، *المزار الکبیر*، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۹ ق.

استرآبادی، علی، *تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة*، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ۱۴۰۹ ق.

امین، سید محسن، *أعیان الشیعة*، دارالتعارف، بیروت، ۱۴۰۶ ق.

امینی، عبدالحسین، *الغدیر*، مرکز الغدیر، قم، ۱۴۱۶ ق.

بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، *حلیة الأبرار في أحوال محمد و آله الأطهار* علیهم‌السلام، مؤسسة المعارف الاسلامیة، قم، ۱۴۱۱ ق.

برسی، رجب بن محمد، *مشارق انوار الیقین في أسرار أمیرالمؤمنین* علیه‌السلام، اعلمي، بیروت، ۱۴۲۲ ق.

جمعی از محققان، *الاصول الستة عشر*، مؤسسهٔ دار الحدیث، قم، ۱۴۲۳ ق.

حلی، حسن بن یوسف، *خلاصة الاقوال في معرفة احوال الرجال*، چاپ دوم: دار الذخائر، نجف، ۱۴۱۱ ق.

حموی بغدادی، یاقوت، معجم *البلدان*، چاپ دوم: دار صادر، بیروت، ۱۹۹۵ م.

خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، *تاریخ بغداد*، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۹۹۷ م.

خوئی، سید أبوالقاسم، *معجم رجال الحدیث و تفضیل طبقات الرواة*، مرکز نشر الثقافة الاسلامیة، قم، ۱۳۷۲ ش.

ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، *سیر اعلام النبلاء*، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۹۹۳ م.

سبحانی، شیخ جعفر، موسوعة *طبقات الفقهاء*، مؤسسهٔ امام صادق علیه‌السلام، قم، ۱۴۱۸ ق.

سیوطی، جلال الدین، *الخصائص الکبری*، دار الکتب الحدیثة، القاهرة.

طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج علی اهل اللجاج*، نشر مرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ ق.

طبری آملی، عماد الدین محمد بن ابی‌القاسم، *بشارة المصطفی لشیعة المرتضی* علیه‌السلام، چاپ دوم: المکتبة الحیدریة، نجف، ۱۳۸۳ ق.

طبری، محمد بن جریر، *المسترشد في امامة علي بن ابي طالب* عليه السلام، کوشانپور، قم، ۱۴۱۵ ق.
طبری، محمد بن جریر، *دلائل الامامة*، بعثت، قم، ۱۴۱۳ ق.
طوسی، شیخ محمد بن الحسن، *رجال الطوسی*، چاپ سوم: مؤسسه نشر اسلامي، قم، ۱۳۷۳ ش.
------------، *فهرست کتب الشيعة واسماء المصنّفين واصحاب الاصول*، ستاره، قم، ۱۴۲۰ ق.
طهرانی، شیخ آقا بزرگ، *الذريعة إلى تصانيف الشيعة*، اسماعیلیان-کتابخانهٔ اسماعیلیه، قم-تهران، ۱۴۰۸ ق.
------------، *النابس في القرن الخامس*، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۳۹۱ ق.
عاملی، شیخ حر، *اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات*، اعلمي، بیروت، ۱۴۲۵ ق.
------------، *أمل الآمل*، مكتبة الأندلس-بغداد، نجف، ۱۳۸۵ ق.
عاملی نباطی، علی بن محمد، *الصراط المستقيم الى مستحقي التقديم*، المكتبة الحيدرية، نجف، ۱۳۸۴ ق.
عمرانی، محمد بن اسماعیل، *الزيدية باليمن*، مكتبة دار التراث، صنعاء، ۱۹۹۰ م.
کلبرگ، اتان، *کتابخانهٔ سید بن طاووس و احوال و آثار او*، ترجمهٔ سید علی قرائی و رسول جعفریان، مؤسسهٔ تحقیقات و نشر معارف اهل بیت علیهم السلام، اصفهان، ۱۳۷۱ ش.
مجلسی، علامه محمدباقر، *بحارالانوار*، چاپ دوم: دار احياء التراث العربي، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
مجلسی، محمدتقی، *روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه*، چاپ دوم: مؤسسهٔ فرهنگی اسلامی کوشانپور، قم، ۱۴۰۶ ق.
نجاشی، احمد بن علی، *رجال النجاشي*، چاپ ششم: مؤسسهٔ نشر اسلامی، قم، ۱۳۶۵ ش.
نوری، میرزا حسین، *خاتمة مستدرک الوسائل*، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۸ ق.
هلالی، سلیم بن قیس، *کتاب سليم بن قيس الهلالي*، الهادي، قم، ۱۴۰۵ ق.

مقالات

انصاری قمی، حسن، «کتابی تازه‌یاب از ابن المشهدی»، کتاب ماه دین، شمارهٔ ۸۳ و ۸۴، ۱۳۸۳ ش.
جلالی، عبدالمهدی، «ابن عقده و مقام او در حدیث»، مجلهٔ علوم حدیث، شمارهٔ ۲.
شبیری، سید محمد جواد، «سال‌شمار آموزشی هارون بن موسی تلعکبری»، مجلهٔ علوم حدیث، شمارهٔ ۳۲.
غفرانی، عبدالله، «إقرار الصحابة، اثری گرانمایه از سدهٔ ششم هجری»، فصلنامهٔ امامت‌پژوهی، شمارهٔ ۳.
فیروزمندی، جعفر و نریمانی، زهره، «بررسی شخصیت رجالی ابن عقده؛ واکاوی مذهب او در کتب تاریخی»، مطالعات قرآن و حدیث، شمارهٔ ۵.



پیوست: تصاویر نسخهٔ خطی



كتاب

اقوار العقاب بفضل

امام الصحابة والقرابة تاليف

الشيخ الفقيه العالم العابد

الفقير الى كرم الله تعالى

ابي القاسم محمد بن جعفر

بن علي المهدي البحاري

غفر الله له ولوالديه

امين

شعق أهل العشق أعلن هلهما ۞ كيف السنة من ذوي الايمان ۞

اهل السنة والهدى والهدى ۞ والعلم والسور والاتقان ۞

فيما اقتفته الصحابة للوصي ۞ وقرابة المختار عن اعلان ۞

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٥٣

ابتدي بحمد من هو اولى بالحمد والطول والمجد الحمد لله على
ما انعم وله الشكر على ما الهم والثنا بما قدم من عموم نعم ابتداها وسبوغ
آلاء اسداها واحسان منن والاها جل عن الاحصاء عددها ونا عن المجازاة
امدها وتفاوت عن الادراك ابدها استثنى الشكر بفضائلها واستحمد الى
الخلق باجزالها وثنى بالندب الى امثالها واشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شريك له كلمة جعل الاخلاص تاويلها وضمن القلوب موصولها
وابان في الفكر معقولها الممتنع من الابصار رؤيته ومن الالسن صفته
ومن الاوهام الاحاطة به الذي ابتدع الاشيا لا من شي كان قبلها
وانشاها بلا احتذا امثلة وسماها الغير فايدة ازادته بل اظهارا لقدرته
وتعبدا لبريته ووضع العقاب على معصيته زيادة لعباده من نقمته
وحياشة لهم الى جنته واشهد ان ابي محمدا رسوله اختاره

٥٢

انتجبه واصطفاه قبل أن بعثه وسماه قبل أن يستجبه اذ الخلائق
في الغيب مكنونة وبستر الأوهام مصونة وبنهاية العدم مقرونة علما
من الله في غامض الأمور وإحاطة من ورآء حوادث الدهور ومعرفة بمواقع
المقدور بعثه إتماما لعلمه وعزيمة على إمضآء حكمه ورأى الأمم صلى الله عليه
وآله وسلم فرقا في أديانها عكفا على نيرانها عابدة لصلبانها منكرة لله مع
عرفانها فأنار الله سبحانه بمحمد صلى الله عليه وآله وسلم ظلمها وفرج عن القلوب
بهمها وجلا عن الأبصار غممها وعن القلوب عمهها وقام في الناس بالعدل به
وانقذهم من الغواية وبصرهم من العماية وهداهم الى الدين القويم ودعاهم
الى الطريق المستقيم ثم قبضه الله اليه قبض رأفة ورحمة واختيار ورغبة
فمحمد صلى الله عليه وآله وسلم في راحة من تعب هذه الدار موضوعا عنه اعبا
الأوزار محفوفا بالملائكة الأبرار ورضوان الرب الغفار ومجاورة
الملك الجبار أمينه على الوحي وصفيه ورضيه وخيرته من خلقه
عليه السلام ورحمة الله وبركاته ثم التفتت الى أهل المجلس وقالت المهاجرين
والأنصار وانتم عباد الله نصب أمره ونهيه وحملة دينه ووحيه
وأمناء الله على أنفسكم بلغاؤه الى الأمم حق لكم الله عهد فيكم قدمه اليكم
وبقية استخلفها عليكم كتاب الله بينة بصائره وآي منكشفة سرائره
وبرهان فينا منجلية ظواهره مغتبطة به أشياعه مديم للبرية استماعه

وقائد الى الرضوان اتباعه مؤدٍّ الى النجاة استماعه تبيان حجج الله المنيرة ومواعظه
المكررة وعزائمه المفسرة ومحارمه المحذرة واحكامه الكافية وبيناته
الجالية وفضائله المندوبة ورخصه الموهوبة ورحمته المرجوة وشرائعه
المكتوبة فرض عليكم الايمان تطهيراً لكم من الشرك والصلوة تنزيهاً لكم من
الكبر والزكاة تزيداً في الرزق والصيام اثباتاً للاخلاص والحج تشييداً
للدين والعدل تسكيناً للقلوب وتمكيناً للدين وطاعتنا نظاماً للملة وامامتنا
لماً للفرقة والجهاد عز الاسلام والصبر معونة في الاستيجاب الاجر والامر بالمعروف
مصلحة للعامة والنهي عن المنكر ردعاً للسفهاء والبر بالوالدين وقاية
عن السخط وصلة الارحام منماة للعدد وزيادة في العمر والقصاص
حقناً للدماء والوفاء بالنذور تعرضاً للمغفرة وتوفية المكيال والميزان
تعسيراً للبخسة والتنصف واجتناب قذف المحصنات حجاباً من اللعنة والتناهي
من شرب الخمور تنزيهاً من الرجس ومجانبة السرقة ايجاباً للعفة وحظر اكل
مال اليتيم والاستيثار به اجارة من الظلم والنهي عن الزنا تحصيناً من المقت
والعدل في الاحكام ايناساً للرعية وترك الجور في الحكم اثباتاً في الوعد
والنهي عن الشرك اخلاصاً بالربوبية فاتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم
مسلمون ولا تولوا مدبرين واطيعوه فيما امركم به ونهاكم فانما يخشى الله
من عباده العلماء واحمدوا الله بعظمته ونوره الذي به ابتغى من في السموات

حكم
للعصاة

والأرض إليه الوسيلة فنحن وسيلته في خلقه ونحن آل الرسول ونحن حجته
وعترته وورثة أنبيائه ثم قالت أنا فاطمة وأبي محمد أقولها عوداً على بدءٍ
ما أقول سرفاً ولا شططاً لقد جاءكم رسول من أنفسكم عزيز عليه ما عنتم
حريص عليكم بالمؤمنين رؤوف رحيم فإن تعرفوا تجدوه أبي دون نسائكم
وأخا ابن عمي دون رجالكم ولنعم المعزا إليه صلى الله عليه وآله وسلم فبلغ
الرسالة صادعا ما كنا من سنن المشركين ضاربا لأثباجهم آخذا بأكظامهم
داعيا إلى سبيل ربه بالحكمة والموعظة الحسنة يجذ الأصنام حتى انهزم
الجمع وولوا الدبر تفرى الليل عن صبحه وأسفر الحق عن محضه ونطق زعيم الدين
وهدأت فورة الكفر وخرست شقاشق الشيطان وفهتم بكلمة الإخلاص
وكنتم على شفا حفرة من النار فأنقذكم تعبدون الأصنام وتستقسمون
بالأزلام مذقة الشارب ونهزة الطامع وقبسة العجلان وموطئ
الأقدام تشربون الرنق وتقتاتون القدة أذلة خاسئين تخافون أن يتخطفكم
الناس من حولكم فأنقذكم الله بنبيكم صلى الله عليه وآله وسلم بعد اللتيا
والتي وبعد ما مني ببهم الرجال وذؤبان العرب كلما أوقدوا ناراً للحرب
أطفأها الله أو نجم قرن الضلالة أو فغرت فاغرة للمشركين قذف
أخاه في لهواتها فلا ينكفي حتى يطأ صماخها بأخمصه ويخمد لهبها بحده مكدوداً
في ذات الله مجتهداً في أمر الله قريباً من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سيداً

فأولياء الله مشمرًا ناصحًا مجدًّا كادحًا وأنتم في رفاهية آمنون وادعون
تتوكفون الأخبار وتنكصون عن النزال على الأعقاب حتى قام الله بمحمد
صلى الله عليه وآله وسلم عمود الدين فلما اختار الله دار أنبيائه ومأوى أصفيائه
ظهرت حسيكة النفاق وأسمل جلباب الدين وأخلق ثوبه وأرث
رميمه وتخل عظمه وظهر نابغ ونبغ خامل ونطق كاظم وهدر فنيق الباطل
فخطر
في عرصاتكم فأطلع الشيطان رأسه من مغرزه صارخًا بكم فألفاكم لدعوته
مستجيبين وللغرة ملاحظين فاستنهضكم فوجدكم خفافًا وأحمشكم
فوجدكم غضابًا فخطمتم غير إبلكم وأوردتموها غير شربكم بدارًا زعمتم خوف
الفتنة ألا في الفتنة سقطوا وإن جهنم لمحيطة بالكافرين هذا والعهد
قريب والكلم رحيب والجرح لما يندمل والرسول لما يقبر فهيهات منكم
وأين بكم وأنى تؤفكون وكتاب الله بين أظهركم وزواجره لائحة
وأوامره لامعة ودلائله واضحة وأعلامه بينة وقد خالفتموه رغبة
بئس للظالمين بدلا ثم لم يلبثوا بعده اجتهادا إلا ريثما سكنت نفرتها وسلس
قيادها تشربون حسوا في ارتغاء ونصبر منكم على مثل حز المدى وزعمتم أن لا إرث
لنا ولا حظ أغلب على إرث أبي أفحكم الجاهلية تبغون ومن أحسن من الله
حكمًا لقوم يوقنون ومن يبتغ غير الإسلام دينًا فلن يقبل منه وهو في الآخرة
من الخاسرين أيها معاشر المسلمة أأبتز إرث أبي يا ابن أبي قحافة أفي كتاب

أن ترث

أن ترث أباك ولا أرث أبي لقد جئتم شيئاً فرياً جرأة منكم على قطيعة
الرحم ونكث العهد فعلى عمد ما تركتم كتاب الله بين أظهركم ونبذتموه
اذ يقول الله عز وجل وورث سليمان داود وفيما قص من خبر زكريا إذ
يقول وهب لي من لدنك ولياً يرثني ويرث من آل يعقوب واجعله رب
رضيا وقال تعالى يوصيكم الله في أولادكم للذكر مثل حظ الانثيين وقال ان ترك
خيراً الوصية للوالدين والاقربين فزعمتم أن لا حظ ولا إرث لي من أبي أفخصكم
الخصكم الله بآية أخرج أبي منها أم يقولون ملتان لا يتوارثان أولست
وأبي من أهل ملة واحدة أم أنتم بخصوص القرآن أعلم وعمومه من النبي
صلى الله عليه وآله وسلم دونكها مرحولة مزمومة تلقاك يوم حشرك فنعم
الحكم الله ونعم الزعيم محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم والموعد القيمة
وعما قليل يخسر المبطلون وعند الساعة ما توعدون ولكل نبأ مستقر
وسوف تعلمون من يأتيه عذاب يخزيه ويحل عليه عذاب مقيم
ثم التفتت الى قبر أبيها صلى الله عليه وآله وسلم وهي تتمثل بهذه
الأبيات لصفية بنت عبد المطلب •

• قد كان بعدك أنباء وهنبثة • لو كنت شاهدها لم تكثر الخطب •

• أبدت رجال لنا نجوى صدورهم • لما فقدت وحالت دونك الكثب •

• تهضمنا رجال واستخف بنا • دهر وقد أدركوا منا الذي طلبوا •

اهل ملتين

فقد كنت للخلق نوراً يستضاء به * عليك تنزل من ذي العزة الكتب

وكان جبريل بالآيات يونسنا * فغبت عنا فكل الخير محتجب

فقال لها أبو بكر صدقت يا بنت رسول الله لقد كان أبوك بالمؤمنين رؤوفاً رحيماً وعلى الكافرين عذاباً أليماً كان والله اذا نسبنا وجدون النسا وأخا ابن عمك دون الاخلاء آثره على كل حميم وساعده على كل عظيم انتم عترة الله الطيبون وخيرته المنتجبون على الآخرة ادلتنا وباب الخير لنا لكننا

حمله أبوك صح

أما ما سألتني فلك تصدق قولك لا أظلم حقك وأما ما سألت من الميراث فان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول نحن معاشر الأنبياء لا نورث فقالت فاطمه عليها السلام يا سبحان الله ما كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لكتاب الله مخالفا ولا عن حكمه صادفاً بل لقد كان يتبع أثره ويقفو سوره أفتجمعون الى الضلالة الشنعاء الكذب على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم واضافة الجور اليه ولا عجب ان كان ذلك منكم ولقبل في حيوته نصبتم له الغوائل وتربصتم به الدوائر كتاب الله حكم عدل وقول فصل عن بعض انبيائه ان قال يرثني ويرث من آل يعقوب وفصل في تركة الميراث ما فرض من حظ الذكور والاناث فلم يبتئس نفسه من الماضين ولا عترته من الباقين بل سولت لكم انفسكم أمراً فصبر جميل والله المستعان على ما تصفون أما علمت أن النبوة لا تورث

وأما يورث ما دونها فما لي أمنع من إرث أبي أأنزل الله في كتابه إلا فاطمة
بنت محمد فدلني عليه أقنع به فقال لها أبو بكر يا بنت رسول الله أنت عين
الحجة ومنطق الحكمة ولا أتفرد بجوابك ولا أدفعك عن صوابك ولكن المسلمين
بيني وبينك هم قلدوني ما تقلدت وآتوني ما أخذت وتركت فقالت فاطمة
عليها السلام لمن بحضرتهم من الناس أيها الناس أتجمعون إلى القيل الباطل
والفعل الخاسر لبئسما اعتاض المبطلون وما يسمع الصم الدعاء إذا ولوا مدبرين
أم والله ليجدن محملها ثقيلا وغبها وبيلا إذا كشف الغطاء حينئذ ولات
حين مناص وبدا لكم من الله ما لم تكونوا تحتسبون قال ولم يكن عمر حاضرا
فكتب لها أبو بكر إلى عامله برد فدك كتابا فأخرجته في يدها فاستقبلها
عمر فأخذه عمر فتفل فيه ومزقه وقال لقد خرف ابن أبي قحافة فقالت له
ما لك لا أمهلك الله وقتلك ومزق بطنك وأتت من فورها إلى الأنصار
فقالت معاشر البقية وأعضاد الملة وحصنة الإسلام ما هذه الغميزة
في حقي والسنة عن ظلامتي أما كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أمر أن يحفظ
في ولده سرعان ما أحدثتم وعجلان ذا إهالة تقولون مات رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم فخطب جليل استوسع وهنه واستنهر فتقه وفقد راتقه وأظلمت
الأرض لغيبته وأصبحت لمصيبته خاشعة وأكدت الآمال وخشعت الجبال وضيع
الحريم وأذلت الحرمة لموت محمد صلى الله عليه وآله وسلم فتلك نازلة أعلن بها كتاب الله

٦١

في أفنيتكم ممساكم ومصبحكم هتافا هتافا ولقبله ما حلت لأنبياء ورسله
وما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفإن مات أو قتل انقلبتم على
أعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئا وسيجزي الله الشاكرين
إيها بني قيلة أأهضم تراث أبي فأنتم بمرأى ومسمع تلبسكم الدعوة وتشملكم الخبر
وفيكم العدد والعُدد ولكم الدار والجنن وأنتم أولو امحنة الله الذي امتحن
وخطته التي انتحل وخيرته التي انتخبت لنا أهل البيت فنابذتم فينا العرب
فلا وناهضتم فينا الأمور وكافحتم فينا البهم لا نبرح ولا تبرحون نأمركم
وتأتمرون حتى إذا دارت بنا فيكم رحى الإسلام ودرت البلاد وخضعت
نعرة الشرك وهدأت روعة الهرج وخمدت نار الحرب واستوسق نظام
الدين فأنى حدتم عن البيان ونكصتم بعد الإقدام عن قوم نكثوا أيمانهم
وهموا بإخراج الرسول وهم بدأوكم أول مرة أتخشونهم فالله أحق أن تخشوه
إن كنتم مؤمنين بلى والله قد أراكم قد أخلدتم إلى الخفض وركنتم إلى
الدعة فمججتم عن الدنيا محجم الذي الدا استوعيتم إن تكفروا أنتم
ومن في الأرض جميعا فإن الله لغني حميد ألم يأتكم نبأ الذين من قبلكم
قوم نوح وعاد وثمود والذين من بعدهم لا يعلمهم إلا الله جاءتهم رسلهم
بالبينات ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره وكان الأمر فيحضر ثم ولت
فاتبعها رافع بن رفاعة الزرقي وقال يا سيدة النساء لو كان أبو الحسن تكلم

٦٢

في هذا الأمر وذكر الناس قبل أن يجري هذا العقد ما عقد لنا به أحداً فقال الملك عني فما تركت أبي لأحد بعد غدير خم من حجة ولا عذر

قال فلم ير باكٍ ولا باكية أكثر من ذلك اليوم وارتجت المدينة وصاح الناس وارتفعت الأصوات فلما بلغ أبا بكر ذلك قال لعمر تربت يداك ما كان عليك لو تركتني فربت الخرق ورتقت الفتق ألم يكن ذلك بنا أحق فقال لقد كان في ذلك ضعف لسلطانك وتوهيناً لخلافتك وما أشفقت إلا عليك فقال ويلك فكيف وقد علم الناس ما دعوا إليه وما نحن من الغدر إليه فقال عمر هل هي إلا غمرة انجلت وساعة انقضت وكأن ما قد كان ثم أنشد

ما قد مضى فيما مضى كما مضى ، وما مضى فيما قضى قد انقضى

أقم الصلاة وآت الزكاة وأمر بالمعروف وانه عن المنكر وفرّق الفيء وصل القرابة فإن الله عز وجل يقول إن الحسنات يذهبن السيئات ذلك ذكرى للذاكرين ويقول يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده أم الكتاب وقال تعالى والذين إذا فعلوا فاحشة أو ظلموا أنفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم ومن يغفر الذنوب إلا الله ذنب واحد في حسنات كثيرة قلده فيما يكون من ذلك قال فضرب أبو بكر يده على كتف عمر وقال كم من كربة فرجتها يا عمر ثم نادى الصلاة جامعة فاجتمع الناس وصعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال أيها الناس ما هذه الدعة

لكان قاله وسمع كل قاله امنيه أنى كانت هذه الأماني في عهد نبيكم صلوات
الله عليه واله وسلم فمن شهد فليتكلم ومن سمع فليقل كلا بل هو ثعاله
شاهده ذنبه لعنه الله ولعن لعنه مرارا لكل فتنه يقول كروها جذعه
ابتغاء الفتنة من بعد ما هرمت كأم طحال احب اهلها اليها البغي الا
لو شئت أن اقول لقلت ولو تكلمت لبحت واني ساكت ما تركت يستغيثون
بالمصحفه ويستنصرون بالنساء وقد بلغني معشر الأنصار مقالة سفهائكم
فوالله ان أحق الناس بلزوم عهد من رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
انتم لقد جاكم فآويتم ونصرتم فأنتم اليوم احق من لزم عهده ومع ذلك
فاغدوا على عطاياكم فاني لست كاشفا قناعا ولا باسطا ذراعا ولا لسانا
ولا يدا الا لمن استحق ذلك والسلام قال فاطلعت ام سلمة رأسها من بابها
وقالت ألمثل هذا مقال لفاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
وهي والله الحوراء بين الانس والنفس للنفس ربت في حجور الاتقياء
وتناولتها أيدي الملائكه ونمت في حجور الطاهرات ونشأت خير
منشا وربيت خير مربى أتزعمون أن رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
حرم عليها ميراثه ولم يعلمها وقد قال عز وجل وأنذر عشيرتك الأقربين
أفأنذرها وخالفت مطالبة وهي خيرة النسوان وام سادات الشبان وعديلة
مريم بنة عمران وحليلة خير الأقران تمت بأبيها رسالات ربه فوالله لقد

عطاياكم

مطالبه

لكن

كان تشفق عليها من الحر والبرد يوسدها يمينه ويلحفها بشماله رويداً
فرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بمرأى بعينكم وعلى الله تردون واهاً
لكم سوف تعلمون قالت فحرمت أم سلمة عطاها تلك السنة ورجعت
فاطمة عليها السلام إلى منزلها فاشتكت فدخلن عليها نساء المهاجرين
والأنصار فقلن لها كيف أصبحت يا بنت رسول الله فقالت أصبحت والله
عائفة لدنياكم قالية لرجالكم سئمتهم بعد إذ عرفتهم ولفظتهم بعد
إذ سبرتهم فقبحاً لفلول الحد وخطل الرأي وخور القناة لبئسما
قدمت لهم أنفسهم أن سخط الله عليهم وفي العذاب هم خالدون لا جرم
لقد قلدتهم ربقتها وشننت عليهم عارها فجدعاً وعقراً وبعداً للقوم
الظالمين ويحهم أن زحزحوها عن رواسي الرسالة وقواعد النبوة
ومهبط الروح الأمين والطبين بأمر الدنيا والدين ألا ذلك هو
الخسران المبين ما الذي نقموا من أبي الحسن نقموا والله شدة وطأته
ونكال وقعته ونكير سيفه وتبحره في كتاب الله وتنمره في ذات الله
وايم الله لو تكافوا على زمام نبذه إليه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
لاعتلقه ثم سار بهم سيراً سجحاً لا يكلم خشاشه ولا يتعتع راكبه ولأوردهم
منهلاً نميراً فضفاضاً تطفح ضفتاه ثم لأصدرهم بطاناً وقد تحير بهم الري
غير متحل منهم بطائل إلا بغمر الماء وردعة سورة الشارب ولفتحت عليهم

عليهم بركات من السماء والأرض ولكن بغوا وسيأخذهم الله بما كانوا يكسبون
ألا هلم فاعجب إن عشت أراك الدهر العجب فقد أعجبك الحادث
إلى أي لجاء لجأوا وإلى أي سند استندوا وأي عروة تمسكوا لبئس
المولى ولبئس العشير استبدلوا الذنابا بالقوادم والعجز بالكواهل
فرغما لمعاطس قوم يحسبون أنهم يحسنون صنعا ألا إنهم هم المفسدون
ولكن لا يشعرون أفمن يهدي إلى الحق أحق أن يتبع أمن لا يهدي إلا
أن يهدى فما لكم كيف تحكمون فلعمر الله لقد لقحت بنا ريثما تنتج ثم
احتلبوا اطلاع القعب دما عبيطا وذعافا ممقرا فهناك يخسر المبطلون
ويعرف التالون عند أسس الأولون ثم طيبوا من بعد ذلك نفسا
واطمأنوا للفتنة جأشا وأبشروا بسيف صارم وهرج واستذلال
من الظالمين يدع فيئكم زهيدا وجمعكم حصيدا ويا حسرتا لكم كيف بكم
وقد عميت عليكم أنلزمكموها وأنتم لها كارهون قال الشريف قال هرون
بن موسى رضي الله عنه هذا الخبر سمعته من أبي العباس بن عقدة وهو جميع
ما كان في أصله والحمد لله رب العالمين **ومن كلام فاطمة**
عليها السلام لأمير المؤمنين عليه السلام عند رجوعها من عند
أبي بكر بالإسناد عن أبي جعفر محمد بن علي بن بابويه يرفع الحديث إلى زيد بن علي
عن أبيه عليه السلام عن عمته زينب بنت علي عليها السلام قالت لما انصرفت



بنیاد
فرهنگی
امامت